

تاریخ ادبیات دری

از

دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری

مؤلف : پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم

انتشارات پوهنتون کابل ۱۳۶۶

تاریخ ادبیات دری

از

دوره‌های باستانی تاپایان قرن چهارم هجری

مؤلف : پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم



به اهتمام : پوهیالی نظر محمد بهروز

انتشارات پوهنتون کابل

۱۳۶۶

یاد داشت :

یکی از امور مهم علمی و ادبی به ویژه در پوهنتون کابل تألیف کتبی است که از یکطرف در معرفی فرهنگ کشور تاثیر داشته باشد و از سوی دیگر در کار بلند بردن سویه محصلان پوهنځی زبان و ادبیات مفید واقع شود.

ما در طول سه، چهار سال اخیر کتابهایی را به نشر سپردیم که مورد نیاز همه علاقمندان دانش بود. صرف و نحو زبان دری، بیدل شاعر زمانه ها، احوال و آثار بیدل، ادبیات معاصر دری، تاکنون به نشر رسیده است و تاریخ ادبیات دری از دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری، اینک درحال اتمام است وکتاب مقایسه نحو در زبانهای دری و فرانسوی وکتاب وزن شعر دری نیز طبع شده است.

در رشته ادبیات یعنی تاریخ ادبیات و ادبیات شناسی و مقایسه ادبیات تا کنون آثار جامع در کشورما نشر نه‌شده است، از ینرو به نشر چنین آثار نیاز مندی‌ما خیلی زیاد است و استادان ما دست‌به‌کار شده‌اند تا درین رشته آثار مفیدی بوجود آرند و این کار نه‌تنها از نگاه استادان ما بلکه از لحاظ احتیاجی که به اینگونه آثار داریم خیلی ارزشمند است.

فاکولته زبان‌وادبیات سعی بلیغ‌دارد تا استادان با صلاحیت یعنی آنانیکه درتمام دوره کار پر ثمر و ارزنده خویش علاوه برتدریس به‌نوشتن آثار سودمند‌دست زده‌اند بیش‌ازپیش به ایجاد اینچنین کتاب های بسیار مفیددر ساحه تحصیل‌دست یابند. هراندازه‌ییکه‌به نشر کتب فایده‌منددرسی وممددرسی موفق گردیم بهمان پیمانه راه موفقیت ما بسوی پیروزی بردیو سیاه جهل که منشأ بسیاری از نابسامانیهادرکشور ماست کشوده‌ترو فراختر میگردد.

مصارفیراکه درطریق اشاعه وتعمیم علم و پخش کتب سود آور میکنیم در واقع سرمایه گذاری بسیارنافع و پرباراست که ثمرات‌آن خواه زود یا دیرعایدمان میگردد.

نشر و تکثیر کتب علاوه بر تعمیم دانش سود بی پایان دیگرهم دارد که جوانان ما را به مطالعه و کسب علم و سواد راغب میسازد و اذهان انعطاف پذیر شان را از اشتغال به اموری که نه تنها سود مند نیست بلکه مخرب استعداد و افکار جوانان ماست، نیز باز میدارد.

انتشار آثار گرانبهای فرهنگی و هنری و علمی با لخاصه ادبی که خوانند ه را به مزایای ثقافتی جامعه خودش ملتفت و آگاه میسازد یکی از وظایف بسیار عمده و احتراز ناپذیر ماست و درین زمینه ناگزیر خواهیم بود که اندکترین درنگ و تردد نداشته باشیم.

استاد محترم پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم که مقالات و آثار زیاد در باره ادبیات و فرهنگ نبشته اند از عرصه سالیان زیاد به امور تدریس و تعلیم و تألیف و تحقیق مصروف بوده اند و آثارش بصورت کتب و مقالات در کشور به نشر رسیده، آثار شعری دارد و شعرهایش بیشتر انتهاضی است و مقالات و کتب ارزندهٔ علمی هم به یادگار گذاشته است که حاوی مطالب ادبی است.

نشر این اثر پوهاند قویم بر ذخایر دانش ادبی این کانون علمی و فرهنگ میافزاید. موفقیتش را در راه خدمت بعلم و هموطنان آرزو دارم.

درین مرحله حساس که برای استقرار صلح در کشور عزیز ما براساس مشی انسان دوستانه حزب د. خ. ا و دولت ج. د. ا مصالحه ملی پیش گرفته شده است، هم طریق صلح را می پیماییم و هم در راه نشر و تعمیم علم و سواد مبارزه پیگیر می نماییم و تمنای ما اینست که طور شایسته کامگار آییم و یقیناً پیروز می شویم. والسلام.

کاندیدا کادمیسین

پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی

رئیس پوهنځی زبان و ادبیات پوهنتون کابل

فهرست موضوعها

بخش نخست

وضع زبانها و ادبیات از دوره های باستانی

تا پایان قرن ۲ هجری

بخش دوم

ادبیات دری در قرنهای (۳ــ٤ ه / ۹ ــ ۱۰ م)

عنوان	صفحه

تقریظ :

اثر ارزشمند (تاریخ ادبیات دری از دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری) محترم پوهاند عبدالقیوم قویم را مطالعه کردم . این اثر افزون برمقدمه حاوی بررسی وضع ادبیات دوره های باستانی وادبیات دری تا پایان قرن چهارم هجری میباشد . من با این گفتهٔ پوهاند قویم که :

«تاریخهای ادبی در زبان دری از مولفهٔ ادوارد براون انگلیسی گرفته تا کتابهای ذبیح الله صفا و جلال الدین همایی وامثال آن که همه به تبعیت از براون نگاشته شده، ناظر بر مفهوم عام کلمه ادبیات است» کاملاً . موافقم . وتاحال به استثنای چند اثر معدود مانند تاریخ ادبیات یان ریپکا وهمکاران . نور وظلمت اثر م . ای . زند . وامثال آن که با اتکا به بینش مترقی تحریر یافته اند ودر آن خصوصیات وماهیت طبقاتی ادبیات وتحول آن با نظر داشت مناسبات اجتماعی ، اقتصادی وسیاسی بررسی گردیده وفلسفهٔ درونی جریان تکامل ادبی را درپیکرهٔ تاریخ شرح ونقش حوادث رادر انکشاف و انحطاط ادبیات توضیح نموده اند، باقی تواریخ ادبیات ناظر بر مفهوم عام کلمه ادبیات بوده اند.

پوهاند قویم با این روش علمی ومطابق به تیوری مترقی و پیشرو، وبا ارتباط به‌مناسبات اجتماعی، اقتصادی وسیاسی وتوجه به چگونه گی وجه طبقاتی ادبیات وتشریح علل حوادث وپدیده ها درحالت ارتباطشان با یکدیگر وتحلیل آن، این اثر ارزشمند را به رشتهٔ تحریر کشیده است. مؤلف درتلفیق مطالب روش تازه ونو امروزی را درنظر گرفته، در شرح حال شعرا با اقوال و اسناد معتبر اتکا کرده، وبا تفحص عمیق که دال بر احاطهٔ علمی و تحقیقی مؤلف میباشد موضوعات رادنبال نموده است . پژوهشگر محترم درتوضیح وتشریح اشعار شعرا بیشتر به طرز تفکروچگونه گی زیبا یی شناختی آثار بادر نظر گرفتن محیط زیست شاعر وارتباط آنها به بازتاب واقعیات زنده گی توجه نموده ومطابق به‌روشهای علمی باآثار ادبی درفراز ونشیب پیکرهٔ تاریخ تا پایان قرن چارم هجری وبا نقد وسره کردن آثار، مطالب ارزنده که سود فراوان به محصلان ومطالعه کننده گان پیشکش میکند انتخاب وبدین وسیله نیازمبرم محصلان را براورده ساخته است .

ازآنجا ییکه تا حال درد یپارتمنت دری پوهنځی زبان وادبیات کتابی در این مورد با این نظم وترتیب تالیف نه‌گردیده است، بنابرآن این اثر درنوع خود نخستین گامیست دراین راه، که بنده آنرا عالی ارزیابی میکنم و برای استادان ومحققان دیگر این دیپارتمنت وخود مؤلف این کتاب، آرزوی تدوین وتالیف آثار دیگر را به دنبال این کتاب دربخشهای دیگر آن دارم .

موفقیت بیشتر مؤلف را آرزومندم .

پوهاند دکتور عبدالرزاق زهیر

تقریظ :

تاریخ ادبیات دری از دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم هجری تالیف پوهاند عبدالقیوم قویم استاد پوهنځی زبان و ادبیات که شامل یك مقدمه وموضوعات مربوط به ادبیات باستانی وادبیات دری تا پایان قرن چهارم هجری همراه با فهرست مأخذ است، ازجهات مختلف با دقت وعلاقهٔ خاص مطالعه گردید و مورد ارزیابی قرار گرفت .

در بخش نخستین اثر ، ادبیات باستانی وخصوصیات عمدهٔ اجتماعی- اقتصادی علماً مورد تحقیق و تحلیل قرار گرفته است و بر اساس قاعده ها وضابطه های علمی ، انعکاس وضع اجتماعی ، اقتصادی در ادبیات دوره های باستانی تا پایان قرن چهارم نشان داده شده است ، که انصافاً در این زمینهٔ خاص یعنی در تاریخ ادبیات کشور ما تازه و نو است . و هم در همین بخش مراحل تحول وخصوصیات زبان اوستا و زبان پهلوی و چگونه گی اختلاف نحوهٔ بیان در آثار یکه از این دو زبان قدیمی کشورما ، از تصاریف روزگار جان به سلامت کشیده وبه دست ما رسیده است،ورد ارزیابی وتحقیق‌عالمانه قرار گرفته‌است. تحلیل مؤلف ارجمندواحاطه بیکه

در زبان و ادبیات کهن و قدیم ما دارند، و هم شمارش جنبه های حماسی و پهلوانی ادبیات اوستایی، ارزش این اثر را دو چندان ساخته است که برای شاگردان و استادان تاریخ ادبیات و دست اندر کاران ادبیات قدیم ما حایز اهمیت فراوان است . به ادامهٔ این بخش از چگونه گی وجه تسمیه و زادگاه اصلی و کیفیت به میان آمدن و تحول زبان دری که همیشه مورد اختلاف محققین بوده با استفاده از مراجع معتبر و مأخذ دست اول نظر عالمانه و محققانه بر قرار کرده است که درخورستایش است. در پایان این بخش دوره ها و پایه های تاریخی انکشاف ادبیات دری را از روی اسناد مؤثق متکی بر موازین علمی بر شمرده است .

در بخش بعدی این اثرچگونه گی ادبیات دری را با در نظر داشت اوضاع سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی مورد مداقه قرار داده است . درهمین بخش از اشکال و موضوعات خصوصیات هنری شعر وهمچنان از بهترین آثار در جهان ادب با اشاره به گوینده گان آثارسخن رانده است که در مجموع برای شاگردان و استادان دیپارتمنت زبان و ادبیات دری پوهنځی زبان و ادبیات رهنمایی خوب ومرجع مطمئن میتوانند باشد .

مراجع ومآخذ کتاب را برجسته ترین وعلمی ترین آثار تشکیل داده است که برای محققین تاریخ ادبیات وشاگردان پوهنځی زبان وادبیات بهترین رهنما شده میتوانند .

با طبع این کتاب پر مایه وموزین که از دیدگاه علمی- مترقی تالیف و ترتیب یافته است ، گنجینه های آثارمفید وبا ارزش کشور ما غنی تر گردد .

پوهندوی دکتور عبدالخالق وفایی

استاد پوهنځی زبان وادبیات

پیشگفتار

کتابیکه اینک از نظر خوانندهٔ محترم میگذرد ، ماحصل سالها تحقیق و تدریس نگارنده است و بر اساس برنامهٔ ویژهٔ درسی دیپارتمنت زبان و ادبیات دری پوهنځی زبان و ادبیات تألیف شده است. در این اثر مقصود اصلی بررسی وضع ادبیات دو دورهٔ مشخص میباشد که هر یکی از آنها ویژه گی مختص به خود را دارد. یکی ادبیات باستانی که شامل ادبیات اوستایی و پهلوی است و دیگر ادبیات دری از آغاز تا پایان قرن چهارم هجری. ادبیات این دو مرحله بهمثابهٔ مراحل آغازین تلاشهای آفرینشی ادبی ما ارزش فراوان دارد، زیرا مسیر تحول و انکشاف ادبیات در دوره های بعدی بر بنیاد آن مورد پژوهش و داوری قرار میگیرد.

دراین شکی نیست که تاحال تعداد زیادی تاریخهای ادبیات فارسی دری توسط دانشمندان متعدد با روشها و نظر های متفاوت نگاشته شده است. بههمین سبب نوآوری دراین زمینه کار ساده یی نیست. نگارنده درحین تالیف اثر خویش ، با آنکه به اکثر تاریخهای ادبی فارسی دری ، در پهلوی سایر مراجع قابل اعتماد رجوع کرده و از آنها استفادهٔ مؤثر علمی نموده است، ضمناً سعی کرده است تاعلاوه بر احاطه بر مباحث و موضوعات عمومی و مشخص که محققان دیگر نیز به نحوی از انحا به آنها توجه کرده اند، بعضی مطالب

تازه‌یی را که در دیگر تاریخهای ادبی مطرح نشده است، مورد پژوهش قرار بدهد. این نکته نیز قابل یادآوریست که نوشتن تاریخ ادبیات توسط یک محقق مستلزم قبول زحمت فراوان و تفحص متداوم میباشد و امکان راه یافتن کاستیهایی در اثر میتواند متصور باشد، روی همین ملحوظ امروز اکثر رسم چنین است که تاریخهای ادبی را جمعی از پژوهندگان مینویسند تا اثر از هر لحاظ جامع و کامل باشد. امیدواریم در آیندهٔ نه چندان دور، به همکاری مشترک کانونهای فرهنگی و علمی ذیصلاح کشور خویش، بتوانیم به تالیف تاریخ ادبیات جامع و مکمل که در برگیرندهٔ همه دوره ها باشد، توفیق یابیم.

اما از آنجا یکه کتاب حاضر مبتنی بر یک برنامهٔ معین و محدود درسی و آنهم برای یک سمستر تالیف شده است، امید میرود که مؤلف در همین محدوده، از عهدهٔ نگارش این دوره، به تنهایی بدر آمده باشد و کار پژوهشی وی در راه بررسی و معرفی ادبیات دورهٔ مورد نظر، اندک خدمتی به حساب رود واگر کمبودیهایی داشته باشد، با ابراز نظر دانشمندان در آینده بتواند بیش از پیش تکمیل گردد.

این کتاب پیش از آنکه برای طبع حروفی آماده گردد، سه بار در فاصله های زمانی به صورت گستتنرچاپ شده بود. در چاپ حاضر افزایشها و کاهشهای لازم به عمل آمد. نگارنده وظیفه خود میداند که از استادان گرانقدر دیپار-تمنت دری، به ویژه پوهاند دکتور عبدالرزاق زهیر و پوهندوی دکتور عبدالخالق وفایی به خاطر تدقیق کتاب و محترم پوهیالی نظر محمد بهروز، به خاطر اهتمام چاپ اثر، ابراز امتنان نماید و همچنان از کارگران شریف مطبعهٔ وزارت تحصیلات عالی ومسلکی ج. د. ا. به سبب مساعی و توجه‌شان در چاپ کتاب سپاسگزار باشد.

پوهاند دکتور عبدالقیوم قویم

مقدمه :

ادبیات ما حصل تلاش هنری انسان در جهت تبین و تشریح چگونه گی آرزوها و نیازمندیهای انسان و نتیجه ادراک مخیلانه او در رابطه به عوالم محسوس و نا محسوس است. این تلاش که درمفهوم سازنده گی مندمج میتواند بود. محصول زنده گی اجتماعی است و بدان سبب ارزش بسزایی دارد. به تاسی از همین واقعیت میتوان قول ما کسیم گورکی را مصداقی برای ارج گذاری این تلاش دانست. (۱)

ادبیات به موازات رویداد های جامعه و تغییر و تحول آن ، دیگر گونی میپذیرد ودر تجسم خصلات حوادث و تشخیص علل و عوامل آن سهم و یژهٔ خود را ایفا میکند .

ادبیات خصوصیت و ماهیت طبقاتی دارد. بنا بران مطابق شرایط زمان به بیان تناقضات طبقاتی مبادرت میورزد ، به همین سبب ما آثار ادبی را تنها از رهگذر ساخت و شکل آن و نیز زیبایی و آرایشهای ادبی آن ، مورد بررسی تاریخی قرار نمیدهیم ، بلکه ازجهت محتوی و ارزشمندی مضمون آن نیز مطالعه وارزیابی میکنیم و در حین بررسی به هرد و جنبه آن ارزش قایل میشویم .

---

(۱) ماکسیم گورکی ، ادبیات ازنظر گورکی ، ترجمهٔ ابوتراب باقرزاده ، انتشارات روز ، تهران ، چ پ دوم ، ۱۳۴۷ ، ص ۳۰

از آنجا پیکه آثار ادبی جوامع و ملل درطول سالیان متمادی آهسته درارتباط باسایر پدیده های اجتماعی و مواریث فرهنگی به وجود میآیدو به همینگونه نیزهمانند آنها درجریان تاریخ تغییر میپذیرد ، لهذا برای تشخیص منظم چگونه گی تحولات آثارادبی باید آثار درتسلسل تاریخی وهمگام باوضع سیاسی، اجتماعی، واقتصادی حاکم برجامعه مطالعه و تحقیق شود. همین مطالعهٔ تحول تاریخی آثار ادبی را بنام « تاریخ ادبیات» میخوانیم. به عبارت دیگر دانشی که تطور ادبیات یک زبان یا یك جامعه را به تأسی از اصول مشخص بررسی وتحقیق مدار د؛ بنام تاریخ ادبیات یاد میشود .

در تاریخ ادبیات، از پیدایش نخستین آثارادبی و ادامهٔ تحولات آن آثار از لحاظ شکل و محتوی ودیگر خصوصیات در دوره های مختلف؛ تکامل و انحطاط آن ،علل و اسباب این تکامل و انحطاط و پیدایش اشکال و انواع ادبی و به وجود آمدن سبکها و جریانهای ادبی و آفرینشی در نتیجهٔ تاثیر عوامل گوناگون و امثال آن سخن به میان میآید.

با در نظر داشتن این حقیقت مؤرخ ادبی میتواند به ایضاح این امر بپردازد که ادبیات درجامعهٔ مورد نظرش درطول تاریخ چه وظایفی راانجام داده ودر خدمت چه کسانی قرار گرفته و بالاخره رسالت تاریخی خودرا در برابر مردم چسان به دست اجرا سپرده و دارای چه مشخصاتی بوده است .

مطالعهٔ وضع ادبی یك زبان یا یك جامعه یا نگارش تاریخ ادبیات آن میتواند به تاسی از اسالیب مختلف صورت گیرد. واز دیدگاههای مختلف بی اختلاف نمی باشد. ماکسیم گورکی ضمن بحث در بارهٔ ادبیات، نویسنده گان تازه کار را توصیه میکند تا اطلاعاتی از تاریخ ادبیات داشته باشند از ابراز نظر او در بارهٔ

تاریخ ادبیات و. کلتو یال و تمجیدوی ازاین اثر، برمیاید که تاریخ ادبیات باید حاوی شرح جالبی از نحوهٔ تکامل خلاقیت زبانی و قلمی باشد. (۱)

در اینجا متوجه میشویم که گورکی در تاریخ ادبیات علاوه بر آثار ادبی نوشته شده به تحلیل و ارزش یابی آثار شفاهی و فولکلوری نیز ارج میگذارد و سهم آنرا در تکوین تاریخ ادبیات بدیهی میپندارد.

روشهای متداول نگارش تاریخ ادبیات در اروپای غربی متفاوت است و در مجموع محققان تاریخ ادبی آنجا، به دو طرز متوسل شده اند، یکی نگاشتن تاریخ ادبیات به مفهوم عام کلمه ادبیات، دیگر به‌مفهوم خاص آن، در نوع نخستین همه آثار فکری یک زبان یا یک جامعه یعنی آثار ادبی، علمی، تاریخی، فلسفی و امثال آن مورد نظر می باشد و در نوع دوم جنبه های زیبایی شناختی آثار مورد توجه قرار دارد. (۲)

تاریخ های ادبی زبان دری از مؤلفه ادوارد براون انگلیسی گرفته تا کتابهای ذبیح الله صفا و شفق و جلال الدین همایی و امثال آن ناظر برمفهوم عام کلمهٔ ادبیات است.

در حالیکه تاریخ ادبیات یان ریپکا و همکاران او که با اتکا به بینش مترقی تحریر یافته، از مزایای قابل توجه درشیوهٔ نگارش تاریخ ادبی بهره‌مندمیباشد ودر آن تحول ادبیات فارسی‌دری با درنظرداشت مناسبات اجتماعی— اقتصادی بررسی گردیده و ویژه گیهای این ادبیات از لحاظ احاطهٔ موضوعات و خصوصیات هنری نیز از نظر به دور داشته نشده است.

۱ـ ماکسیم گورکی، همان اثرص ۲۹

2, Rene Wellk and Austin Warren, Theory of Literature, Zro Edition New york, PP. 15-45.

باید اظهار داشت که تاریخ ادبیات به مفهوم عام کلمهٔ ادب به تاریخ فرهنگ تقرب میکند. اگر تاریخ ادبیات دری به این مفهوم نگارش یابد، باید غیراز موضوعات ادبی، موضوعات دیگر از قبیل مسایل کلامی در قرون متوالی، مطالب علمی ونجومی، اشکال طبابت وچگونه گی جریانهای فلسفی ومانند این موضوعات مورد تحقیق قرار گیرد. البته این کارخالی از پراگنده گی ودشواری نیست ونمیتواند درنشان دادن وبررسی همه جانبهٔ آثار ادبی وبر شمردن مزایا ومصایب آن ازجهت شکل ومحتوی وتعهد آثار ادبی درقبال زنده گی اجتماعی و تشریح حال واحوال جامعه کاملاً بسنده و موفق باشد، زیرا بسیار کلی و عمومی است .

در تاریخهای ادبیات دری نظیر کتابهای براون و صفا این روش را ملاحظه میتوان کرد . این نویسنده گان در موضوعات غیر ادبی نیز بسیار منهمك شده اندو درآن موارد چنان صحبت را به درازا کشانیده اند که گاه تحلیل های ادبی بصورت کوتاه ارایه گردیده است . پس اگر قرار باشد ایضاح وضع علمی وفرهنگی دوره یی برای یافتن رابطهٔ این مسایل با تحول ادبیات آن صورت بگیرد ، در این زمینه ها باید با اختصار و حفظ تمامیت موضوع صحبت به عمل آید. این مسأله مخصوصاً درتاریخ ادبیات دری بدان سبب مورد توجه قرار میگیرد که قسمت زیاد آثار در دوام سده های متوالی به موضوعات علمی ، تاریخی ، تصوفی، جغرافیایی، نجومی ، فلسفی و امثال آن نیز اختصاص یافته و اغلب آثار منثوراز احتوای چنین موضوعات بر کنار نبوده است ، و قسمتی از اینگونه مطالب در شعر دری نیز راه یافته است . باآنهم بر مورخی که در کار نگارش تاریخ ادبی اشتغال میورزد، لازم است تا در صورت ضرورت ازاین قبیل آثار درتثبیت نحوهٔ تحول وضع ادبی

دری در پروسهٔ تاریخ استفاده نماید و بجای اینکه درمحتوای آثار غیرادبی بسیار بپیچد ، باید تفحص وی تا حد لازم ناظر بر دقایق و موازین اسلوب نگارش آن آثار باشد . ولی تاریخهای ادبیا تیکه قبلاً از آنها نام بردیم ، به رعایت چنین اصل توجه نکرده اند و احیاناً اگر توجه هم کرده باشند کار شان و یژه گی خود را دارد .

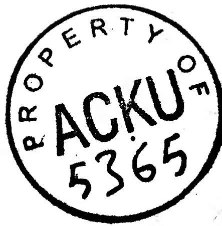
در نظر داشتن منظور زیبایی شناختی واستفاده از جنبه های زیبایی آثار در تاریخ ادبیات وتوجه به کتابهای بزرگ و ممتاز از خصوصیت نگارش تاریخ ادبیات برمبنای مفهوم خاص کلمهٔ ادب میباشد که دومین نوع نگاشتن تاریخ ادبی است . مقصود از کتابهای بزرگ وممتاز کتابهایی است که از نگاه طرز بیان ادبی شهرت دارد. در این روش اگر کتابهای تاریخی، اخلاقی، عرفانی و حتی فلسفی و نظایران نیز در نظر گرفته شود ، بحث در مورد نویسنده گان چنین آثار کوتاهتر نسبت به تحقیق راجع به نویسنده گان نثر های حکایتی ، حماسی ، روایی و نیز شاعران خواهد بود و به مزایای دقیق زیبایی شناختی آنان اختصاص خواهد داشت .

علاوه بر آن هستند نویسنده گانیکه تاریخ ادبیات را به شکل تاریخ الشعرا نوشته اند . این اسلوب نگارش تاریخ ادبیات میتوان تنها به تراجم احوال محدود باشد و این تراجم جز تذکره شاعران چیز دیگر نیست . تذکره های شاعران طوریکه به همه پژوهنده گان آشکار میباشد به شرح احوال سخنوران اختصاص دارد و در آن ، به صورت عموم حوادث زنده گی و سر گذشت شاعران به ابتدایی ترین شکل مورد پژوهش و بررسی قرار میگیرد . در این اسلوب بدون آنکه تاثیر سر گذشت سخنوران و چگونه گی تاثیر جریان ادبی و اوضاع و احوال روزگار آنان ، به طرز

بینش وجنبه‌ها ی هنری و زیبا یی شناختی و شیوه بیان و ماهیت محتوای آثار شان نشان داده شود، تنها به اقتباس نمونهٔ اشعار آنان بدون مناسبت و به حیث مجموعهٔ پراگنده توجه به عمل میآید و در توضیح مزایای این نمونه ها نیز هیچ اقدامی صورت نمیگیرد .

پس از تذکر مطالب بالا به این نتیجه میرسیم که مورخ ادبی باید با شناخت عمیق و تحلیل دقیق ازجا معه و ادبیات ورابطهٔ باهمی تحولات ادبی با حوادث گوناگون اجتماعی و درک نقش فنا ناپذیر مردم در ساختن تاریخ و آفرینش ادبیات دست به نگارش تاریخ ادبی فراز نماید و از تحولات ادبی و نحوهٔ آن در بحبوحهٔ تحولات اجتماعی اقتصادی و سیاسی طوری سخن گوید تا ماحصل کار وی از ساحهٔ مدلول واقعی تاریخ ادبیات به دور نرود . البته در این امر هیچ شکی وجود ندارد که مقتضیاتیکه در نگارش تاریخ ادبیات دری در قرون وسطی واز جمله به ارتباط آثار منظوم و منثور و در انتخاب آثار مشخص از میان انبوه آثاریکه در موضوعات گوناگون نگاشته است موجود میباشد، با سده های پسین و به ویژه دورهٔ معاصر بی تفاوت نیست . برمبنای روش درست انتخاب شده و با داشتن معلومات کافی و تخصصی در هر دوره یی از دوره ها ، میتوان ازعهده انجام دادن این کار مهم و قابل توجه یعنی نوشتن تاریخ ادبیات، به خوبی بدر آمد .





بخش نخست

وضع زبانها وادبیات

ازدوره های باستانی تا پایان قرن ۲ هجری

۱ — خصوصیات عمدهٔ اجتماعی واقتصادی افغانستان در عهد باستان و بازتاب آن درادبیات باستانی :

افغانستان که درزدورهٔ اوستایی آریانا ودراوایل عهداسلامی خراسان نامیده میشد، مهدوملتقای تمدنهاو فرهنگ های گوناگون ومرکز بروزرو یدادهای شگفتی انگیز بوده و پرتواین فرهنگهاو رویدادهادر پروسهٔ تاریخ به بیرون ازکشور مانیز تابیده ومورداستفادهٔ جهانیان قرارگرفته است.

به قول ح ، ج ویلز درحدود هشتاد قرن پیش ازامروزکارافزاراساسی انسان را سنگ های ناتراشیده تشکیل میدادو درآن روزگاران در سرزمین کناره های دریاچهٔ کسپین مردمانی میزیستند که در مرور ایام بنابر عوامل جغرافیایی، اجتماعی واقتصادی مهاجرتهایی کردندوگروهی چند ازآن مردم درحوالی کم وبیش سه هزار سال پیش ازمیلاد مسیح به بلندیهای

پامیروسر چشمه‌های رودخانه آمودریا وسیردریا رسیدند (۱) آنجارا درآن روزگارمناسبترین جای برای بودوباش یافتند ودرهمانجا اقامت گزیدند.

پس از گذشت سالهای چندتعداد نفوس آنان روبه فزونی گذاشت وهوای آنجاروبه‌سردی گرایید، بنابرآن عده یی ازآریایی های مقیم آنجا کوچ کردند وبه‌سرزمین پهناور «بخدی» فرودآمدندو نخستین مدنیت بخدی یا باختری رابنیادگذاشتند.

این مردم درآن‌روزگاران که‌درکناره‌های کسپین حیات بسرمیبرند، خود را «آریا» نمیخواندند، مگرهماندسته ییکه‌به‌کناره های آمودریارسیدند به‌گواهی کتاب اوستا خودرا «آریا» یعنی نجیب‌زاده وکشاورزو برزگر ومهمان نوازنامیدند وسرزمین خودرا «آریانا ویجه» یعنی‌سرزمین آریاها خواندند.

نفوس آریایی‌های آریانا ویجه‌نیز باگذشت‌زمان‌زیادشدوچراگاه‌های آن سرزمین برایشان تنگ گردید وبنابریک سلسله عوامل باهم به‌پیکار برخاستند که متون کهن ویدایی ازآن ماجرا به عنوان جنگ‌ده قبیله یاد کرده است. این ماجراها سبب شد تاقبایل‌چنداز ناحیهٔ بلخ‌مهاجرت کنند. چنانکه درحوالی قرن چهاردهم پیش از میلادتیره هایی بنام «بهارت» از بلخ کوچ کردند وبارمه های خود از راه کوبها (کابل) وارغنداب به درهٔ خیبر وبولان پراگنده شدند. سپس به سرزمین سندهو (حوزهٔ رود خانهٔ سند) سر از بر شدند و مقاومت دراویدین‌ها رادرهم شکستاندندو کشور خود را بنام «بهارتاورشه» (چراگاه بهارتا) نامیدند چندی بعد طوایف دیگر از آریاییهای

۱ـ به‌حواله‌پوهاند محمدرحیم‌الهام، مجلهٔ‌ادب، شمارهٔ ۳-۴، سال۱۳۵۴

اریانا و یجه ازوطن اصلی خود یعنی نواحی بلخ سفر کردند و از هریوا (هرات) گذشتند و در سرزمینهای غربی ساکن شدند و مسکن جدید خویش را به نام پارس یاد کردند. بدینترتیب مردمان آریایی بلخ به چند دسته تقسیم شدند. دسته یی که در دره ها و کوهپایه ها و چراگاه های افغانستان گسترش یافتند آنها را آریایی های مرکزی یا باختری میخوانند و دستهٔ دیگر که به سوی جنوب غرب بلخ پراگنده شدند و در سرزمین پارس سکونت اختیار کردند انها بنام آریایی های «پارسیك» یاد گردیدند و دستهٔ سوم که در بهار تاورشه ساکن شدند به آریاییهای هندی معروف شدند.(۱)

آریائیهای باختری حیات شبانی و کوچی داشتند. در سال ۱۹۳۹ م از تل-برزو نزدیك سمرقند تصویر هیکلی روی ظروف گلی پیدا شده که محققین انرا تصویر یك شاه قدیم آریایی یعنی «کیومرث» پنداشته اند که نیمه انسان و نیمه نرگاو بوده ودراوستایی پادشاه شبان خوانده شده است.

*در دورهٔ مدنیت اوستایی نخستین بار نظام شاهی در بخدی بوجود آمد. آنسانکه ازاوستا برمیاید (یما) به امر (اهورامزدا) واره یی ساخت که طول وعرض آن به اندازهٔ میدان اسپ دوانی بودو درآن اجناس جانوران، مانند گوسفند، گاو، مرغان و غیره را نگاه داشت وجای آب را به در ازای یك میل کند ودرآن واره بازارها، گذرها، خانه ها را به ترتیب مخصوص ساخت و مردمان علیل و دروغگو و بد خو و دیوانه را در آن شهر جای نداد. بدینترتیب نخستین شهر و مرکز مدنیت آریایی در «وارهٔ» بخدی تأسیس یافت و این کلمه وارهٔ اوستایی همانست که در سنسکرت (وهاره) شد و در دری بهار (۲) است. ازاوستا

---

۱ - پوهاند محمد رحیم الهام ایضاً

۲ - پوهاند حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، کابل ۱۳۴۶، ج. ۱ ص ۱۵-

بر میاید که نخستین سازمانهای تکامل یافته یی که به منزلهٔ دولت بود در نواحی ازسر زمین آریا نا بوجود آمده است و با ارتباط به این موضوع اوستا گاهی از از نواحیی در سواحل رودخانهٔ هیرمند در پیرامون دریاچهٔ هامون در سیستان وزمانی ازسرزمینهای ماورای آمودریا سخن میراند. (۱) نخستین مراکز فرهنگ سمرقند، مرو و بلخ بوده است. این نقاط صفحه های رویدادهای تاریخ باستانی است در نقطه یی از این نواحی یعنی در بلخ بامی، زردشت که زمان او به صورت دقیق معلوم نیست با تعالیم جدید ظهور کرد. وی مبدع نحلهٔ ثنویت بود. بعضی از محققان دورهٔ زنده گی اورا در قرن ششم پیش از میلاد حدس میزنند ولی هیچگونه مصداقی برای تعیین تاریخ دقیق زنده گی او نمیتوان پیدا کرد. درکیش زردشتی اهورا مزدا واهریمن مظهر نیکی وزشتی است. اهورا مزدا مظهر روشنایی و زنده گی وانگدمینواهریمن بدنهای تاریکی و مرگ در برابر هم قرار داشتند واز همین جاست که تعلیمات زردشت را ثنویت می خوانند. قبل از پیداشدن زردشت کیش میترایی (مهرپرستی) رایج بود.

در دورهٔ اوستایی اقتصاد روستایی وگله داری تداول داشت وشایسته ترین کار برزگری و زراعت به شمار میرفت که در آیین زردشتی یکی از مؤثر ترین وسیلهٔ مبارزه با بدنهادی است، چنانکه در کتاب وندیداد اوستا میخوانیم:

«چون غله برای کوبیدن آماده میشود،
دیوها از ترس، عرق کردن آغاز میکنند.
چون آسیاب برای آرد کردن غله آماده میشود،
دیوها دیگر خویشتن داری نمیتوانند.

۱- یان ریپکا و دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه دکتر عیسی شهابی، تهران ۱۳۵۴، ص ۱۲-۱۵

چون آرد برای خمیر شدن آماده میشود ،
دیوها زوزه میکشند ،
چون خمیر برای پختن آماده میشود ،
دیو ها از ترس .... میزنند . » (۱)

این تذکر کوتاه نمودار اهمیت کار و بیانگر شکست نیرو های پلید در برابر کشاورزان، کارگران زراعتی وزحمتکشان میباشد .

بدینترتیب در بارهٔ تاریخ باستانی افغانستان ازین قبیل مطالب قابل توجه دیگر نیز موجود است . باید با نظر آن محققان که افسانه‌های خداینامهٔ پهلوی یاشاهنامهٔ فردوسی را در بارهٔ دوران پیشدادی وکیانیان جدی میگیرند و آنرا به سر گذشت باشنده گان آریانای باستانی مربوط میدانند ، ازجهت استدلال منطقی وتاریخی موافق بود . تعدادی ازاساطیر ما مخصوصاً در بارهٔ فرمانروایان و پهلوانان پیشدادی ؛ با اساطیر هندی مخلوط است ولی دوران کیانی ازین اختلاط به دور میباشد. داستان کیانیان و پهلوانان سیستان از محدودهٔ اساطیر نیز بهره یافته و در متون مذهبی‌ما نند اوستا و تفسیرهای آن نفوذ کرده ودر خداینامه‌های پهلوی یاد شده‌است . با اینحال چنانکه اخیراً روشن شده است حتی در نوشته های‌هرودت نیز میتوان اشارات مبهم ومغلوطی به نامهای پیشدادی و کیانی یافت .هرودت این مطالب رامخصوصاً در بیان احوال سکا های شمالی که‌خوداز اقوام آریایی بوده اند ، آورده است .

ازقرن هفتم ق . م تا ظهور اسلام . دودمانهای نظیر کیانیان، اشکانیان کوشانیان ویفتالیان ، صاحب نفوذو قدرت بودند. البته قبل از اشکانیان از هجوم اسکندر مقدونی اثراتی بوجود آمده بود وساو کید ها نیز در

۱ـ یان ریپکاو دیگران ،تاریخ ادبیات ایران،ترجمه دکتورعیسی شهابی ،تهران،۱۳۵۴،ص۱۹

قسمت های غربی آریانا وارد صحنهٔ قدرت نمایی و بهره کشی شده بودند ودراین دوران دین مزدایی کهن زوال یافت ودین اصلاح شدهٔ زردشت بنام مزدیسنه که گویا درآغاز هزارهٔ پیش ازمیلاد دربلخ پدید آمده بود در آریانا رایج گردید ودر دورهٔ کوشانی و یفتلی دین بودایی وادیان دیگر شیوع داشت .دراواخر اشکانی دین زردشتی تحول میابد وزروانیزم پدیدار میگردد .سپس مانی گری ومزدکی گری ظهور مینماید وباپیداشدن مبادله مدنی وفرهنگی بین اقوام، آمیزه یی از مذهب وفلسفه بوجود میاید و فلسفهٔ عملی (اتیك)درآریانا بنام «هندرچ »(اندرز) تنظیم میگردد وکتابهایی درین زمینه نگارش میابدوداستانهای حماسی وغنایی متعددی نوشته میشود وزندگی فرهنگی به شکل جالبی توسعه پیدامیکند .

ازقرن ۷ق . م تاظهور اسلام وضع اجتماعی واقتصادی در آریانای باستان بدون تغییر نمانده ودر افزار هاو شیوهٔ تولیدآن، مناسبات تولیدی آن ، نظام طبقاتی آن ،رژیم دولتی آن ، سطح تکامل فرهنگی آن وازاین قبیل مسایل تحولاتی درجهت بغرنج تر شدن بوجود می آید . نظام دود مانی یا نظام « ویس » اولیه که بررسوم پدر سالاری استوار بود ، روبه ضعف می نهدو دولت متمرکز، شهرها، بازارو پیشه وران، تجارت، روابط پولی برده گی ، بوجود میآید واین وضع آهسته آهسته مواجه به تغییر میشود وتیولداری و ارستوکراتیسیسم وشیوهٔ کاست ، مانند طبقات ظهور میکند . با وصف این تغییرات، یکنوع ثبات ضمنی در چهرهٔ این اوضاع و احوال به مشاهده میرسد ، یعنی بدون آنکه نظام دود مانی پدر سالاری از میان برود ودر حالیکه بسیاری ازمؤسسات ومواز ین آن وجود داشت برده گی بوجود میآید و بدون آنکه برده گی نابود گردد

مقررات اشرافی وفیودالداری ظهور می نماید و همه در کنار هم مدت درازی حتی بعد از استقرار اسلام دوام میکند ولی این اصل را ناگفته نباید گذاشت که نظام برده گی وزمینداری در افغانستان باستان دارای مشخصات خاصی است وبا نوع برده گی یونان قدیم وفیودالی روم باستان کاملاً یکسان نیست و مطالعه نسج اجتماعی آریانای کهن قبل از اسلام این اصل را توضیح میدارد. تمدن آریانا در دورهٔ مدنیت اوستایی وبعد از آن نیز در دورهٔ اشکانیان وکوشانی در اثر رام کردن حیوانات از آنجمله گاو - اسپ و انکشاف زراعت و باغداری، استخراج معادن از قبیل طلا ونقره و قایم کردن ارتباط میان اقوام کوچی و مقیم در مواضع معین شهر ود، انکشاف تجارت و صنعت و امثال آن پیچیده ترگردید. امور بازرگانی به اساس مبادلهٔ جنس به جنس و مواشی صورت میگرفت.

قاعدهٔ تیوکراسی، به شکل کلاسیك آن در نزد شاهان در آمده بود و در دورهٔ گشتاسپ و خانوادهٔ اودین زردشتی تسلط داشت و همچنان ادیان کهن نظایر کیش مزدایی کهن تاثیر خودرا در مزدیسنه چه درزمان زردشت وچه بعد از او گذاشت. لیکن در دوران بعدی تحولی در هستهٔ کیش زردشتی بوجود آمد که در دورهٔ اشکانی وکوشانی جهات رشد اجتماعی - اقتصادی شدت یافت بعضی از ارزش های مادی ومعنوی هلنیستی و یونانی ونیزهندی بر فرهنگ آریانا تاثیر کرد وزمینهٔ التقاط فرهنگها و تاثیر متقابل آن فراهم گردید. این اختلاط فرهنگی وضع تجارت، پیشه وری، زراعت، راهسازی، استخراج معادن، باغداری و امثال آنرا تغییر داد. (۱)

---

۱ - احسان طبری، برخی بررسیها در بارهٔ جهانبینی‌ها وجنبش های اجتماعی در ایران، نشرات حزب توده، ۱۳۴۸، ص ص ۱۷ - ۱۸

در دورۀ اشکانی «بهستان» مرکب از خاندانهای اشرافی «و انجمن فرزانه‌گان» در تعیین شاه و عزل و نصب وی تاثیر داشت. جهت نظامی وجنگی حکومت نیز قویتر وجهت تسامح مذهبی شدیدتر است و یکنوع التقاط مذهبی نیز وجود داشت. در میان ادیان متعدد پرستش خورشید که بنامهای مختلف یاد میشد، معمول بود گاهی بنام یونانی زیوس(Zeus) موسوم میگیردید ویا به صورت اورمزد (اهورامزدا) ومیترا درمیآمد. درمخیلۀ افراد یونانی و مقدونی ساکن قلمرو پارت، مفهوم میترای (میتره) پارتی، اپولون یونانی توام میشد. زروانیزم رواج داشت و پیروان این کیش باور داشتند که اورمزد واهریمن منشأ خیروشر- دو برادر متساوی‌القوه و فرزندان پدر اولین یا (زمان بیکران) یعنی زروان میباشند، اما دراواخر عهداشکانی تعلیمات مسیحیت اندك اندك در قلمرو فرمانروایان آن دودمان رواج یافت.(۱) از هنرنیرومند پارتی بقایای ناچیز در بعضی موزیم های جهان بجامانداست و بنابران به دشواری میتوان مسیر اصلی تکامل آنرا مشخص کرد اگرچه هنر افغانستان در عصر پارتیان نیز مانند دیگرماثراف‌کار ومعتقدات آن زمان التقاطی بوده است با آنکه هنرپارتی درباری بود، اماذوق و سلیقۀ عامۀ مردم را نیز منعکس میکرد. (۲)

در دورۀ کوشانی تیوکراسی از قوت وحدت زیاد برخوردار بود بعضی ازشاهان نخستین کوشانی به لقب دیواپوتره (بغ پور یا فغفور) یاد میشدند وحتی کنیشکا مجسمۀ خودرا برای پرستش در معابد گذاشته بود. کیش

---

۱ - دیـا کـونف، اشـکانیان، تـرجمۀ کـریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۱ ص ۱۱۸ - ۱۲۱

۲ - همان اثر ص ص ۱۲۶ - ۱۰۷

بودایی گسترش قابل ملاحظه داشت، هنر افغانستان مرکب از عناصر قدیم واصلی زردشتی — هندی، بودایی ومواریث یونانی بود.

تکامل تولید زراعتی، انکشاف صنایع دستی، انقسام کار در صنعت و دهقانی بوجود آمدن گسترش روابط تجارتی، پیدایش شهر های جدید، معابد جدید، راههای تجارتی جدید، استفاده از مسکوکات متنوع از خصوصیات دورهٔ کوشانی به‌حساب میرود. البته در این وضع تفاوت درمیزان فقروثرو تمندی موجود بود وبار تولید امتعهٔ مادی و مظاهردرآمد اقتصادی بردوش رنجبران گذاشته‌شده بود. درین دوران قدرت بهره کشان به نحوی از انحا شیرهٔ جان زحمتکشان رامی مکید. زحمتکشان، مزدوران وچوپانها عملاً بنده گان ورعایای محکوم فرمانروایان، بزرگان، موبدان وهیربدان گردانند‌ه‌گان متنفذ معابد بودایی و امثال آن بودند ووسایل عیش و نوش ستمگران باعرق جبین وزور بازوی زحمتکشان و برده گان تهیه وتدارك میشد. تمام این مظاهر به نحوی از انحا در آثار بازماندهٔ دوران باستانی از ادبیات اوستایی یعنی ازسرودهای کهن گاثایی و سایر بخشهای ادبیات اوستایی گرفته تا آثار دورهای اشکانی وکوشانی که به زبانهای کهن آریایی باختری و نیز ادبیاتیکه به‌زبان پارسی باستان و زبان پارسیك ایجادشده‌است، منعکس میباشد.

۲- مراحل تحول زبانهای هند وایرانی * :

اریاییها در زمانه های که هنوز ازبخدی مهاجرت نکرده بودند بزبان واحدی سخن میگفتند که البته آثاری ازآن‌به‌جای نمانده است این زبانرا گروهی از مستشرقان و زبانشناسان، هند وایرانی میخوانند،

---

* اصطلاح ایرانی معادل است با اصطلاح آریانی که درزبانشناسی تاریخی استعمال وتداول دارد.

هریکی از طوایف آریایی یعنی آنکه درباختر باقی ماند و یا آنها ییکه به هند و پارس مهاجرت کردند ، به لهجه های زبان هندی‌وآریانی سخن میگفتند. لهجه های که درباختر باقی ماند ، آنست که گاتهای زردشت به آن سرود شده است وآنرا بنام زبان اوستایی میخوانند . لهجه ییکه به بهارتاورشه برده شد به شکل زبانی تکامل کرد که سرود های ویدی با آن بیان گردید . لهجه دیگر هندوآریانی را که بپارس انتقال یافت و تکامل کردو یاد گارهای‌آن اززمان داریوش هخامنشی ازسال پنجصد پیش ازمیلاد به خطوط میخی و عیلامی در سنگ نوشته های فرمانروایان هخامنشی ، بجامانده بنام پارسی باستان یاد کردند .

به صورت کلی زبانهای هند و آریانی‌تاروز گار ما درسه مرحله تحول کرده است :

۱— زبانها هندی :

مرحلهٔ کهن: زبان ویدایی (۱۲۰۰—۸۰۰ ق.م)

مرحلهٔ میانه : پراکرتها (۱۰۰۰ — ۴۰۰ ق. م)

مرحلهٔ جدید : بنگالی گجراتی وغیره

۲ -زبانهای‌آریانی(ایرانی) :

الف) زبانهای پارسی

مرحلهٔ کهن : پارسی باستان (قرن شش تا اول قبل ازمیلاد)

مرحلهٔ میانه : پارسیك یاپهلوی ساسانی (قرن اول میلادی تا قرن پنجم هجری)

مرحلهٔ جدید: زبانها و لهجه های بازمانده ازآن که درایران به‌آنها سخن گفته میشود .

ب) زبانهای باختری :

مرحلهٔ کهن : زبان اوستا(۱۱۰۰ـ ۶۰۰ق.م)

مرحلهٔ میانه: پهلوانیك، سغدی، تخاری(قرن ٤ق م قرن ۲میلادی)

مرحلهٔ جدید: پشتو- دری (کردی، بلوچی وزبانهای پامیرو غیره (۱)

۲ - زبان و ادبیات اوستایی

۱- زبان اوستایی :

از کهن ترین زبان آریانی که از آن نسبتاً ، آثار فراوان باقی مانده، زبان اوستایی است . پس اوستایی به زبانی اطلاق میشود که کتابهای آیین زردشت به آن نوشته‌شده‌است. (۲) عده یی از نویسنده گان در بارهٔ این امر که گوینده گان این زبان خود را به چه نام یاد میکردند و این زبان درکدام یکی از نواحی رایج بود دقیقاً واقعیت را نیافته اند.

با ارتباط به‌این موضوع میتوان خاطر نشان ساخت مردمانیکه به این زبان تکلم میکردند به استناد خود متن اوستا خویشتن را آریاو سر زمین شانرا آریا ویجه میخوانند ، چنانکه در مهر یشت می‌خوانیم :

«مهر دارندهٔ دشتهای فراخ را میستایم که‌به ممالك آریایی خان ومان باسازش و آرامش وخان ومان خوش بخشد . »

در متون اوستایی از شهرها ، کوهها و دریا های افغانستان نام برده شده است از قبیل بلخ-هرات کابل اراکوزیا-الرخج ، هلمند (۳)

---

۱ - پوهاند الهام «نقش افغانستان در ورود وانتشار زبان دری درهندوستان » مجلهٔ ادب سال ۱۳۵۴ شماره ۳-۴ص ص۵۷ - ۶۰

۲ - پرویز ناتل خانلری ، تاریخ زبان فارسی ، بنیاد فرهنگ ایران چاپ سوم، ۱۳۵۰ ص ۲۱۲ ج ۱

۳- رك جیمسی دارمستتر ، وندداد اوستاترجمهٔ دکتورموسی‌جوان ، تهران ۱۳۴۲ ص ص۱۰۷

اوروه (روه – ولایت پکتیا و کوه سلیمان) هری و یتی (ار غنداب و دهر اود) سیا مکه (سیاه کوه)، یو پاری سیتَه (کوه بلندتر از پرواز عقاب – هندوکش)، سپیته گونه گیری (سپن غر)، سیستان (۱) و نیز در یشتها از پهلوانان معروف، چون اسفندیار، زریر – بستور یعنی پهلوانان دودمان گشتاسب و جنگ آوری آنان درحوادث مربوط به سلسله کیانی ذکر رفته است که همهٔ آن به تاریخ کهن افغانستان مربوط اند. پس ازین حقایق برمیاید که محل رواج زبان اوستایی افغانستان بوده و به این زبان مطالب بالا درمتون اوستایی ثبت شده است .

زمان رواج این زبان به طوردقیق معلوم نیست اما از آنجاییکه عهد زردشت را بین سالهای (۱۱۰۰–۶۰۰ ق م) تخمین کرده اند، پس همین تخمین را درمورد تد اول زبان اوستایی نیز میتوان پذیرفت .

زبان اوستایی با سنسکرت و پارسی باستان شباهت و ارتباط نزدیك دارد، زیرا هرسه زبان به زبان «آریك» که برخی از زبانشناسان آنرا زبان مادر فرض کرده اند، ارتباط دارد . به اساس شباهت میان زبان اوستایی وسنسکرت بود که برای بار نخست «باربونوف» از روی اساسات سنسکرت به مطالعه زبان اوستایی دست برد .

زبان اوستایی از نگاه ساختمان دستوری بسیار مغلق است . یعنی ساخت اسم – صرف اسم – ساخت فعل وصرف فعل در آن زبان نسبت به زبان پهلوی وزبان دری پیچیده است، چنانکه درآن زبان اسم وصفت از لحاظ عدد مفرد وتثنیه و جمع از لحاظ جنس، مذکرو مونث وخنثی، ازلحاظ حالت دارای هشت حالت میباشد . بنابران آن زبان تا مرحلهٔ زبان دری، تحول قابل ملاحظه یی (از لحاظ دستور ، همچنان از رهگذر تداول و یامتروك شدن کلمه ها و تغییر شکل ومعنای کلمه ها) نموده است .

---

۱ – پوهاند عبد الحی حبیبی همان اثر ص ۲۵ .

۲ – تنوع و ویژه گیهای بخش های کتاب اوستا :

همانطوریکه متذکر شدیم اوستا نام زبانی است که کتابهای آیین زردشتی به آن ایجاد گردید وچون این آثار به آن زبان تداول یافته بدان سبب نام کتابهای زردشت به‌اوستا اشتهار پیدا کرده است. اوستا ازنگاه لغت متضمن معنای اساس‌وبنیاد است وبه‌اشکال مختلف از قبیل‌اوستا ـ ابستا، ابستاک، وستا وامثال آن‌ضبط‌شده است‌ومعمولترین همه‌همان، اوستا است.

دربارهٔ زمان‌تدوین متون اوستایی اقوال گوناگون وجود دارد به‌استناد کتاب«دینکرت نیپیک» (نوشته های اعمال دینی) که‌به زبان پارسیك میباشد اوستاروی چرم گاونوشته‌شده بود وبه‌اثر تهاجم‌اسکندر ازمیان‌رفت. سپس درزمان بلاش اشکانی(احتمالاً بلاش اول)مجدداً گردآوری شد ودردورهٔ ساسانی بار دیگر تدوین گردید. متن اوستایی که‌اکنون دردست است به خط دقیق وخاص‌میباشد که بنام «دین دبیره»(خط دینی) یادمیشود. وزمان‌وضع آنرا حدود قرن ششم میلادی دانسته اند به‌قول پ. وفیسور کای بار ازمیان کلیه ممالك‌آسیای میانه نگاشتن متون مذهبی اول بار در ممالکی‌که تحت نفوذمستقیم سومری واکدی ها بودند، آغازشد.درخارج ازین حدود مناطق، متون فقطدرحافظه ها نگهداری‌میگردید وبه‌صورت شفاهی ازنسلی به نسل دیگرمنتقل میشد، چنانکه سرود های«ویدی» ومتون زردشتی برهمین منوال بوده است. حتی تا مدت‌ها بعدازآنکه به خط والفبا دسترسی حاصل شد؛ چنان بود. احتمالاً برای اولین بار در زمانی‌که خط پهلوی رواج یافت نگاشتن متون دینی مرسوم شد، شاید‌به‌اساس چنین‌نظریه هایی بوده‌باشد که «اندره آس» دانشمند اوستاشناس آلمانی، با توجه به مطالب «دینکرت» .

به این نظر است که اوستا تا زمان اشکانیان نوشته نشده بود و برای نوشتن آن بار اول از الفبای پهلوانیك (پهلوی اشکانی) استفاده کرده اند.

در آن الفبا، فقط برای کانسونننت علامات بود علایم و حروف به کمك واول خوانده میشد. این متن اوستایی اشکانی میبایست جز به جز و حرف به حرف به طور میکانیکی از الفبای پهلوی اشکانی به الفبای اوستایی دین دبیره برگشتانده شده باشد و این همان متون اوستایی است که ما امروز در اختیار داریم به قول اندره آس اختلافاتی که در بعض از موارد در اوستای کنونی به نظر میرسد از زمانی ناشی شده است که موبدان، متون اوستایی را از خط پهلوانیك به خط جدید اوستایی دین دبیره برگردانیده اند.

«اندره آس» به ادامهٔ گفته های خود خاطر نشان میسازد آنها یکه اوستا را به خط (دین دبیره) به روی کاغذ آورده اند، کار آنان برگرداندن متن حرف به حرف بود و چون قادر نبودند بسیاری از حروف پهلوی اشکانی را که دارای صدا های مختلف است به طور صحیح و دقیق بخوانند و تشخیص بدهند، لهذا درین کار دچار اشتباه شدند که ما محصول این اشتباهات را در اوستای کنونی می یابیم. (۱) اما در سالهای اخیر تعدادی از اوستاشناسان با رد کردن نظریات اندره آس یادآور میشوند که برخی از صورت های نگارشی اوستا که مبهم به نظر میرسد در متن پهلوی آن بهتر قابل درك و خواندن است از جمله مواردی که بدان استناد میشود تبدیل اصوات /a/و/au/،/h/ به یکدیگر است که یك حرف واحد دارد. اما باید در نظر داشت که اصوات در پهلوی اشکانی و حتی در پهلوی قدیم ساسانی هر کدام حرف جداگانه داشت و تنها در اواخر دورهٔ ساسانیان بود که یك حرف برای چند صدا بکار میرفت.

۱- پرفیسور کای بار ویگردان، دیانت زردشتی، ترجمه فریدون وهمن، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ص ص ۶۹- ۷۱

هیننگ مستشرق انگلیسی در یك سند غیر زردشتی دلیلی را یافته است که مطالب آن مؤید وجود اوستای مکتوب در زمان اشکانیان است و این سند یك متن مانوی است . در نسخهٔ اوستا به زبان پهلوی که در قرن هشتم میلادی نوشته شده و از سمرقند بدست آمده است تذکر رفته است که زردشت به امر گشتاسپ کتاب خود را در اوراق طلا نوشت و آنرا در آتشکده «ورهران» نهاد این همان معبدی بود که اسفندیار آنرا در نوازك بلخ بامی بنا کرد .

ثعالبی در کتاب «غرر اخبار ملوك فرس» نوشته است که زردشت در زمان گشتاسپ کتابی آوردو آنرا بردوازده هزار پوست گاو نوشتند هر کلمهٔ را در پوست کندند و قشری از طلا درآن قرار دادند .

بدینترتیب می بینیم که نظرها در بارهٔ چگونه گی و زمان تدوین متون اوستایی نا همگون است .

اوستای کنونی شامل پنج کتاب است که اینك راجع به هر یکی از آنها صحبت هایی خواهیم داشت .

الف - یسنا «*yuona*»:

کلمهٔ یسنا در سنسکرت به شکل «*yugna*» ودر پهلوی به شکل «*yagahon*» آمده است که معنای آن ستایش و پرستش است و کلمهٔ جشن دری از همان لغت مشق است . باید بخاطر داشت که فعل (*Gaz*) راکه در سنسکرت به شکل (*yaj*) ودر پارسی باستان بشکل (*yad*) ودر پهلوی به شکل (*yashtan*) یشتن آمده است ، بنیان کلمهٔ یسنا و کلیه مشتقات آن دانسته اند. یسنا شامل هفتا دودو فصل است که هر کدام انرا هایتی میخوانند واین کلمه را در زبان دری به شکل (*ha* ها) گفته اند *haiti* مطابق است با کلمهٔ ساتی (*Sati*) سنسکرت که در پهلوی بشکل (هات) *hat* آمده است و اصلاً این کلمه

به معنی پیوند و بستگی و از کـلمه *ha* که به‌معنای به‌هم پیوستن است، اشتقاق یافته است از جملهٔ فصل‌های *Yasna* بیست و هشت آن را گاثاها (*gathaha*) احتوی میکند که کهن ترین قسمت اوستاست.

این بخش گاثاها را به خودزردشت یا نخستین شاگردان او نسبت میدهند. گاثاها معمولاً سرودهایی بوده است که به شمول یسنا ها در مواقع خاص خوانده می شده است. در گاثاها و یسنا فروهرهای آموزگاران، آموزنده‌گان، زنان، مردان و موضوعاتی چون حیرو راستی وسعادت، ستایش شده است. برای تایید این مدعا قطعاتی را از ترجمهٔ دری یسنا نقل میکنیم «فروهر های همه آموزگاران پاك را میستاییم»، «فروهر های همه آموزنده‌گـان پاك را میستاییم.»

«فروهر های همه مردان پاك را میستاییم»

«فروهر های همه زنان پاك رامیستاییم»

* * *

«راستی بهترین نیکی است»

«وهم مایهٔ سعادت است»

«سعادت کسی راست»

«که راست وخواستار بهترین راستی است» سینا ص ۲۱۳

«ایدون اردی بهشت رامیستاییم»

«آن زیبا ترین امشاسپند»

«آن روشنی»

«آن سراسر بهی را» یسنا ص ۱٤٥

ب: ویسپرد- این کلمه در اوستا بشکل (*visparatuva*) آمده ودر فقرهٔ ۱۲۲ مهر یشت به ملاحظه میرسد که این کلمه از دو جزء ترکیب یافته، یکی

ویسپ ودیگری رتو، که معنای آن همه ردها میباشد تا گفته نباید گذاشت که برای رد، یا رتو معانی متعدد آمده است به قول نویسندهٔ کتاب (مجمل التواریخ والقصص) کسی را میخوانند که رأی قوی داشته است ودر فرهنگ اسدی طوسی به معنای دانا و بخرد آمده است پس درمجموع معنای کلمهٔ ویسپرد، همه سران یا همه ردان میتواند برد . درین بخش از اوستا همه ردان مینوی وجهانی برشمرده شده اند، انشای این بخش از اوستا مانند یسناست جز پنج سرود گاثاها و از حیث مطلب نیز به کمتر مطالبی برمیخوریم که در یسنا نباشد ، بنا بران هر چند بنام مستقلی میباشد با آنهم میتواند پیوستی باشد از یسنا .

ج–وندیداد: این کلمه از سه جز ساخته شده است یکی وی یا ویك به معنای ضد دیگر دیو به معنای دیو وسوم داد یا داتم به معنای قانون که جمعاً وندیداد قانون ضد دیو معنی میدهد . این کتاب شامل بیست ودو فصل است وهر فصل آنرا فرگرد میخوانند محتویات این کتاب دربارهٔ جهانشناسی، طبابت، قوانین و برخی از عادات ورسوم آیین زردشتی است .

د–یشتها : این کلمه مشتق است از مادهٔ یسنا ودرمعنی با آن یکی است. یعنی ستایش ونیایش ودر پهلوی به معنای ستودن آمده است هر فصل این کتاب را کرده میخوانند که معنای کاردیا خنجر را میدهد پس کلمه کرده را به مفهوم قطعهٔ بریده شده معادل کلمهٔ Sictio لاتین وفصل عربی میتوان دانست .در اوستای کنونی بیست ویك یشت وجود دارد .

ه : خرده اوستا :

به معنای اوستای کوچك است که بنا به قولی در دورهٔ ساسانی تنظیم شده است و شامل برخی از قسمتهای اوستا است یعنی استخراجهایی است از قسمتهای متعدد اوستا .

۲-چگونگی شعر در ادبیات اوستایی:

قسمتی از متون اوستایی متشکل از سرود ها و قطعات منظوم هجایی است البته در دوره های بعد که مدونین اوستا به تدوین این کتاب پرداختند بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح مفردات یا ترکیبات مشکل کهن در آنها یا در نتیجهٔ افزایش یا کاهش عبارات قسمتی از اوستا از حالت نظم یا به عبارت دیگر از عبارت شعر بودن به حالت نثر درآمده است . بنابران پیدا کردن صورت اصلی منظوم در آنها کار دشوار و مستلزم دقت زیاد است در گاثا ها وجود یك عنعنه در کتابت یعنی جدا نوشتن مصرع ها از یك دیگر و نهادن علامات فارق میان آنها این مشکل را کمتر کرده است وجود بعضی از اصطلاحات در اوستا مانند «افسمن» به معنای واحد شعری «وچستشتی» قطعه یکه مرکب از چند «افسمن» است وامثال اینها دلیلی بود بر وجود شعردر ین کتاب .

اطلاع علمی و دقیق از قسمت های منظوم در اوستا مولود کوششهایی است که بعضی از اوستا شناسان قرن نزدهم میلادی مانند «وسترگارد» و «گلدنر» وامثال انان کردند واین کوششها هنوز هم ادامه داردودر اثرمطالعاتی که صورت گرفته است، قطعات زیادی از قسمت های اوستا به دست آمده است . در اوستا گاثا ها از داشتن خصوصیات شعری برخوردار است. یشتها نیز در اصل متشکل از سرودهایی بوده است یا به عبارت بهتر ترکیبی بوده است از نظم و نثر اوزان هجایی که در سرودهای اوستایی به مشاهده میرسد یادآور اوزانی است که در سرود های ادبیات پهلوانیك و در سرود های هجایی نخستین زبان دری یعنی سرود های قرن اول هجری چون سرود آتشکدهٔ کرکوی وجود داشته است .

۳- جنبه های حماسی و پهلوانی در ادبیات اوستایی :

در بعضی از قسمت های اوستا اشاره‌های به‌موضوعات حماسی و پهلوانی شده است مثلاً در یشتها در موارد متعدد به‌نام پهلوانان آریانای باستان از قبیل اسفندیار ، زریر ، بستور وامثال آن برمیخوریم ، اینها کسانی هستند که در حماسه‌های ملی ما در طول زمان یعنی چه دردوره‌های پیش از اسلام وچه درادبیات حماسی دری نقش بسزاد ارند . اگر احیانا دراوستا ازاسفندیار زریر و امثال آن به‌اختصار صحبت‌شده باشد ، ولی در حماسهٔ هایی که در زبان پهلوانیك ایجاد شد . یادر حماسه‌های زبان دری نظیر گشتاسپنامهٔ دقیقـی ، شاهنامهٔ فردوسی و امثال آن به‌تفصیل سخن‌رفته‌است. بدین‌اساس میتوان ابراز نظر کرد که اوستا به‌حیث‌تهداب حماسهٔ‌ملی‌ما میتواند به حساب برود . البته صحنه های کار روایی‌این پهلوانان‌افغانستان بوده است . این نکته‌را نا گفته نباید گذاشت که‌از یك پهلوان بسیار نام‌آور ادبیات حماسی ما یعنـی رستم پسرزال در اوستا ذکری نیست و علت این موضوع که چرادر اوستا از رستم ذکری نرفته است محققاً روشن نیست ولی‌عده یـی از نویسنده گـان به این نظراند که چون رستم به آیین زردشتی گرایش نداشت به‌همان سبب مدونین‌اوستا نام اورا درزمرهٔ پهلوانان دیگر آریانا که به آیین زردشتی اعتقادداشتند دراین کتاب نیاوردند .

٤-زبان وادبیات پهلوی

۱- زبان پهلوی اشکانی وساسانی وتشابه و تباین آنها:

دربارهٔ‌چگو نه گی زبان پهلوی شرق شناسان تحقیقات زیادی نموده‌اند هرچند نتیجهٔ مطالعات بعضی ازآنها گـاهی مبهم است لیکن به روی هم از

تحقیقات بعضی دیگر در باب شناختن خصوصیت‌های زبان و ادبیات پهلوی میتوان استمداد جست. علاوه بر مستشرقین عده یی از نویسندگان و محققانیکه در کار مطالعه و بررسی زبانهای پهلوی اشکانی و ساسانی اشتغال ورزیده اند نیز ما حصل تحقیقات بعضی از آنها خالی از ابهام نیست یکی از وجود ابهام آن گویا این است که وقتی صحبت از زبان و ادبیات پهلوی به میان میآید تنها با به کار بردن لفظ پهلوی اکتفا میشود، یعنی مشخص نمیگردد که مراد از پهلوی کدام نوع آن است پهلوی اشکانی یا ساسانی. باید خاطر نشان ساخت که ذکر کلمهٔ مجرد پهلوی در حالیکه هر دو نوع مظور باشد تشخیص خواننده را در مورد پهلوی اشکانی و ساسانی دشوار میسازد.

از جانب دیگر گاهی به کار بردن چندین نام از قبیل پهلوی «پارسیك» و «فارسی میانه» برای پهلوی ساسانی یا جنوبی مایهٔ سر گیجی و حیرانی مخصوصاً برای محقق تازه کار میباشد، درینجا تا حد توان سعی میشود که علت بروز اینگونه اختلاف تسمیه توضیح گردد و به همین سبب نخست در بارهٔ زبانهای پهلوی اشکانی و ساسانی صحبت به عمل میآید و در آخر پس از مقایسهٔ بعضی از خصوصیات آنها به بررسی شیوهٔ بیان آثار هردو زبان پرداخته میشود.

پهلوی اشکانی (پهلوی شمالی یا پارتی) نام یکی از زبانهای آریانی است که پیش از اسلام در افغانستان و ماوراءالنهر مورد تکلم بوده است. میدانیم که پهلوی از نام قوم پرثوه (پارت) اخذ شده است. (۱) تبدیل *Parthava* به *Pahlawi* به اثر قانونهای فونتیکی صورت گرفته است (۲)

۱ــ راستار گویه ا، دستور زبان پارسی میانه، ترجمهٔ دکتور ولی الله شادان بنیاد، فرهنگ ایران ۱۳۴۷، مقدمهٔ ص ۲

۲ ــ تاودیا، زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه نجم ابادی، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ص ۱

به قول ژالمان در تحقیقات مانوی در یکی از ورقهای آثار مانوی (ورق *M2*) که در نتیجهٔ اکتشافات از ترکستان چین (تورفان) بدست آمده و به زبان پهلوی ساسانی میباشد، نام پهلوی اشکانی، پهلوانیك *Pahlavanik* ثبت گردید، که بدون شك مراد از آن پهلویك است. (۱) که بعد آ به شکل پهلوی شناخته شده است. به قول بعضی از نویسنده گان اصطلاح پهلوانیك به لهجهٔ شمالی پهلوی اطلاق میگردد و آن زبان قوم (پرثوه) یا پارت میباشد که بعد از استیلای یونانیان از خراسان برخاستند و سلسلهٔ بزرگ و پردوام اشکانی را برپا کردند بنابران این زبان از اواسط قرن سوم پیش ازمیلاد تاربع اول قرن سوم بعد ازمیلاد زبان دولتی و اداری بود. (۲)

بقول دیاکونوف درآوپانای عصر پارتیان نیز مانند دیگر کشورهای شرقی زبان یونانی به منزلهٔ *Lingua Franeo* (زبان عمومی یا زبان مشترك) بود. با آنهم تنها لسان رسمی شمرده میشد ودرامور داخلی وادوات کشور پارت زبان پارتی به مراتب را بیجتر بود. چرم نبشتهٔ نمبر III اورامان و برخی از قطعات اسناد متاخرتری که در دوراواوروپوس مکشوف گردیده، به زبان مذکور نوشته شده است. چند سنگ نبشتهٔ مربوط به دوران اشکانیان که در دست است، نیز به این زبان منقور گردیده است. مطالعه در زبان پارسی از روی متون پارتی مانوی که در ترکستان چین کشف شده است صورت میگیرد. (۳)

به اثر تحقیقات جدید این حقیقت روشن شده که پهلوی اشکانی در تحول

---

۱ ـ همان اثر، ص ۴

۲ ـ پرویز ناتل خانلری، تاریخ زبان پارسی، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوم، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۲۵۰

۳ ـ دیاکونف، اشکانیان ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، چاپ دوم، ۱۳۵۱ ص ۱۱۶

فرهنگی موثر بوده است ودر جنبه های مختلف زنده گی معنوی وفکری دوره فارسی میانهٔ ساسانی نفوذ کرده بود . (۱)

درعصر ساسانی ادارات دولتی زبان پارسی میانه (پارسیك) راکه زبان زادگاه ساسانیان بود به کار میبردند . زبان اخیر الذکر بعداً به کلی زبان پارتی رااز عرصه بیرون کرد . (۲)

دوکتور معین به نقل از قول بعضی از محققان و زبانشناسان زبانهای باستانی متذکر میشود که انحطاط زبان پارتی را میتوان بعد از قرن چارم میلادی یعنی پس از جا یگیر شدن سپاهیان ساسانی در خراسان برای مقابله با اهالی آنجا منسوب دانست. زبان پارتی یعنی زبان دورهٔ حکومت اشکانیان به نوبهٔ خود در زبان پارسی میانه (پارسیك) تاثیر کرد و این تاثیر را در زبان دری از بعضی جهات میتوان دید . (۳)

اما زبان پهلوی ساسانی یا پهلوی جنوبی که بعضی از نویسنده گان آنرا صرف بنام پهلوی میخوانند وهمین امر مایهٔ اشتباه میشود در اصل بنام پارسیك خوانده میشد زیرا که زبان ناحیهٔ پارس بود. به قول تاوادیا مقصود از پارسیك همان «پارسیغ» است ورساتر و مناسبتر از پهلوی است زیرا پارسیك یادآور سرزمین پارس میباشد . درزمان ساسانیان پارسیك تنها نام این زبان بوده وناچار پس از برافتادن آن دودمان ، این وضع همچنان برجای مانده است لیکن برای این زبان (پارسیك) نام پهلوی گزیده شد ودر آن روزگار زبان پهلوی مفهوم اشکانی خود را ازدست داده بود .

۱- تاوادیا همان اثر ص ۶

۲- دیاکونف، همان اثر، ص ۱۶

۳- محمد معین ، فرهنگ پارسی، تهران، ۱۳۴۲، مقدمه

به قول کریستان سن، زبان پهلوی اشکانی درسده چهارم میلادي ازمیان رفته بودو آثار موجود آن زبان به پهلوی ساسانی گردانیده شده بود. (که منظومهٔ درخت اسوریك و یادگار زریران آن اثار را تشکیل میدهد) بدینترتیب پارتی میانه که زردشتیان بدان تکلم میکردند نیز پهلوي نامیده شد تا بدین وسیله از زبان «پارسی»(دری) که اکنون برسم الخط عربی نوشته میشود شناخته شود. از همین روی است که این پارسی را در بعضی از جایها پهلوی نامیده اند. (۱)

نریوسنگ یکی از نویسنده گان ودانشمندان زردشتی هند پارسیك و پهلوی را برای یك زبان به کار میبرد که مراد از آن زبان پهلوی ساسانی میباشد.(۲) لیکن یکتن دیگر از نویسنده گان در مورد نام این زبان بدین نظر است که پیش از کشف نوشته های تورفان این زبانرا پهلوی میخواندند ولی بعداً برای اینکه میان آن، بازبان آریایی میانهٔ شمالی یعنی پهلویك یا پهلوی اشکانی تفاوت گذاشته شود اصطلاح (پارسی میانه) به آن اطلاق گردید. (۳)

بقول تاو ادیا اصطلاح فارسی میانه برای زبان پهلوی ساسانی (پارسیك) گویا اولین بار توسط ز المان به میان آمد (۴) واز آن پس درمیان مستشرقان شایع شد. دکتور محمد معین راجع به زبان «پارسی میانه» متذکر میشود که این زبان معمولاً پهلوی نامیده شده است ولی هر تسفلد و بعضی دیگر از مستشرقان اصطلاح پهلوی را که از کلمهٔ «پرثوه» (*Parthava*) مشتق

---

۱ - تاوادیا، همان اثر، ص ص ۲-۳

۲ - همان اثر.

۳- پرویز ناتل خانلری، همان اثر، ج ۱ ص ۲۵۹

۴- تاو ادیا، همان اثر، پیشگفتار مترجم، ص ۹.



گزیده است برای زبان پارتی به کار برده وزبان دوره ساسانی را که اصلاً زبان جنوب ایران است « پارسی » نامیده اند . (۱)

با در نظر داشت مطالب بالا میتوان اظهار کرد که تحقیقات در مورد زبان پهلوی (پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی) یك دست نیست واختلاف نظر ها ونیز تعداد اصطلاحات تا حدی، مایهٔ ابهام موضوع میشود . بهر حال زبان پهلوی اشکانی وساسانی از جهات مختلف با هم مباینت دارند.

پهلوی اشکانی زبان قوم پارت است واین قوم از ساکنان قدیم افغانستان بودند ودر نتیجهٔ ضعف سلوکیدها قوت گرفته ابتدا خراسان وسپس دامغان شهر (هلکاتم پلیس) رامرکز خود ساختند وبالاخره ری را متصرف شدند(۲) وبه سرزمین بین النهرین وارد گردیدند. بامطالعهٔعمیق درساختمان زبانهای اوستایی ، فارسی باستان و پهلوی اشکانی وساسانی میتوان پیوند آنها را نشان داد و این کار در واقع به یك تحقیق جداگانه نیاز دارد، البته این زبانها درمجموع از یك مادر پیداشده وباهم خویشاوند اند.

از جهت رسم الخط وکمی وزیادی هزوارش نیز در میان این دو پهلوی اختلافی موجوداست، باآنکه رسم الخط آنهااز آرامی مقتبس میباشد بازهم تفاوتی دارند .

همین قسم از رهگذر ساختمان دستوری، طرز تلفظ بعضی از کلمه ها وتبدیل بعضی حروف از یك شکل به شکل دیگر نیز این تباین را میتوان دریافت .

۱ــ دکتور محمد معین، فرهنگ پارسی، تهران ، ۱۳۴۲ .

۲ محمد تقی ملك الشعر ابهار ، ترجمهٔ چند متن پهلوی ، به کوشش محمد گلبن، تهران ۱۳۴۷، ص ۵ .

برای نشان دادن اختلاف دستوری ضمیر اول شخص مفرد را در هرد و پهلوی میتوان در نظر گرفت که آن ضمیر در پهلوی ساسانی *Man* (درفارسی باستان *Manaa* حالت اضافی(۱) : واوستا (*Mana* ودر پهلوی اشکانی *Az* (۲) میباشد .

یاد آور میشویم که *Az* (من) ضمیر اول شخص مفرد به معنی فاعلی مبتدادر کلیه زمانهای افعال لازم وافعال متعدی (بجز در موردزمانهای ماضی) استعمال میشود (٤)

همچنان بعضی از نامها درپهلوی اشکانی صرف میشد مانند «وناسیدن» به معنی زیان کردن که در پهلوی ساسانی تنها اسم جامد آن «وناس» به‌معنی گـناه معمول بوده است. دیگر اینکه فعـل کردن از ریشهٔ «کر» واسم مصدر «کرشن» وامر «کر» ومضارع «کرم» *Karam* «کری» *Karu* کرد *Karad* (۵) وغیره درپهلوی اشکانی وجود داشته ودر پهلوی ساسانی

1- Kent old persian New Hevan, 1953 p.167

۲ملك الشعر ابهار،همان اثر پیشگفتار ، ص ۹، حاشیهٔ ۲؛

Mackenzie, D.H.A A Concise pahlavi Dictionery. London .1971

۳ برای تطبیق متن‌راجوع‌شود به‌منظومهٔ درخت آسوریك ، چاپ بنیا د فر هنگ ایران ، ص۲۳وراستار گویوا،همان‌اثر،ص ۷۴.

۵- ملك الشعرابهار ، همان اثرپیشگفتارص ۹حاشیهٔ۲.درمورداین قبیل ریشه هادر فارسی میانه نظری بدینگونه‌وجوددارد : اگراستاد به‌تاریخ‌تحول‌زبان شود ،پسوندمصدردرفارسی‌میانه بایستی Tan باشد (درفارسی باستان Tanaiy ولی در اثرتحولات ریشه های‌قوی‌و ضعیف افعال وایجادمادهٔ فعل زمان ماضی به عنوان مورفیم به خصوص درخو د مصدر ، تحولات ساختمانی صورت گرفت که‌منجر به تغییر مکان حرف (آ)ازپسوندبه مادهٔ فعل‌وتبدیل‌پسوند Tan به At شد. درنتیجه Kartan ازKar (raf)از رفتن و گف (Rug) از گفتن، داداز دانن (دادن) وغیره درفارسی میانه به تنهایی نمی‌تواند صورت ولغت فعلی رانشکیل دهد وازنظر در زمانی (دیا کرو نیك) وا حدسا ختمانی‌نمی باشد . رك.راستار گویوا،همان اثر ،ص ۱۷۹ ،احاشیهٔ ۲

این فعل به اسم مصدر «کنش» وامر «کن» ومضارع «کنم» «کنی» و «کند» صرف میشده است (۱) در قسمت تبدیل بعضی ازحروف به حروف دیگر به طور مثال میتوان متذکر شد که حرف «پ» دورهٔ اشکانـی بعضاً در پهلوی ساسانی بـه «ب» تبدیل شده است مانندآپ ـ آب که گمان میرود ابتدا «آپ» به «آو» وبعد بهآب تبدیل شده است .(۲)

از نظر زمان رواج نیز این تفاوت مشهود است . یعنی پهلوی اشکانی پیش از اسلام به تغییر وتحول مواجه گردید وباپذیرفتن تاثیر از زبانهای دیگرباختری میانه چون سغدی و تخری (*Tukhri*) به گونه دری درآمد. در حالیکه پهلوی ساسانی در چند قرن اول اسلامی به کار میرفت . میتوان خاطر نشان ساخت که در ایجاد زبان دری تاثیر و نقش پهلوی ساسانی نیز، البته پیش از قرن اول هجری یعنی درعهد ساسانیان متأخر که درآن عصر زبان پهلوی اشکانی کاملاً دچار تحول شده بود، یك مسأله قابل توجه‌می باشد کلمه های متعدد پهلوی اشکانی یا به عین شکل و یا باا ندك تحول در زبان دری موجود است. از قبیل افراشتن، اندام، جاوید، خاست، مرغ، فرشته که در آثار تورفانی بهشکل (*Auraast*) (اوراست) (هنام *Hunaam*، *Khist*، *Presheg*) *Murg*) آمده است . همچنان کلمه های پور، پهلوان، چهر، شاهپور، شهر، فرزانه را طبق قاعدهٔ زبانشناسی باید از کلمه های پهلوی اشکانی دانست (۳) همین قسم کلمه‌های متعدد دیگر که ذکرانها درین مختصر نگنجد، دلیل دیگر اینست که شعر دری که نخستین بار به‌صورت‌هجایی درافغانستان

۱ـ ملك الشعرا بهار، همان اثر، پیشگفتار، ص۹ حاشیهٔ ۲ .

۲ـ خانلری ، همان اثر،ص ص ۳۰۳، ۳۰۴

۳ـ یارشاطر، زبانها ولهجه های ایرانی؛ مقدمهٔ لغتنامه دهخدا،شماره مسلسل ۴۰ ص۲۸، ۳۸

بوجود آمده، دنبالهٔ همان نحوهٔ بیان شاعرانه وادبی است که در آثار پهلوی اشکانی وقبل از آن در اوستا دیده میشود ود ر واقع کشور ما شاهد تداوم وتداول ذوق ادبی وبیان شاعرانه در آثار زبانهای گونا گون این مرزوبوم میباشد.

بنا بران باید بگویم که در ایجاد زبان دری پهلوی اشکانی احتمالاً نقش برازنده تر داشته است وزبانهای دیگر دوره میانه یعنی پارسیک (پهلوی ساسانی) تخری *Takhri* وسغدی در تکمیل عملیهٔ ایجاد نقش دارد . بعضی از دانشمندان به این نظر اند که زبان دری از پارسی باستان (۱) وپهلوی ساسانی (۲) نشأت کرده است از آنجاییکه این فرضیه بسیاری از پرسشهای اساسی را نمیتوانند پاسخ بگوید بنا بران مورد تأمل است (۳) لیکن ازاین امرنباید چشم پوشید که در زبان دری، بعضی از کلمه های دخیل ازین دوزبان موجود است چنانکه کلمهٔ سوار دری از شکل *Asabaara* فارسی باستان امده است (٤) همچنانکه کلمهٔ اسپ از شکل *Aspa* اوستایی والبته لغات اوستایی در زبان دری نیز فراوان است.

به قول دکتور معین لغاتی از پهلوی ساسانی وارد زبان دری شده که بیشتر لغات دینی زردشتی است (۵) از قبیل ابان بهشت ، مهر، خورشید، آفریگان (رشتهٔ ازنیایش های زردشتی) اردیش (ضربتی به وسیله سلاح یاسؤ قصد) لیکن بدون تحقیق مزید وحصول ایقان کامل نمیتوان باور داشت که این نظر به کلی مسلم باشد زیرا مخصوصاً بعضی از کلمه های فوق از جمله

---

۱ - ادیب طوسی، بحثی دربارهٔ زبان فارسی، مجلهٔ ارمغان ،دورهٔ ۴۳ شماره اردیماه ۱۳۵۳

۲ ، دکتورمحمد معین، فرهنگ، جلد۱ ، مقدمه ص ۲۰

۳، برای کسب معلومات بیشتر رجوع شود به پوهاند محمد رحیم الهام ،نقش افغانستان در ورود وانتشار زبان دری در هندوستان، ادب، شماره ۲۱ ،سال ۱۳۵۲ .

۴ – Kent Ibid p. 173.

۵ – دکتورمحمد معین فرهنگ، جلد اول ، مقدمه ص ۲۴،

کلمهٔ مهروخورشید رادرزبان اوستایی‌می یابیم پس ممکن است این دو کلمه اززبان اوستایی یا از پهلوی اشکانی واردزبان دری شده باشد.

کلمهٔ مهردراوستا به‌شکل *Mithra* (نام ایزدمهر) ونیز به معنی خورشید وپیمان ودوستی آمده است (۱) ودرمهریشت راجع به آن مطالبی موجوداست ودرعبارت ذیل ازمهریشت به معنای ایزدمهر به‌کار رفته است.

«*aaou aspim dadaaiti mithro yo vouru ga oyaoitish yoi mithre. noit aiwi druzhinti*» (۲)

ترجمه: مهردار ندهٔ دشتهای فراخ اسپ های تیزرو دهد به کسیکه به مهردروغ نگوید(پیمان نشکند)(۳) این کلمه در جزدوم کلمه *Hamiciya* فارسی باستان که به معنی هم مهر یا هم پیمان میباشد، آمده است که جز اول آن *ha* به معنی هم وجزدوم *Miciya* به معنی مهرمیباشد (٤)،مثلاً دراین عبارت ازکتیبهٔ داریوش در بهستون (۵)

Dasaav kaara haruva hamiciya

ترجمه: سپس کاره همه همسی‌شد، از کمبوجی به‌سوی اوشد(٦) همین قسم کلمه خورشید در اوستا به شکل هور *hvar* و درگاثاها خور است که در متون دری به هردو شکل(هور) و(خور) موجود میباشد. میدانیم به جای حرف (خ) اوستایی درفارسی باستان حرف (ف) بکاررفته است، چنانکه در برابر فره

۱ـ م. مقدم، چندنمونه‌ازمتن‌نوشته‌های فارسی باستان، ایرانکرده، کتابفروشی ابن سینا، چاپ دوم

2 Hens reichelt Avesta Reader Berlin 1968. P3

۳. یشتها گزارش پور داود ،چاپ‌دوم، تهران، ۱۳۴۷،۱، ج ص۴۲۵

۴ـ م. مقدم، همان اثرص ۶ ۲

5 Kent.I pipd 117,

۶ـ م. مقدم ،همان اثر ،ص ۴۲ ـ

و فرشید فارسی باستان دراوستا کلمه های خره وخور شیددا خواهیم داشت و آنچه را که استاد پورداود درمورد فره و خره بیان میدارد با این نظر منافات ندارد(۱) و نیز وجود کلمهٔ *hvara daraosa* به معنی خور شیدتا بان وغیره دراوستا در توضیح و تایید بیشتر قول ما کمک خواهد کرد(۲) در ین جا با ارتباط به موضوع زبان دری وزبان کتیبه سرخ کوتل بغلان که منشأ یا مادر زبان دری انگاشته شده است(۳) یاد اور میشویم که زبان این کتیبه را محققان تخاری ،کوشانی وباختری گفته اند. پوهاند حبیبی مینویسد:(مستشرقان اروپا که این کتیبه را مطالعه کرده اند ازقبیل هیننگ وماریك زبان آنرا باختری نامیده اندولی چون بغلان درتخارستان واقع بود بهتر است آنرا تخاری بخوانیم ومن آنرا زبان کوشانی گفته ام که نام واقعی است ولی چون البیرونی،البشاری ، مقدسی زبان ولایت بین بلخ وبدخشان را تخاری خوانده وآنرا به زبان بلخی نزدیك دانسته اند بنابران اگراین زبانرا تخاری بگوییم نیز جایز است.(٤) ازخلال مطالب فوق برمیاید که زبان این کتیبه به جهت اینکه ازسرخ کوتل بغلان بدست آمده و بغلان درتخارستان واقع بوده به تخاری موسوم شده است. به عبارت دیگر این نامگذاری به اساس محل صورت گرفته است شایدنه به اساس ارتباط زبان آن کتیبه به زبان تخاری زیرازبان تخاری ازنظر زبانشناسان به زبانهای آریائی پیوندنمی دارد وبعضی از زبانشناسان زبان

۱- یشتها،چاپ دوم ، ج۲، ص۳۱۲

۲ Hens Reichelt Ibid·28

۳ پوهاند عبدالحی حبیبی، زبان دوهزارسال قبل افغانستان یامادرزبان دری، انجمن تاریخ افغانستان «تاریخ ټولنه» ،مطبعهٔ دولتی،کابل ۱۳۴۲

۴ همان اثر ص ؛ تاریخ تلفظ وصرف پښتو ، با تعلیقات استاد حبیبی،کابل ۱۳۵۲، ج ص ۲۶۲

تخاری را مانند دستهٔ هندو آریانی یکی ازشعب نه گانهٔ هندواروپایی دانسته وگفته اند که این زبان دوشاخهٔ جداگانه بنام آگنی و کوچی داشته واحتمالاً بازبان سنسکریت واوستا معاصر بوده است

دل آچار یکی از زبانشناسان معاصرراجع به زبان تخاری مینگارد که ارجملهٔ زبانهای هندواروپایی که به تنهایی خود درقسمت شرق باقی مانده، زبان تخاری است. چینایی ها گویندگان این زبانرا بنام توخوله *Tuhula* وهندی ها بنام تخاره *Tukhaara* یاد کرده و یونانیان متکلمان آنرا *Tukharwi* (تخاروی) گفته اند. تخاری بازبانیکه بنام تخری *Tukhri* در تخارستان صحبت میشدو یکی از زبانهای آریانی میانهٔ شرقی را تشکیل میداد، ارتباطی ندارد . به سبب همین تلفظ بوده که درافتراق واختلاف زبان تخاری وتخری توجهی مبذول نگردیده وزبان تخری *Tukhri* که درولایت تخارستان رواج داشته با تخاری یکی پنداشته شده است. آنانیکه به زبان تخاری صحبت مکیردند زبان خودرا (توی ری) *Tuyre* می گفتند. هرچندزبان تخـاری مدتی بنام (ارسی) *Arsi* مسمی بود مگر سپس بنام توی ری رواج پیدا کرد .

در نتیجهٔ حفر یاتیکه در اوایل قرن بیستم میلادی در ترکستان شرقی صورت گرفت اسناد مغتنمی به دست آمد. از مطالعهٔ این اسناد برمیاید که زبان تخاری از قرن دوم پیش از میلاد تا قرن دهـم میلادی در شـهر های قره شهر وکوچه و نواحی تورفان به کار میرفته است . نوشته های باقی ماندهٔ این زبان ترجمه هایی است از متن سنسکرت به رسم الخط برهمی مربوط آیین بودایی و نیز نوشته های طبی ، جد اول حساب مربوط به معابد واوراقی که به کاروانها داده میشد. زبان تخاری در واقع شامل دو لهجه جداگانه بود که نخستین آن درشهر های قره شهر وتورفان در ترکستان شرقی صحبت

میشد و زبان دولت آگنی قدیم بودو دیگـــر آن در قسمت غربـــی در شهر کوچا حرف زده میشد. لهجه نخستین بنام آگنی یا تخاری (الف) و لهجه دوم بنام کوچا (یا کوچه) یا تخاری(ب) یادمی گردید. از لهجه نخستین که در قره شهر تکلم میشداندك آثار باقی مانده‌وهردو لهجه‌درحدود قرن دهم میلادی از میان رفته است. زبان آریانی میانه‌ساکا درجنوب‌غرب زبان تخاری‌قرارداشت. (۱) پوهاند الهام متذکر شده کـــه گروهـــی محققان کلمهٔ دری را از لفظ تخاری مشتق دانند که به تدریج تخری ودهری (بفتح دال وها) ودری شده است . (۲) این وجه تسمیه‌مبتنی براین نظر است که شاید زبان دری از اسم ومسمای زبان تخاری نشأت کرده باشد . اگر زبان دورهٔ کوشانی سنگ نبشتهٔ سرخ کوتل پلخمری را تخاری بنامیم این وجه تسمیه از لحاظ اشتقاق از مسمای تخاری درست است ، ولی نه از لحاظ اشتقاق اسم . (۳)

به‌هرحال تصور میرود که اطلاق نام تخاری ، باختری و کوشانی به زبان کتیبه سرخ کوتل بغلان شایـــد بیشتر به اساس محـــل رواج زبان آن کتیبه‌ویا محل پیدایش کتیبه‌مذکورو نیزاحتمالاً زمان آن کتیبه‌صورت گرفته است.

از این استدراك در بارهٔ نام زبان کتیبهٔ سرخ کوتل بغلان که مادر زبان دری انگاشته شده است، بگـــذریم بـــی مناسبت نخواهدبود که از نظر پروفیسور هنینگ و پروفیسور کاری بار که در باب چگونـــگی این زبان

۱- دل آچار زبان زبانها و زبانشناسی ، از نشرات انجمن زبان ترك انقره ۱۹۶۸ شماره ۲۶۳،ص۱۱۹ ، ۱۲۰ ۱۲۰

۲- این نظر را محمد تقی بهار در جلد اول سبکشناسی نیز بیان کرد است .

۳- پوهاندالهام ، همان اثر،ص۶۴

گفته شده است، مطلع شویم. مستشرق اخیرالذکر با اتکا به نظر هیننگ(۱) مینویسد که زبان این سند، لهجهٔ آریانی میانه است و آن طوریکه تا کنون حدس زده شده حد وسطی است بین زبهای بلخی - منجی از یکطرف وسغدی وخوارزمی و پارتی (پهلوی اشکانی) ازطرف دیگر. (۲)

ازنظر یا تیکه تا کنون درین زمینه ابراز گردید، میتوان استنباط کرد که زبان کتیبهٔ سرخ کوتل بغلان که ما درزبان دری پنداشته شده آمیزه یی است از چند زبان آریانی میانهٔ شرقی و در این امتزاج واختلاط نقش زبان پهلوی اشکانی قابل توجه بوده ودراثر تغییر وتحول آن وکسب تأثیر لغوی ودستوری اززبانهای سغدی وتخری، زبان دری به نهجی که درکتیبهٔ مذکور موجود میباشد به ظهور پیوسته است.

با ارتباط به همین موضوع پوهاند حبیبی چنین ابراز نظر نموده است: «ممکن است که این زبان (مقصود زبان کتیبهٔ سرخ کوتل است) به اصطلاح فیلالوژی یك ایزو گلاس کلان باشد یعنی سرزمینکه درآن دوزبان یا دولهجه به همدیگر میامیزند واحیاناً، یك لهجه یازبان مشترك را ازدو یا چند زبان تشکیل میدهد». (۳)

همین قسم مطالبیکه امیل بنو نیست با ارتباط به این موضوع ابراز کرده است، میتواندمتمم گفته بالا باشد بدین ترتیب این زبان (زبان کتیبهٔ سرج کوتل) مشخصات

---

۱ - Bulletin of the school of oriental and Africanstudies, XX I I I, London, 1960, p. 47

۲ـ پروفیسو رکای بارو دیگران دیانت زردشتی، ترجمهٔ فریدون وهمن، بنیاد فرهنگ یران، ۱۳۴۷، ص ۲۸

۳- همان اثر ص ۵

زبانهای آریایی‌را دارد، از قبیل تبدیل‌شدن گروه صامت آریانی (خ ـ ت) به گروه (غ ـ ن) وتفریق بین مونث‌ومذکر در آن حال فقدان است . (۱)

با درنظرداشتن آن مطالب که درباره کیفیت ایجاد زبان دری ویا تعیین منشأ زبان مذکور ابراز گردید، میتوان به این مطلب نیز اشاره کرد که در زبان‌دری عناصر لغوی دخیل یامشترك اززبانهای فارسی باستان وپهلوی ساسانی‌ودیگر زبانهای این خانوادهٔ بزرگ موجود است کـه نظر به حوادث تاریخـی واجتماعی وحقایق جغرافیایی امری‌طبیعی مینماید (۲) اما خودزبان فارسی باستان یاپهلوی ساسانی مستقیماً منشأ زبان دری نمی‌باشد .

۲ ـ آثار پهلوی اشکانی وساسانی

درقدم اول باید دیده شود که ازهردو پهلوی چه‌مقدارآثار وجودداشته است، تاسپس زمینهٔ مقایسهٔ شیوه بیان آثار آنها فـراهم آمـده بـتواند .

از زبان پهلوی اشکانی یا پهلوانیك که از اواسط قرن سوم پیش از میلاد تاربع اول قرن سوم بعد از میلاد زبـان دولتی واداری آریانا بـود آثار فراوان که متعلق به همان زبان باشد در دست‌نداریم . از نخستین‌حکمروایان اشکانی سکه هایی باقی مانده که برآنها به خط یونانی نوشته شده است . لیکن از سال ۵۱ بعد از میلاد به‌خط وزبان پهلوی اشکانی نوشته هایی دیده میشود، یکی ازین آثار قبالهٔ اورامان است که به‌خط‌مشتق ازآرامی برپوست آهو تحریرشده وتاریخ آن بسال ۸۸ بعدازمیلاد یاسال ۱۲ قبل‌ازمیلاد میرسدودر حقیقت قباله یك باغ است . همچنان ازین زبان یك سنگ نبـشته ازعهد اردوان آخرین حکمروای‌اشکانی وسنگ نوشته های مفصل تراز نخستین

---

۱ تاریخ تلفظ وصرف پښتو، ج ۱، ص ۶.

۲ پوهاند الهام، همان اثر .

حکمروایان ساسانی که هنوز زبان پهلوانیك در دورهٔ آنان رواج داشت کشف گردیده است. خطی که در سکه های اشکانی بکار رفته است، حد فاصل میان قبالهٔ اورامان وخط کتیبه های پهلوانیك دوران ساسانی به حساب میرود. (۱)

نوشته های بیشتر پهلوی اشکانی به آثار مانوی مربوط است که از شهر تورفان کشف گردید به این زبان کتابهایی نیز نوشته شده بود که در مجمل التواریخ والقصص (۲) راجع به آنها چنین تذکر رفته است. «واز آن کتابها که در روزگار اشکانیان ساختند هفتاد کتاب بود از جمله کتاب مروك (مردك) کتاب سند باد کتاب یوشیفاس کتاب سیماس» برعلاوه این کتابها دو رسالهٔ بسیار مهم به زبان پهلوی اشکانی نوشته شده بود که امروز ترجمهٔ آنها را به زبان پهلوی ساسانی در اختیار داریم یکی ازین کتابها در مناظره بز و درخت خرما برای اثبات رجحان یکی بر دیگر است. به قول ملك الشعرا بهار کتاب مذکور به شعر بوده و در عهد اشکانیان تألیف ودر زمان خسرو پرویز به پهلوی ساسانی ترجمه شده است. (۳)

شعر بودن این اثر را بو نیست و هیننگ تا پید کرده اند و این شعر در قالب ادبیات نسبتاً دراز هجایی که سکته هم درمیان داشته، سروده شده است (٤) بقول نا ودیا منظومهٔ درخت آسوریك، یك قطعه از ادبیات پهلوانی درباری میتواند بود. زبان متن پهلوی اشکانی است، ولی نشانه های دیگری که بتوانیم صورت اصلی نوشته

۱- خالرئی، همان اثر، ص ۲۵۰، ج ۲

۲- مجمل التواریخ، تهران ۱۳۱۸، ص ص ۹۳-۹۴

۳- بهار، ترجمهٔ چندمتن پهلوی به کوشش محمد گلبن، تهران ۱۳۴۷، ص ۵

۴- منظومهٔ درخت آسوریك به کوشش، هیار نوابی، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۶ ص ص ۹، ۱۸

شدهٔ آنرا در زبان پهلوی اشکانی پیدا نماییم وجود ندارد میتوان گفت که اصل آن به صورت شعر میان سینه به سینه نقل میشده تا اینکه در دوره ساسانیان به شکل نوشته درآمده است. (۱)

کتاب دیگری از زبان پهلوی اشکانی مگر با ترجمهٔ پهلوی ساسانی در دست است که موسوم به یادگار زریران است این کتاب که شعر بودن آن از طرف هیننگ تایید شده است (۲) وتاواد یا آهنگ سخن آنرا شاعرانه دانسته است (۳)، روح حماسی دارد و در شرح جنگ آریاییان برسر دفاع از کیش زردشتی و ترسیم دلاوریهای پهلوانان آریانا، چون زریر، بستور - اسفندیار، گرامیك، کرت وامثال آنها میباشد.

از زبان پهلوی ساسانی چه به شعر و چه به نثر آثار فراوان باقیمانده است. آثار باقیماندهٔ این زبان متشکل از نوشته های دینی و غیر دینی میباشد، از قبیل دینکرت نیپک، بندهشن، مینوی خرد، ارداویرافنامك، نیر نگستان وزند اوستا، ماتیکان چترنك، اندرزنامه ها وغیره بعضی از ین آثار در فاصلهٔ میان آغاز اسلام وقرن ششم هجری تألیف وتدوین شده است. (٤)

۱- تاوادیا، همان اثر، ص ۱۹۳

۲- منظومهٔ درخت آسوریك، ص۸-

۳- تاوادیا،همان اثر،ص ۹۳

۴ برای کسب معلومات بیشتر در بارهٔ آثار پهلوی ساسانی به کتابهای ذیل رجوع شود:

- خانلری،تاریخ زبان فارسی،چاپ سوم، ۱۳۵۰،

- بهار، همان اثر

- تاوادیا، همان اثر

- دستور جاماسپ جی، متنهای پهلوی، باد یاچه یی از دکتور ماهیار نوابی، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۴- چگونگی موضوع و اختلاف شیوهٔ بیان در آثار پهلوی اشکانی و ساسانی

شیوهٔ بیان در آثار پهلوی اشکانی و ساسانی متباین است. بدین معنی که آثار پهلوی اشکانی صبغه ادبی دارد و برخوردار است از شیوایی بیان. علاوه از سرود های متعدد مانوی مکشوف از تورفان که به زبان پهلوی اشکانی ثبت شده است، دو رساله موجود یعنی منظومهٔ درخت آسوریك و یادگار زریران حاوی خصوصیات بیانی زیبا میباشد که این خصوصیات در ادبیات اوستایی که زاده و پرورده سرزمین افغانستان است دیده میشود. هر چند این دو رساله ترجمه از پهلوی اشکانی به پهلوی ساسانی است، با آنهم شیوایی بیان در ترجمه نیز دیده میشود که خود دال بر تاثیر سبك متن اصلی است. این دو رساله در زبان اصلی یعنی پهلوی اشکانی به شعر هجایی بیان شده است لیکن در ترجمه اش این خصوصیت به گونه متن اصلی نیست مخصوصاً در رساله یادگار زریران که رابطه بین بیت ها از هم گسیخته و جمله های منثور جای هجاها را گرفته و بر موزونی بیت ها صدمه وارد شده است. همین قسم در مورد منظومهٔ درخت آسوریك باوصف اینکه شعر بودن آن ثابت شده است (۱) اما تطبیق آن با قواعد مسلم شعری خالی از اشکال نیست. از تحقیقاتیکه خاورشناسان در زمینهٔ اشعار زبان پارتی انجام داده اند، میعوان به این حقیقت پی برد که علاوه از وزن، موجودیت قافیه در اشعار پارتی دور از امکان نبوده چنانکه بنونیست دو قطعه را برای اثبات وجود قافیه در زبان پارتی نقل کرده است. (۲)

قدر مسلم اینست که درین دو اثر شیوهٔ بیان کاملاً صبغه ادبی و رنگ

---

۱ - همان اثر، ص ۱۷.

۲ - همان اثر، ص ۲۶ حاشیه ۲.

شاعرانه دارد . شاید موضوعیکه در آنها پرورده شده است ، ایجاب آوردن اینگونه بیان را می‌نمود و یا اینکه همان ذوق ادبی که از گستاه باستان در افغانستان سراغ میشد و نمونهٔ آن در کتاب اوستا دیده میشود، در آثار و زبان پهلوی اشکانی انعکاس یافته است و تاثیر همین ذوق و استعداد هنری بود که سخنوران ادب دری نخستین بار از افغانستان سربلند کردند و به تقلید و تعبیت از آنان گوینده گان دیگر بسیار بعد به آوردن سخن دری کوشیدند که مثال بارز آن قطران تبریزی است که از محضر ناصر خسرو بلخی دقایق و غوامض اشعار دری را بیاموخت تا شعر نیکویش با این استفاده نیکوتر شد.

مقصود ما از موضوع کتابهای درخت اسوریك و یادگار زریران اینست که این کتابها مانند بعضی از آثار باقی ماندهٔ زبان پهلوی ساسانی به طور کل مختص به بیان و شرح مسایل دینی، اندرزهای مذهبی ، اصول و طریقه آیین زردشتی ، بجا آوردن دستورهای آن کیش و نظایر این موضوع نیست. گرچه در هر دو کتاب صحبت از مسایل دینی به پیمانهٔ بسیار اندك است ، اما نه چنان مسایلیکه بسیاری از آثار پهلوی ساسانی آنها را شرح کرده است . به حیث مثال در منظومهٔ درخت اسوریك اگر بزهم سود های خود رد رچارچوب مسایل دینی تاکید میکند . (۱) لزومی ندارد که در آن هم تمایل موبدی وجود داشته باشد یا پیروزی آن نشانهٔ رنگ و تمایل دینی باشد، بلکه واقعیت قطعی و مسلم که روایت ملی را تاییدمیکند یعنی «رستخم» (۲) *Rudastahm* از زبان بز گفته میشود و آگاهیهای دینی با رویدادهای تاریخی سازگار است (۳) .

---

۱ همان‌اثر، ص۶۱.

۲ همان اثر ، ص۶۷ .

۳-تاوادیا ،همان اثرص۱۸۹ .

در یادگار زریران نیز هرچند صحبت از کیش زردشتی است ، لیکن اصول ودساتیر این آیین شرح و بنیان نشده ، بلکه شرح دلاوری پهلوانان آریانای باستان است درامردفاع از آیین روزگارشان وحراست از وطن و نوامیس ملی شان و پایداری دربرابر کسانیکه درمقابل شان با اندیشه ناسازگار وناموافق برخاسته بودند. بنابران درموقعیکه چنین حوادث تاریخی محتوای آثار راتشکیل میدهد لابدشیوهٔ بیان به گونه یی میباشد که برخوانندهٔ تاثیر کند وطبعاً درین قبیل اثار تعبیرات ، شاعرانه وهنری است .

درین رساله آنجاکه سخن از پیش آمدهای ساده وجزیی است بیان هم ساده است . اما به علت کوتاهی که دارد گیراوپر کشش است مانند همان جاییکه نامه های دعوت دربارهٔ انصراف از آیین زردشتی میان گشتاسپ وارجاسپ ردوبدل میگردد وپاسخ غرور آمیزیکه به این دعوت داده میشود . (٤)

در جاییکه مناسبتی اقتضا می کند، زبان بسیار ادبی و پراز تشبیهات شاعرانه ومبالغه آمیز میشود مثلا درهنگام لشکرکشی ، نالهٔ پردرد جاماسپ که گشتاسپ اورا به پیشگویی درجنگ وادار ساخته بود : «آه ! کاش ازمادر نزاده بودم وچون زایده شدم کاش درکودکی بسرنوشت خودمرده بودم . یا مانند نالهٔ در دناک بستور بر سرزریر هنگامیکه نفس بیجان پدر را درمیانهٔ اوردگاه می بیند: «تورا چنین کام بود که باهیونان کارزار کنی . کنون کشته افتاده ای . اندرین رزمگاه چون بی گنج مردم واین خوب چهرو گیسوان وریش تو ازبادها پریشان تن و پیکر ویژه ات به پای اسپان خسته وخاك برروی

۴-بهار ، همان اثر ص ۶۴ تا ۹۵ یا همان اثر ص ۲۹۲

نشسته» (۱) و یا مطلبی که در توصیف جنگ آوری زریر بیان شده است. «و آن تهم سپاهبد لیر زریر آنگونه دلیرانه کارزار کند همچون ایزد آذر که اندر نیستان افتد و باد با آن یار بود» (۲) بدین ترتیب تقریباً تمام حالتها و چهره ها در یك کار ادبی و هنری کوچك نمایانده شده است.

برای نشاندادن خصوصیات ادبی و بیان اسلوب شاعرانهٔ آثار پهلوی اشکانی علاوه ازدو کتاب فوق الذکر، میتوان به متون مانوی پارتی که ازشهر تورفان کشف شده است توسل جست، مخصوصاً سه متن طولانی که بنام «اندام ها» یادشده است. یکی ازین متنـها «ورزکان آفریوان» به نثر ودوی دیگر: «انگدروشنان» و «هود یدگمان» به شعر است. درباره این متنها، مستشرقان، مطالبی به نشر سپرده اند، چنانکه میولر راجع به یك نکته املایی در بندششم یك شعر «انگدروشنان» که در نسخهٔ خطی وجود دارد بحث کرده است.

هردو پارچهٔ شعر توسط زالمان مکرر به چاپ رسیده بود لیکن میولر هیچ مقدار از متنهای اندام ها را بدست چاپ نسپرد مگر درسال ۱۹۱۸ یادداشتهای خود را که درمورد آن سرودها تهیه کرده بود، برای «رایتزنشتاین» *R.Reitzentein* فرستاد و اجازه داد که وی در تدوین اثر خویش از آن یادداشتها استفاده نماید. او همچنان عکسهایی از قطعات متعدد اندام ها را که با مساعدت اندره آس *F.C.Andreas* خوانده بود، بدسترس رایتزنشتاین گذاشت. رایتزنشتاین سپس برای اثبات این موضوع که درمیان زردشتیان آریانا یك آیین رستگاری باقی مانده و این آیین بمانویان انتقال یافته و توسط ایشان بجماعت های مذهبـی درغرب برده شده بود، تصمیم گرفت. اسناد یکه وی برای این منظور مورد

---

۱ ــ بهار، همان اثر، ص۷۰

۲ ــ همان اثر، ص ۶۷.

بررسی قرارداد مشتمل بر قطعات M4، M7، M91، M93: M196 و نیز و قطعات متعدد دیگر از متون مانوی بود. اساساً تفسیر او از قطعه M7 راجع به این امر که یك سرود زردشتی به واسطهٔ مانی برای پیروان او اقتباس شده بود، مورد قبول واقع شده است. (۱)

سرودهای مذکور با آنکه مسایل متنوع و موضوعات متخلف را احتوا میکند و دربارهٔ مطالبی چون روح انسانی وجدا شدن آن از تن پس از مرگ انسان ومراجعت آن به (بهشت روشن) (۲) (جنان النون) (۳) وموضوعات دیگر اطلاعاتی را ارائه میدارد لیکن، نحوه بیان و لحن سخن آن لطیف وشاعرانه میباشد.

آثار پهلوی ساسانی درحالیکه منعکس کنندهٔ موضوعات متنوع وسودمند میباشد لیکن بعضی از آثار آن از نگاه شیوهٔ بیان با آثار بازماندهٔ پهلوی اشکانی کمتر برابری میکند دلیل این مدعا این است که در آثار پهلوی ساسانی با آنکه موضوعات گونا گون شرح شده، مطالب دینی به نسبت بیشتر است، بنا بر آن در آثاریکه موضوع آنها راچنین مسایل احتوا نماید، باید سخن طوری بیان شود که لازم موضوع باشد یعنی ازشاد ورهنمایی جدی میباشد از تکلفات، تشبیهات وتوصیفهای مبالغه آمیز مظاهر مختلف خود داری میشود. با آنهم نحوهٔ بیان در آثار غیر دینی پهلوی ساسانی به گونه دیگر است این گونه آثار

---

1 -- Mary Boyce the Manichcan Hymn Cycles-in par Thian introduction London 1954 p.1.

۲ـ همان، اثرص ص ۱۵-۲۰

۳ – میری بویس، همان اثرص ۲۰

به قول کریستان سن، روایتهایی هستند که بیشتر جنبهٔ دنیایی وروح ادبی دارد . (۱)

زبان دری

مطالعهٔ ما راجع به زبان دری ازسه لحاظ صورت میگیرد :

۱ - چگونه گی نامگذاری :

قدیمترین مراجعیکه در بارهٔ زبان دری ووجه تسمیهٔ آن مطالبی نوشته اند، آثار مورخان زبان عربی است از آنجمله سه منبع بسیار مهم یعنی الفهرست (۲) مفاتیح العلوم (۳) واحسن التقاسیم (٤) قابل یادآوری است همهٔ این آثار، دری رازبان دربار خوانده اند بطور عموم نویسنده گان عربی و فرهنگ نویسان ومؤرخان ادبی زبان دری دربارهٔ وجه تسمیهٔ زبان دری نظریات گونا گون ابراز داشته اند.

بعضی آنرا به «در»، «دربار» و «درگاه» منسوب میدانند وبرخی منسوب به «دره» مؤلف برهان قاطع مینویسد که دری لغت پارسی باستان است و وجه تسمیه آنرا به فصیح تعبیر کرده اند وهر لغتی که در آن نقصانی نباشد دری گویند . جمعی گویند زبان ساکنان چند شهر بوده است که آن بلخ وبخارا و بدخشان ومرو است .

مولف فرهنگ نظام در خصوص وجه تسمیهٔ زبان دری مطالب زیادی

۱- تاو ادیا ، همان اثر ، ص ۱۸۶

۲- ابوالفرج محمد بن یعقوب الندیم الفهرست ، ترجمهٔ دری رضا تجدد، تهران، ۱۳۴۳

۳- ابی عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب خوارزمی مفاتیح العلوم ، ترجمهٔ دری حسین خدیوجم ، تهران ، ص ۱۱۲ .

۴- شمس الدین ابوعبدالله محمد بن احمد المقدسی، احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم، لیدن، ۱۶۰۶

نگاشته است که اثبات حقیقت بودن برخی از آنها دشوار میباشد . مولف فرهنگ نظام دومورد ذیل را نیز می نویسد :

۱ - دری زبان ولایت ترکستان «بلخ و بخارا» بوده ودرینصورت مشتق ازدره است.

۲ - دری زبان ولایتی از افغانستان «بدخشان» بوده ودرینصورت مشتق از دره است. دکتور صفا درتاریخ ادبیات خود زبان دری را به «دربار» و «درگاه» منسوب میدارد .

به هرحال زبان دری که درکوهپایه ها و شهر های خراسان و ماوراءالنهر زبان گفتار مردم بود ؛ مدتها از آمیزش با زبان عربی برکنار ماند وفصاحت خود را حفظ کرد و به آن شاهکار های ادبی جاوید پدید آمد .

۲ - زادگاه :

زادگاه ومهد پرورش زبان دری افغانستان است. دلیل قوی برای اثبات این مدعا آثار منظوم منثوری است که برای نخستین بار درقرنهای اول اسلامی درین دیار ایجاد شده است . یکی ازین آثار سرود آتشکدهٔ کرکوی است که در مبحث آینده راجع به آن صحبت خواهیم کرد . دیگر شعر یـــزید بن مفرغ در هجو عبدالله بن زیاد که اولی شاید درآغاز عهد اسلامی و دومی در اواسط قرن اول هجری گفته شده باشد .

جای هیچگونه تردیدی نیست که شاعران ناحیهٔ پارس بعد از قرن چهارم با مطالعهٔ دواوین شاعران خراسان آمادهٔ گوینده گی و نویسنده گـی به زبان دری شدند ، دلیل آنست که زبان دری اصلاً در افغانستان بوجود آمده و درهمین کشور پرورش یافته است . دکتورصفا همچنان مـی نویسد که بعداز آنکه حکومت های مستقل درخراسان وماوراءالنهر بوجود آمد زبـان دری

زبان شعر و نثر آن نواحی شد و اندک اندک شاعران و نویسنده گان بدین زبان شروع به شاعری و نویسنده گی کردند . و چندی نگذشت که استادان مسلم مانند رودکی، دقیقی ، کسایی و دیگران در قرن چهارم ظهور کردند و بدین زبان آثار گرانبها بوجود آوردند و به تألیف کتابهای بزرگ پرداختند و بعد از آنکه در نواحی دیگر شاعران و نویسنده گان خواستند به زبان دری شعر گویند و کتاب نویسند از همین زبان آماده و مهیا که صورت یکسان زبان متداول را یافته بود ، استفاده کردند و با مطالعهٔ دواوین و کتبی که بدان زبان فراهم آمده بود خود را آمادهٔ گویندگی و نویسنده گی کردند . دکتور صفا نیز معتقد است که مراد از زبان دری زبان مردم خراسان و ماوراءالنهر است . (۱)

یان ریپکا محقق معروف چکی نیز به همین عقیده است . ناصر خسرو قبادیانی در سفرنامهٔ خویش تذکر میدهد که در تبریز قطران نام شاعری را دیده بود که شعر نیکو بی میگفت امازبان دری را خوب نمیدانست و بدان سبب وی از ناصر خسرو ر موزود قایق اشعار بعضی از شاعران دری گوی را پرسیده و مشکلات خود را در آن زمینه حل کرده بود .

تمام این مطالب دلیل بر این است که زبان و ادبیات دری تا قرن چهارم و شاید قرن پنجم هجری در پارس رواج کامل نداشت . اگر زبان دری از آغاز اسلام به بعد دران دیار متداول میبود حتماً گوینده گان و نویسنده گانی از آن سامان برمی خاستند و بدان زبان آثاری بجامی گذاشتند .

۳- کیفیت پیدایش :

راجع به پیدایش زبان دری نظریات مختلف و مغشوش ارائه گردیده است ،

---

۱ ـ ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، چاپ ، سوم تهران ، ۱۳۴۲ ، ج۱ ، ص۱۵۸

برخی از نویسنده گان گفته اند که زبان دری دنبالهٔ زبان پارسی باستان است- یکی از این نویسنده گان دکتور پارشاطر است. موصوف علاوه میکند که دری از زبان قوم پارس سرچشمه گرفته است (۱) از تحلیل پارشاطر چنین معلوم میشود که دری نخست به فارسی میانه یعنی پهلوی و بعد به فارسی باستان ارتباط پیدا میکند. نظر این نویسنده یکی از آن نظریات مغشوش است. زیرا ما نمی- توانیم فهمید که مراد وی از پهلوی کدام پهلوی است؟ فعلاً ما دو پهلوی را می‌شنا- سیم، یکی ساسانی و دیگر پهلوی اشکانی (شمالی یا پارتی) طوریکه میدانیم این دو پهلوی از چندین لحاظ با هم اختلاف دارد.

داکتر صفا مینویسد: که در هنگام غلبه اعراب لهجهٔ رسمی و ادبی وسیاسی و دینی همان بود که به پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی یا پهلوی پارسی مشهور است، خلاف آنچه تصور مشود با غلبهٔ اعراب این لهجه یکباره بر نیفتاد، بلکه تا چند قرن رواج داشت و کتابها و کتیبه ها بدان نگاشته شد و بسیاری از آنچه بدین زبان و بخط پهلوی ساسانی نوشته و تالیف شده بود به عربی و پارسی دری درآمد که بعضی از آنها هنوز در دست است. درمیان زردشتیان که تا حدود قرن پنجم هجری وشاید بعد از آن در بسیاری از نواحی دور از خراسان دورهٔ اسلامی میزیستند کتب دینی تفاسیر اوستا به پهلوی بود و غالب این کتب در سه قرن اول هجری تالیف شده است. (۲)

ازاین تذکر میتوان نتیجه گرفت که زبان پهلوی ساسانی تاچند قرن اول هجری در بعضی از نواحی پارس معمول بود، درحالیکه از قرن اول هجری

۱- پارشاطر، زبانها و لهجه های ایرانی، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران شمارهٔ ۱-۲ سال پنجم (۱۳۳۶) ص ۳۷

۲- ذبیح الله صفا، همان اثر، ج ۱ ص ۱۳۱

به بعد در افغانستان از پهلوی اشکانی سراغی نداریم، بلکه درین کشور از همان آغاز اسلام زبان دری متداول بوده است. اکنون با در نظر داشتن مطالب فوق اگر مقصود یار شاطر از پهلوی همانا پهلوی ساسانی باشد. درینصورت نظروی باد لایل تاریخی وزبانشناسی قابل قبول نیست و باید خاطر نشان ساخت که زبان دری هرگز دنبالهٔ پهلوی ساسانی نیست ونیز بعد از نابود شدن آن زبان بوجود نیامده است.

یکدسته از نویسنده گان دیگر بر آنند که زبان دری فرزند زبان پهلوی اشکانی بوده و در مرور ایام با قبول تغییراتی به شکل کنونی در آمده است. نویسندهٔ دستور پهلوی بر آنست که پهلوی ودری دو اسم از برای یك زبان است (۱) که پیش از استیلای عرب در خراسان این زبان پهلوی یاد میشد و سپس به زبان دری موسوم گشت نویسندهٔ مذکور علاوه میکند که مطالعه ومقایسه برخی از کلمه های این دو زبان، همبستگی آنها را روشن میکند مثلا کلمه های سپند، نیا وپادافراه دری با کلمه های سپنتا، نیاك و پاتیفراس پهلوی اشکانی همانند است. در حالیکه ما از ارتباط زبان پهلوی اشکانی بادری انکار نمی کنیم، میتوانیم گفت که در ایجاد زبان دری برخی از زبانهای دیگر دورهٔ میانه بی تاثیر نبوده است. این حقیقت پس از کشف آثار متون مانوی به زبان سغدی از خرابه های شهر تورفان شایع گردید و پس از مطالعه در ساختمان زبان مذکور بعضی مشابهتهای میان زبان دری وآنزبان تشخیص داده شد. (۲) به حیث مثال کلمهٔ گوش دری درزبان سغدی بشکل (*gosh*) (۳) وکلمهٔ دور به شکل (*dur*) (۴) وکلمه کند

۱ــ دین محمد، دستور پهلوی، پنجاب، ۱۹۲۴ -- ص ۲۱۶

2-- Gershevitch , A Grammar of manichean sogdian , Oxford , 1954

۳ــ این کلمه دراوستا به شکل گوشه gaosha آمده است.

۴ــ دراوستا (Duura) درفارسی باستان (Dura) میباشد.

(Kand) یعنی شهر (مثلاجزآخر یارکند، سمرقند. با تبدیل ك به ق وغیره)
بشکل کند (Kand) (۱) آمده است از ین مثالها معلوم میشود که شباهتی بین زبان دری و سغدی نیز موجود میباشد (۲) به همین سبب زبان سغدی در تشکیل زبان دری نقشی داشته است، اینکه چه‌مقدار نقش دقیقاً معلوم نیست نظر دیگر اینست که زبان دری در قرنی پیش ازاسلام صورت مختلطز با نهای پهلوی‌اشکانی و سغدی بوده است. (۳) باید تذکر داد که زبان سغدی یك زبان مذهبی آسیای میانه بوده ومتون مانوی بدان نوشته شده است.(٤) این زبان از ترکستان چین تا افغانستان قبل ازاسلام ساحهٔ روج داشت.

اخیراً راجع به اینکه کدام زبان ما در زبان دری خواهد بود نظر دیگری نیز پیداشده است. این نظر پس از کشف کتیبه سرخ کوتل بغلان به رسم الخط یونانی (۵) در سال ۱۳۵۷م شایع شد. این کتیبه متعلق به عصر کوشانی‌است. مستشرقان اروپایی از قبیل هنینگك ومار یکك بران مطالعاتی کرده وزبان آنرا «باختری» نامیدند. (٦) پوهاند عبدالحی حبیبی زبان این کتیبه را بنام تخاری و کوشانی یاد میکند. (۷) با ارتباط به نامگذاری اخیر گفتنی هایی موجوداست که باموازین‌زبانشناسی‌تاریخی‌ومقایسی میتوان آنرا توضیح کرد امکان دارد اطلاق نام تخاری برزبان کتیبهٔ سرخ کوتل ازرهگذر محل پیدایش کتیبه، یعنی تخارستان قدیم صورت گرفته باشد.

---

۱ - این کلمه درزبان تخاری بشکل(Kantha)معمول بود.
۲ - دکتور یار شاطر، همان‌اثر،ص۳۱
۳ - آریانا دایرة المعارف، کابل ص ۱۶۳
۴ - راجع به‌زبان سغدی به آثارالباقیه ابوریحان‌بیرونی ترجمه زاخاوو گرامرسغدی ازگرشویچ رجوع‌شود.
۵ - پوهاند عبدالحی‌حبیبی، زبان دوهزار سال افغانستان یامادر زبان‌دری، کابل ۱۳۴۲ ص۲.
6- Bulleti of The Scƚcol cf Criental and African Studies‘ London,1960
وایشیاتیك جورنال ۱۹۶۰م.
۷- پوهاندحبیبی،همان‌اثر. ص۴.

چون تخاری ها و کوشانیها پس از ورود به افغانستان درشمال و جنوب هندوکش مدتها نفوذ داشتندو مخصوصاً کوشانیها یك امپر اطوری بزرگ را تاسیس کردند ، لهذا زبان آنها درین نواحی نفوذ عمیق داشت. درهنگامیکه زبان تخاری (تخری) در بلخ و بدخشان و تخارستان و نواحی دیگر رواج داشت ، زبان پهلوی اشکانی در بعض حصص افغانستان وماوراءالنهر وزبان سغدی در قسمت معینی از ماوراءالنهر و برخی از نواحی افغانستان نیز رایج بود . در واقع زبان تخاری (تخری) دراوان رواج زبانهای پهلوی اشکانی و سغدی از مهداصلی خود یعنی نواحی بین سیردریا وآمودریا به افغانستان راه پیدا کردو بعد ازورود بازبانهای این سرزمین درآمیخت .

راجع به زبان این کتیبه میتوان گفت که به قول پوهاند حبیبی زبان یك Iso-Glass کلان است ، یعنی سرزمینکه درآن دو زبان یا دو لهجه به همدیگر میآمیزند و احیاناً یك لهجه یا زبان مشترك را از دو یا چند زبان تشکیل میدهند (۱) بنابران احتمال دارد که زبان دری در نتیجه تحول زبان پهلوی اشکانی و کسب تاثیر از زبان سغدی و امثال آن بوجود آمده باشد .

آغاز شعر گویی در زبان دری

برای تعیین و تشخیص آغاز ادبیات دری مطالعات خویش را از شعر این زبان و چگونگی پیدایش آن شروع میکنیم ، راجع به آغاز نثر دری در جای خودش صحبت خواهیم کرد . مطالبیکه درین مبحث با ارتباط به آغاز شعر دری مطرح میشود شامل دوبخش است: یکی شعر هجایی و دیگر شعر عروضی .

---

۱ پوهاند حبیبی، همان اثر، ص ص ۵ - ۶

برای تحقیق در باب آغاز شعر هجایی که به‌اصطلاح همان ترانه‌است (۱) بهترین مراجع آثار مورخان عربی میباشد. در برخی ازین آثار تنها به‌وجود شعردری آشاراتی به‌عمل آمده است به طورمثال در تاریخ طبری در بارهٔ اشعار دری محمدبن البعیث بن جلیس متوفی ۲۳۵ هـ اشاراتی‌شده است. (۲) یاقوت حموی از اشعار ابوالعلا اشعث تذکری داده (۳) ومسعودی راجع به‌این موضوع تذکری دارد (٤) در بعضی دیگر ازین قبیل آثار اشعار هجایی دری مورد توجه دقیق قرار گرفته است آثار مذکور عبارت است از البیان والتبیین (۵) طبقات الشعرا (٦) واغانی (۷) یکی ازین قبیل اشعار متعلق به یزیدبن مفرغ است. هنگامیکه عبادبن زیاد در زمان خلافت یزید بن معاویه به حکومت سیستان مقرر شد این شاعر باوی به‌سیستان آمد اما در سیستان عباد نظر به مصروفیتی که داشت نتوانست بیشتر متوجه احوال یزیدبن مفرغ شود. یزید ازین

۱- در مآخذ قدیم دری لغت ترانك که‌صورت مخفف ن ترانه‌است بسیار دیده‌شده‌است ترانه در ادبیات دری به دوبیتی ورباعیات غنایی نیز نام داده‌شده‌است وهمین ترانه یادوبیتی‌است که درقرنهای دوم‌وسوم هجری اوزان عروضی بران تطبیق شده‌است یکی از نمونه‌های اینگونه‌اشعار که‌به‌وزن هجایی میباشد شعر هجوی یزید بن‌مفرغ گویندهٔ عربی است که دراوایل اسلام به‌زبان دری گفته شده است دیگر شعر هجوی اسدبن مسلم که در تاریخ طبری و معیارالاشعار خواجه نصیرطوسی ازآن یادشده است.

۲ محمدبن‌جریرطبری، تاریخ طبری، سلسله سوم ،چاپ لندن

۳ ابوعبدالله شهاب الدین یاقوت حموی ،معجم الادبا چاپ،لندن.

۴ - ابولحسن علی‌مسعودی، التبیه‌والاشراف، چاپ لیدن ص ۷۴ وترجمه‌دری ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشرکتب ، تهران ۱۳۴۶

۵ - جاحظ البیان والتبیین، چاپ مصر، ج ۱ ص ۶۱

۶ - ابن‌قتیبه‌دینوری ،طبقات الشعرا، چاپ لیدن ص ۲۲۰

۷- ابوالفرج اصفهانی، اغانی چاپ لندن ج ۱۸ ص ۱۷

پیشآمد عباد متاثر گشت و زبان به هجو آل زیاد کشود. عباد را ازین حرکت یزید بن مفرغ خوش نیامد واو رابه‌زندان افگند. یزید پس از مدتی از زندان بگریخت از یك شهر به شهر دیگر میرفت وخاندان زیاد را هجو میگفت. بالاخره عبیدالله بن زیاد برادر عباد او راد ستگیر کرد و با گربه و سگی بیك بند ببست و نبیذ به او نوشانید ودر کوچه های بصره گردانید کودکان در قفای او میرفتند و میپرسیدند این چیست؟ ابن مفرغ به‌دری میگفت:

آ بست و نبیذ است

عصارات ذبیب است . . .

یزید در این شعر مادر عباد را به نام بد یاد کرد و وی را ناسزا گفت. (۱) این شعر در آثار فوق الذکر به اختلاف ضبط شده است.

شعر دیگر هجایی توسط طبری بما رسیده است. طبری ضمن بحث در در حوادث سال ۱۰۸ هـ گوید که ابومنذر اسدبن عبدالله القسری به ختلان لشکر کشید و از خاقان ترك شکست خورد و به بلخ فرار کرد کودکان بلخ در کوچه ها در پی او میدویدند و این شعر را در بارهٔ او میخواندند.

از ختلان آمذیه

برو تباه آمذیه

آوار باز آمذیه

بیدل فراز آمذیه

طبری درحوادث سال ۱۱۹ هـ باردیگر به‌همین شعر ولی با تغییر مصرع سوم آنهم به‌شکل «آبار بازامزیه» اشاره میکند.

۱- برای کسب معلومات بیشتر در باب این موضوع به کتب تی مراجعه شود: تاریخ سیستان به تصحیح بهار تهران ۱۳۱۴ ص ۶۵؛ شعر در ایران تالیف بهار تهران ص ۳۹، بیست مقالهٔ قزوینی تهران ۱۳۳۲ ص ص ۴۰-۴۲ مجلهٔ دانشکده ادبیات مشهد شمارهٔ اول سال ۱۳۴۵ مقالهٔ ابوالقاسم حبیب الهی.

علاوه از ین دو قطعه شعر هجایی یك شعر دیگر هم داریم این شعر به احتمال قوی مقارن ظهور اسلام سروده شده است . شعرمذکور در تاریخ سیستان چنین ضبط گردیده است :

فروخته باد ا روش — خنیده گرشاسپ هوش
همی پر است از جوش — نوش کن می نوش
دوست بذا گوش — با فرین نهاده گوش
همشیه نیکی کوش — دی گذشت و دوش
شاها خدایگانا ! با فرین شاهی .(۱)

محققان این شعر را بنام «سرود آتشکدهٔ کرکوی» خوانده اند و انگاشته اند که شاید توسط یکی از آتش پرستان سروده شده باشد . کرکوی یا کرکویه از شهر های خیلی قدیم ومهم سیستان بود که جغرافیه نگاران عرب از آن ذکر کرده اند. خرابه های این شهر تاریخی امروز به فاصلهٔ ۲۵ کیلومتری درشمال زادعلی (زرنج قدیم) برکنار چپ رود هیرمند درمحل (دیه دوست محمد) به نظر میخورد. از آثار باقی ماندهٔ این شهر خاك توده یی است به ارتفاع بیش از بیست متر که میان مردم آنجا بنام (تپهٔ کوی) معروف است ، موجود می باشد.

درین شهر آتشکدهٔ بزرگی بود که مجوسان حرمت بسیار به آن میداد ند وحتی به قول لسترنج آنرا (مینو کرکوی) (۲)،می گفتند . بنای این آتشکده آنسان که از تاریخ سیستان برمیاید درجای معبد گرشاسپ سرسلسلهٔ پهلوانان ۴ فسانوی سیستان به دست کیخسرو پادشاه دودمان کیانی گذاشته شده بود .

۱- تاریخ سیستان ص ۳۶

۲- محداعظم سیستانی،سرود آتشکده کرکوی ،مجلهٔ آریانا ،کابل دورهٔ بیست وچهارم ۲۶۸ (قوس - جدی) سال ۱۳۴۵ ؛ لسترنج، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی،ترجمهٔ محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۳۷ ص ۳۶۳

داستان بوجود آمدن آتشکدهٔ کرکوی وساختن سرود آن در تاریخ سیستان بروایت ازکتاب گرشاسپ ابوالمؤید بلخی چنین است که چون کیخسرو بارستم پهلوان مشهور سیستان به آزربادگان رفت وبه‌شاهی رسید بعد برای خونخواهی پدرش سیاوش به ترکستان رفت تااز افراسیاب پادشاه آن دیارکین بکشد، ولی از بیم او افراسیاب گریز گرفت و به‌چین‌شد وازآنجا به هندوستان آمدوآخر به سیستان افتید وگفت: «من به زینهار رستم آمده‌ام.»

افراسیاب را در قلعه ییکه در پناه کوهی وجود داشت پذیرایی کردند و چون این قلعه حیثیت گدام سیستان راداشت لهذا افر اسیاب به تدبیر جادوگران تادو فرسنگ پیرامون خودراتاریک کرد که براو راه نیابند وقتی کیخسرو از ترکستان باز گشت و اطلاع یافت که او در سیستان مردم را فریب داده و به حیله در قلعه یی متحصن شده است، به انجا آمد تامگر در سیستان کارش را یکطرفه کند ولی وقتی به آن قلعه که افراسیاب در ان پناه گرفته بود نزدیك شد، فضا را چنان تاریك دید که دوست از بیگانه تمیز نتوانست. در ینجا برای یاری خواستن به معبد گرشاسپ که در کر کوی بود متوسل گردید و لباس پشمین پوشید و دعا کرد از آنجا روشنایی پدید آمد تاریکی را نابود ساخت بعد کیخسر و به همراهی رستم به پای قلعه شدند و به منجنیق آتشی انداختندو آن انبار هلهمه اتش گرفت وآن قلعه بسوخت وافراسیاب از آنجا به جادویی بگریخت و دیگر کسان بسوختند و قلعه ویران شد و آنگاه کیخسرو نه تنها نیمی شارستان. سیستان را آباد کرد، بلکه در معبدجای گرشاسپ که ازآن روشنایی برخاسته بود، آتشگاهی برنها دو گویند آتش این آتشکده هوش گرشاسپ است و دلیل میاورند به همان سرود. (۱)

۱ـ تاریخ سیستان ص ۳۶

بهر حال سرود آتشکده کرکوی از قدیمترین وز یبا ترین اشعار هجایی اوایل عهد اسلامی یا پیش از اسلام در زبان دری است که به توجه بیکی از روایات کهن بوجود آمده است :

بعضی از نویسندگان قدیم از قبیل مسعودی و ابن خرداد به و ثعالبی (۱) ونظایر آنها این مصراع (منم شیر شلنبه و منم ببر یله) را به بهرام گور نسبت داده اند لیکن حقیقت اینست که بهرام گور اصلا به زبان دری شعر نسروده است زیرا او از ساسانیان متأخر بود و درزمان وی زبان دری در قلمرو فرمانروایی اش رواج نداشت ، بلکه زبان دری در مهد اصلی خویش یعنی افغانستان مروج بودو زبان در بار ساسانیان همان پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی بود. بنا بران بهرام گور به زبان دری آشنایی نداشت وبدان سبب انتساب شعر دری به وی نادرست مینماید این نکته را نیز باید گفت که شاید منظور ابن خرداد به ودیگران از زبان پارسی همان پهلوی ساسانی (پارسیك) بوده باشد. در ینصورت اگر از بهرام گور شعری وجود داشته باشد لابد به همان زبان بوده است که بعداً نویسندگان و ناقلان در آن تصرفهای کرده اند و به شکل دیگری در آورده اند. به همین ترتیب شعر «سمرقند کند مند» رامیتوان درشمار اشعار هجایی نام برد.

بخش دوم گفتار مارا آغاز شعر عروضی دری تشکیل میدهد . درمورد اینکه شعر عروضی زبان دری چه وقت وتوسط کدام شخص بوجود آمده ، عقاید نویسندگان و محققان مختلف است .

عوفی درلباب الالباب مینویسد که وقتیکه مأمون به مرو آمد (۱۹۳ ه)

۱ـ ثعالبی،غرر اخبار ملوك فرس چاپ پاریس، ۱۹۰۰ ص ۴۰۸

ابوالعباس که به‌عربی‌ودری دست داشت اورا به دری قصیده یـی گفت، به این مطلع .

ای رسانیده به دولت فرق خود تا فرقدین
گسترانیده به جود و فضل در عالم یدین

سخن سنجان در صحت و سقم انتساب این شعر بـه ابوالعباس مروزی نظر یاتی ابراز نموده اند. به‌روی هم‌چنین برمیاید که این شعر به حیث نخستین شعر دری نمیتواند قبول شود و عوفی که آنرا اولین شعردری خوانده است برای ثبوت قول خویش هیچگونه دلیل ندارد و هیچیك از نویسنده گان قدیم از قبیل رشیدوطواط، نظامی‌عروضی وشمس‌قیس‌رازی برین موضوع تماسی‌نگرفته است . از سوی دیگرابو هلال عسکری و جلال الدین سیوطی که ابو العباس را اولین شاعردری گوی معرفی کرده‌اند، شایدمرادشان شاعردیگری بنام ابولعباس بن‌طرخان بوده باشد .وجودواقعی شعرعباس به‌واسطهٔ ابن خرداد به جـغرافیه دان معروف تصریح گردیده اسـت .وی شعر هجا یـی ذیل را درتحت نام ابوالینبغی العباس بن طرخان ذکر میکند .

سمر قند کندمند بزینت که افگـند
از چاچ ته بهی همیشه توخهی(۱)

ابن‌العباس بن طرخان همان کـسی است کـه در خدمت آل بر ملك میزیسته و به زبان دری وعربی شعر میگفته‌واصلاً خراسانی بوده است .

به‌قول یان‌ریپکا دانشمند چکی این عباس بن طرخان جزهمان ابوالعباس مروزی کسی دیگر نیست‌واین تشخیص هویت ازبار تولداست که با تیزهوشی

۱- برای کسب‌معلومات دربارهٔ احوال العباس رجوع شودبه مقالهٔ ابوالینبغی عباس‌بن‌طرخان، عباس اقبال ، مجله مهر ، تهران ، سال اول ، شمارهٔ ۱۰

بدان پی برده و اصولاً نخستین کسی است که توجه عموم را باین قسمت معطوف داشته است . (۱)

پس اگر ابن العباس بن طرخان همان ابوالعباس مروزی نباشد باید شعر ابوالعباس مروزی که در مدح مأمون گفته شده است از بین رفته باشد و شعر به مطلع :

ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین گسترانیده بجود فضل در عالم بدین

را بعد آ جعل کرده و به ابوالعباس مروزی نسبت داده اند زیرا این شعر از نگاه استحکام و بکار رفتن تشبیه وموازنه و مماثله جز محصول یکی از دوره های ارتقایی ادب دری نمیتوانند باشد و به همین دلیل انتساب آن به شاعر مذکور مورد تأمل

تاریخ سیستان قدیمترین شعر دری را به محمد بن وصیف سگزی دبیر رمایل یعقوب بن لیث منسوب داشته است گرچه این تاریخ از جمله تاریخ های معتبر زبان دری و یك مأخذمهم و قدیمی است با آنهم نمیتوان به قول صاحب آن در ین مورد ایقان کامل حاصل کرد که شعر محمد بن وصیف قدیمترین شعر دري بوده باشد وقبل اززمان شاعر مذکور دیگر شعری وجود نداشته باشد ، زیرا پیش ازصفاریان سلسله طاهری حکمروایی داشت ودرآن عهد چند شاعر دری گوی میزیسته اند و از آنان اشعاری باقی مانده است که راجع به آن موضوع درجای خودش صحبت خواهیم کرد .

بعضی از نویسنده گان دیگر قدیمترین شعر دری را به ابوحفص حکیم بن احوص سغدی نسبت میدهند که این شعر را گفته است .

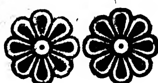
آهوی کوهی در دشت چگونه دودا او ندارد یار بی یار چگونه رودا

شمس قیس زمان او را ۳۰۰ ه . میداند . اگر این تاریخ صحیح باشد ، به تحقیق این شعر نخستین شعر دری نیست .

۱- یان ریپکا ، همان اثر ، ص ۲۶۱

ابوحفص همان کسی است که ابونصر فارابی متوفی ۳۲۹ ه. ذکـر اورا آورده و گفته است که شهر رودرا که آله یی از موسقیی است غیر از او کسی نیکو نمیتوانست نواخت .

از گفته های بالا چنین نتیجه میشود که شعر دری پیش از اسلام در اوزان هجایی یعنی همان اوزانیکه شعر باستانی ما وجود داشت، آغاز یافت واز قرن سوم هجری و بعد از آن مطابق به شرایط مختلف، در اوزان عروض مسیر انکشاف وتحول را در پیش گرفت .



دوره ها و پایه های تاریخی انکشاف

شعر دری

در بارهٔ تعیین دوره های شعر فارسی دری و تشخیص مراحل تاریخی انکشاف آن ، محققان نظرهای متفاوتی را ارائه کرده اند . نظر بیشتر پژوهنده گان برمبنای شیوهٔ ابداعی یعنی بر اساس سبکها ومکتبهای مختلفی بوده است . چنانکه سبک خراسانی ، عراقی ، هندی وغیره ، مبتنی بر همان اصل پدیدار شده است .

نامگذاری این سبکها از یکسو بر بنیاد خصوصیتهای لفظی وشکلی شعر واز جانب دیگر براساس تشخیص مرکزیت شعر وادب در خراسان وماوراءالنهر ، عراق عجم و هندوستان صورت گرفته است والبته عوامل سیاسی ، اقتصادی واجتماعی درایجاد مراکز مهم شعر وادب سهیم بوده است . محدود ساختن این سبکها در درازای زمان وتخصیص آنها به یك محل خاص ، خالی از اشکال نیست . چنانکه نشانه های سبکهای خراسانی ، عـراقی و هندی تا دوران معاصر در نواحی دری زبان مورد توجه قرار گرفته وگاهی درشعر

بعضی ازشاعران ممکن است خصوصیت دوسبک را بتوان پیدا کرد. بنا بران تاریخها ییکه برای تعیین مرز زمانی یك سبك شعری مشخص گردیده اند، نمتیوانند مطلق باشند، بلکه در آن نوسانها یی وجود خواهدداشت. نشانه‌ها یی ازاینگونه تقسیم بندی رادرآثار محمدتقی بهار وسعید نفیس و امثال آنان میتوان پیدا کرد . در افغانستان نیزدرزمینهٔ تقسیم دوره‌ها و سبکهای شعری تحقیقاتی صورت گرفته‌است که با تقسیم بندی‌دودانشمند مذکور تفاوتها یی دارد ، این تفاوت‌ها مخصوصاً بعد از قرن دهم هجری با ارتباط به مسایل سیاسی و تاریخی در نظر گرفته شد . وطرح کلی آن چنین است :

۱ – دورهٔ نخست ، مکتب ادبی خراسانی ۲۰۰– ۴۳۲ ه .

۲ – دورهٔ دوم ، مکتب ادبی بین خراسانی وعراقی ۴۳۲ – ۶۱۷ ه .

۳– دورهٔ سوم مکتب ادبی عراقی ۶۱۷ – ۹۲۰ ه .

۴– دورهٔ چارم ، مکتب ادبی هندی ۹۲۰ – ۱۲۹۷ ه .

۵– دورهٔ پنجم ، مکتب ادبی جدید ۱۲۹۷ ه . به بعد(۱)

دراین دورهٔ بندی نیز بیشتر مشخصات لفظی ، شکلی و چگونه گی سخن آرایی وانواع شعری در نظر بوده است تحلیلهای محتوایی وجامعه شناختی ادبی در پیوند با تشخیص و تفکیك تمایلات مردمی و برجسته‌ساختن باز– تاب منافع توده‌های مردم درآثار شاعران ازچشمگیری قابل توجهی برخور– دار نبوده است . نا گفته نباید گذاشت که این دوره بندی یگانه دوره بندی نیست ، بلکه ابراز نظرها وکارهای دیگر عملی نیز دراین زمینه موجود است . مستشر– قان کشورهای مختلف نیز دراین باب افکار و آرای گوناگونی ابراز داشته اند که از بررسی آنها در می گذریم .

---

۱ – مجلهٔ ادب ، شمارهٔ اول ، سال دهم ، ۱۳۴۱ ، ص ص ۱۲ -۱۵

سعید نفیسی در ارتباط به تعیین سبکهای ادبی فارسی دری در درازای انکشاف این ادبیات شیوهٔ به‌خصوصی را در نظر گرفته است. وی مراحل آغازی ادبیات فارسی دری تا قرن پنج هجری (۱۱م) را ریالیسم مینماید که به تدرج جای خودرا به ناتورالیسم میدهد و سپس با ظهور و رواج تصوف سمبولیسم همگام با تصوف و ناتورالیسم رواج پیدامیکند و در قرن هشتم هجری (۱۴م.) سمبولیسم به امپرسونیسم تبدیل میشود که شگوفایی آن از قرن ۱۰ (۱۶م) تا (۱۷م) رادر بر میگیرد در سدهٔ ۱۳ (۱۹م) باز گرایش به ریالیسم پدید میآید. به نظر سعید نفیسی در ادبیات فارسی دری، رومانتیک به‌معنای ادبیات اروپایی وجود ندارد، بلکه محض یک ناتورالیسم آگنده از احساسات و تصورات اغراق آمیز است. آثار عرفانی ضمن تمثیلات و داستانها چنین رومانتیکی است. (۱)

یان ریپکا، نظر بهار و نفیسی را در مورد دوره ها و سبکهای ادبی دری مقایسه میکند و چنین نتیجه میگیرد که ریالیسم چیزی جز سبک ترکستانی و خراسانی تا نظامی خاقانی، کمال اسماعیل و معاصرانش در سده ۶ (۱۲م.) نیست. بعدازآن سبک عراقی یعنی ناتورالیسم آغاز مییابد. عرفی نیمه دوم قرن ۱۰ (۱۶م.) در سبک امپرسونیسم هندی تبارز مینماید. سمبولیسم ورومانتیک مرز خاص به جهت تفکیک ندارند، بلکه در یک دیگر متداخل میباشند و جلوه‌گاه اولی غالباً تصوف است.

در اینجا باید با ارتباط به نظر نفیسی، قول یان ریپکا را با تاکید مورد تائید قرار داد که دید نفیسی در مورد تطبیق سبکها و دوره های ادبیات

۱- یان‌ریپکا و دیگران،ه.اثر، ص،۱۹۰

فارسی دری بیش از حد اروپایی شده است.(۱) زیرا ما میدانیم که هر یکی از سبکهای ادبی اروپایی مبتنی بر شرایط خاص جامعهٔ اروپا پدید آمده و باز گویندهٔ شرایط زمانی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جوامع اروپایی است، بنابران تبطیق آن با دوره های مختلف ادبی ما که مطابق به شرایط خاص اجتماعی اقتصادی در زمانهای مختلف پدید آمده است یک امر مشکل می باشد.

با تذکر مطالب بالا باید خاطر نشان ساخت که بررسی و تدوین تاریخهای ادبی، مقتضی آنست که نه تنها سلسلهٔ ارتباط ادبیات در طول مراحل انکشاف در نظر گرفته شود و تحلیلهای زیبایی شناسی، شکلی و بیانی آثار در نظر باشد و روشها و جریانهای ادبی، وسایط تصویر و نحوهٔ سخن آرایی و زبان و طرز افاده مورد توجه قرار گیرد، بلکه روابط تاریخی انکشاف ادبی با ارتباط به شرایط تاریخی که حوادث اجتماعی را پدید میآورد و نیز تعیین خصلت روابط تاریخی انکشاف صنعه های ادبی، موضوع، محتوا، پسمانی، و نوآوری در فعالیتهای ادبی نیز باید در نظر گرفته شود.

با در نظر داشتن مداول و نقش ادبیات و هنر در زنده گی اجتماعی بر مبنای جهانبینی علمی، دوره ها و پایه های تاریخی انکشاف شعر دری را با رعایت شرایط خاص که در درازای زمان در بحبوحهٔ آن متبارز و متبلور شده است، میتوان مورد بررسی و تحلیل دقیق قرار داد و به یک دوره بندی قابل قبول همه گان دست یازید. حصول چنین دوره بندی شعر دری که بر مبنای حوادث مشخص تاریخی و اجتماعی و با در نظر داشتن جنبه های محتوایی و زیبایی شناسی آثار استوار باشد، بدون شک نمیتواند در نتیجه پژوهش و ابراز نظر یک دانشمند به صورت یک امر مسلم ممکن شود، بلکه این مسأله باید با صرف مساعی و توافق آرای مجامع و هیئتهای با صلاحیت علمی و فرهنگی طرح و تثبیت گردد. امیدواریم روزی بتوانیم به حل این مسئله مهم و در عین حال مشکل توفیق یابیم.

۱ـ همان اثر، ص ۱۹۱

بخش دوم

ادبیات دری

درقرنهای (۳- ٤هـ / ۹ - ۱۰م)

۱- بررسی اوضاع سیاسی اجتماعی واقتصادی وانعکاس آن در ادبیات:
به‌دنبال قیامها ورویدادهای سیاسی واجتماعی درخراسان دورهٔ اسلامی علیه خلافت بنی‌عباس، طاهر فوشنجی درسال (۲۰۵) دربرابر نفوذ سیاسی عباسیان برخاست وعلم آزادی را درخراسان برافراشت ولی بزودی ازجانب خلیفه بغداد مسموم ویا مقتول گردید. جانشینان وی که چندتنی بیش نبودند، با خلافت بغداد روش نیکوورابطهٔ دوستی رادرپیش داشتند واین دودمان درسال ۲۵۹ هجری با نفوذ صفاریان سیستانی مضمحل گردید. سیستان در روزگار نفوذ دودمان صفاری وسلطهٔ عباسیان دربغداد یکی ازمراکز فعالیتهای سیاسی برضد خلافت عباسی و کانون فرهنگ وادب وجایگاه داستان های حماسی‌ما بوده است. سیستان درتمام دوره بنی امیه وبنی عباس ازنقطه نظر تاریخی وسیاسی شاهد مقاومت ها و نهضت هایی در برابر اعمال و حکمرانان آنان بوده

است که فعالیت عیاران یا جوانمردان و خوارج درین ناحیه روشنگر این مدعا است. درمیان عیاران سیستان رویگرزادهٔ بنام یعقوب لیث وجودداشت. وی در ده قرنین سیستان بدنیا آمده بود ودر جوانی درگروه عیاران درآمد و آهسته آهسته کارش بالا گرفت و نفوذ دشمنان رادر هم شکست و به تاسیس سلسله ییکه در تاریخ به اسم صفاریان مشهوراست توفیق یافت.

بعد از او نیز چند تن دیگر ظهور کردند تا اینکه نفوذ آنها در سال ۲۹۰ هجری باروی کار آمدن سامانیان برچیده شد. از قصیده ییکه محمد بن وصیف سگزی در ستایش یعقوب لیث سروده است، چگونه گی جنگهای یعقوب مخصوصاً با عمار خارجی آشکار می گردد. در این روزگار فیودالیزم در مرحله آغاز خود قرار داشت وطبقات متخاصم در جامعه وجود داشت یعنی زمینداران بزرگ، کشاورزان وامثال آنها.

سامانیان اصلاً از بلخ بودند. جداین دودمان در روستای «سامان» بلخ حکمروایی داشت و به سامان خدات معروف بود. ظهورسامانیان رادر نیمهٔ دوم قرن سوم هجری تعیین میکنند یعنی این دودمان از ۲۶۱ تا ۳۸۹ هجری برسر اقتدار بود. در دوران حکومت سامانیان، حکومتهای دیگر دردورونواحی قلمروآنان برسراقتدار بودند ومتنفذین محلی نیز فراوان بودند. ازجنگ ها وزدو خورد ها ییکه در دورهٔ سامانی صورت گرفته بود، درآثار باقیماندهٔ این دوره اطلاعات وسیع رانمیتوان پیدا کرد با آنهم نیروی بعضی ازطبقات موجود درآن دوره بنیان حکومت سامانی رامتزلزل میساخت یعنی اختلافات میان طبقات ملاک و خلق زحمتکش و وصنعتگران ومتنفذین، مایهٔ پریشانی اوضاع سیاسی در دورهٔ سامانی و موجب ناآرامی فرمانروایان این دودمان شده بود. سامانیان دراجرای سیاستی که مبنی برادارهٔ مردم از راه استعمال نفوذ وقدرت ازطریق زمینداران بزرگ و خوانین محلی بود، ناکام شدند

و برخلاف آرزوی شان به جنبشها و قیامها مواجه گردیدند بنا بر آن برای سر کوب کردن این جنبشها خویشاوندان و اشخاص نزدیك به دربار سلطنت فیودالی را در حکومتهای نواحی مقرر کردند، لیکن این تدبیر همچنان نتیجهٔ مطلوب بار نیاورد.

درین دوره بعضی از سلسله ها و خانواده های دیگر نیز برسر اقتدار بودند ازقبیل آل افراسیاب یا ملوك خانیه که در خوارزم حکومت میکردند شاهای غرجستان که مرکز حکومت شان در بشین غرجستان بود، دیگرامرای چغانی فریغونی و امثال آنان بودند که با حکومت سامانی به نحوی از انحا رابطه داشتند. این را نیز باید یاد آور شویم که بعضی از ین دودمانها گاهی با حکومت سامانی از در مخالفت پیش میامدند به هر حال دودمان سامانی در اواخر دورهٔ فرمانروایی خویش دچار ضعف و ناتوانی شد و روی همین ملحوظ به اداره، و اجرای امور علاقه مندی نداشت و حکومت دچار نقیصهٔ مالی شد و اوضاع روز بروز به ضعف و ناتوانی میگرایید تا اینکه در سال ۳۸۹ هجری حکومت سامانی سقوط کرد.

درآو اینکه حکومت سامانی رو به تزلزل میرفت، دودمان غزنوی برسر اقتدار آمد ازعهد سبکتگین تا پایان دورهٔ مسعود پسر محمود فتوحات، و لشکرکشیها و جنگهایی در داخل کشور و درخارج، مخصوصاً درهندوستان صورت گرفت که انعکاس این لشکر کیشها و فتوحات در اشعار گویندگان عهد اول غزنوی چون عنصری و فرخی و امثال آنان دیده میشود. دورهٔ نخست غزنوی، درسال ۴۳۲ به پایان رسید. باید اشاره نمود که در دورهٔ مسعود غزنوی سلجوقیان نیز در قسمتی از خراسان اجازهٔ ورود یافتند تا برای مواشی و رمه های خود چراگاهایی داشته باشند. این مردم بعدا برای دولت غزنوی تکالیفی ایجاد کردند و بالاخره به اضمحلال

ین دودمان توفیق یافتند وبریك سلسله مسایل سیاسی و مجادلات دیگر دست بردند.

با این اشارهٔ مختصر میتوان مطالبی درزمینهٔ وضع اجتماعی واقتصادی این دورهٔ نیز بیان داشت. میدانیم کـه ادبیات و هنر یکـی از پدیده های اجتماعی است واجتماع درایجاد وانکشاف آن نقش اساسی دارد، بنا بـران ادبیات دری درطول تطور خود منعکس کنندهٔ پیوند های گوناگون زنده گی اجتماعی است. دوره ییکه ما ادبیات آنرا مورد مطالعه قرارمید هم انعکاس اوضاع اجتماعی وسیاسـی در ادبیات آن به نحوی از انحأ دیده میشود. ازنگاه صورت بندی اجتماعی و اقتصادی، افغانستان درآن دوره وارد مرحلهٔ جامعهٔ فیودالـی شده بود. به عبآرت دیگر در خراسان فیودالیزم ازقرنهای ۲-۳ ه آغاز شـده بوده ودر قرن چهارم ه روبـه استحـکام میرفت (۱) درچنین جأمعه خصوصیاتی بدین شکل سراغ میتوانیم‌شد :

افزایش زمینه داری فیودالی خصوصی اعم ازمشروط وبـی شرط به حساب اراضی‌دولتی، افزایش اقطاع لشکری، تبدیل اکثر روستاییان به‌افراد مقید به‌زمین فیودالی، تکوین شهر فیودالی با سازمان مخصوص وفرهنگ شهری. درقرن سوم‌و چارم هجری مانند قرنهای بعد مرزبین طبقات استثمار گرو استثمار شونده مشخص بود:

امرا، کدخدایان، ملاکان و اقشار وابسته به‌آنان استثمار گرانی بودند که توده های مردم را مورد بهره کشی قرار میدادند.

کدخدایان که اعراب آنها را به اسم ملوك الطوایف یاد میکردند شاید همان آزادان دورهٔ پیش‌ازاسلام ویا حران عهد اسلامـی بوده‌باشند این دسته‌ازمـردم درمراتب‌دارنـده گی ونفوذ ازدهقانان (در آن عصر به

۱-پطرو شفسکی، اسلام درایران، ترجمهٔ کریم کشاورز، چاپ چهارم‌انتشارات‌پیام،تهران، ۱۳۵۴، ص ۲۳۴

مفهوم زمینداران بزرگ) برتر بودند که از آنها درشعر گوینده گان دورهٔ مورد مطالعهٔ ما یاد شده است، مانند ابیات ذیل رودکی :

یك صف میران و بلعمی نشسته ‌ ‌ ‌ ‌ یك صف حران و پیر صالح دهقان

ترك هزار به پیش پای صف اندر ‌ ‌ ‌ ‌ هر یکی چون ماه برد و هفته درخشان

آنچه که از ین شعر رودکی مستفاد میشود اینست که حتی نشستن اشخاص در دربار سامانیان از نگاه مراتب آنها و نفود شان تعیین شده است . دران دوران دهقان (که معرب دهگان ، ازده + گان پسوند اتصاف و دارنده گی میباشد) به معنی ملاك و معادل کلمهٔ فیودال کنونی بوده است . این کلمه در دوره های مختلف به مفاهیم گونا گون متداول بود . به‌روی هم دهقانان در دورهٔ سامانی وغزنوی وسلجوقی اشخاص متنفذ ، زمینداران بزرگ و مالکان ده بودند. آنان باغدار و در خراسان وماوراءالنهر حامل روایات قدیم و فرهنگ و داستانهای اسلاف به شمار میرفتند ، بنا بران مورخان و داستان پرداز ان مانند نویسنده گان خدا ینامه‌ها و شاهنامه‌ها روایات ، سخن و اخبار گذشته گان را از ایشان نقل میکردند . چنانکه مراجعهٔ ابو منصور محمد بن عبدالرزاق سپه سالار خراسان برای تدوین شاهنامهٔ منثور ، مراجعهٔ دقیقی و فردوسی برای منظوم ساختن گشتاسپ نامه و شاهنامه بــه غرض تدوین داستانها و روایات حماسی ، تاریخی و عشقی به دهقانان ، محقق بوده است . دهقانــان علاوه ازمسایل فرهنگی از رهگذر جمع آوری مالیات از مردم برای حکومات سامانی و غزنوی نیز ، نقش عمده داشتند ایشان درروستاهای خویش در قصر های مجلل حیات بسر میبردند و در املاك شخصی خود گماشته هایی داشتند . هرچند بعضی از مآخذ بدین نظر است که صاحبان اقطاع در دورهٔ غزنوی وجود نداشتند ، لیکن از روی مطالب جسته و گریخته یکه بعضی دیگر از مآخذ ارائه نموده

اند ؛ برمیآید که سیستم اقطاع در ین دوره نیز معمول بود ومقطع ها در پهلوی که خدایان از اشخاص متنفذ بودند. (۱)

درین دوره منازل ومحل بود و باش از نظر موقف طبقاتی مردم تفاوت داشت. هستهٔ مرکزی شهر را که دیوار ، برج وخندق داشت و نخستین آبادی شهر از زمان قدیم بود ، کهندژ می نامیدند و این کلمه در زبان عربی قهندز ضبط شده است. به مرورایام گرداگرد آن آبادی بزرگتری اعمار گردید که آنرا شارستان و به زبان عربی ربض میگفتند وما این تقسیم بندی را در اشعار بعضی از شاعران دورهٔ نخست غزنوی به وضاحت میتوانیم دید. آبادی دیگری که گرد اگرد شارستان ساخته شده بود ، روستا نامیده میشد که به عربی آنرا رستاق میگفتند. د رشهر های بزرگ عساکر مخصوص برای نگهداری قصرها و مراکز دیوانی مؤظف بودند که به آنها حرس میگفتند. نکته یکه قابل یاد آوری است ، اینست که راجع به کلمهٔ (ربض) وشارستان نظر مولفان همسان نیست. سعید نفیسی در کتاب محیط زندگی و احوال واشعار رودکی ، شارستان و ربض را یکسان میداند (۲) حال آنکه بعضی دگر این نظر را نمی پذیرند و به تاسی از نظر دستهٔ اخیرالذکر ، درشارستان (مرادف کلمه مدینهٔ عربی) که بخش قدیمی شهر را تشکیل میداد ، خانه های دهقانان واعیان اعمار شده بود واما ربض جای بود وباش مردم متوسط این دوره بوده است واین وضع به نحوی از انحا در ادبیات دورهٔ نخست غزنوی انعکاس یافته است ، چنانکه در قصیده یکه فرخی در مرگ محمود غزنوی

---

۱ - حسن انوری ، اصطلاحات دیوانی در دورهٔ غزنوی و سلجوقی ، تهران ، ۱۳۴۹ ، ص ۷۰ ؛ سعید نفیسی در پیرامون تاریخ بیهقی ، تهران ، ۱۳۴۲

۲ - سعید نفیسی ، احوال و اشعار رودکی ، تهران ، ۱۳۰۹

سروده، این اصطلاحات منعکس است. اصناف پیشه‌وران در رستهٔ معین از بازارها به‌معاملات خویش میپرداختند. بعضی از ین اصناف در قسمت کسب وکارشان تجویز هایی اتخاذ میکردند تا باشد که وضع درآمد آنان بهتر شود گاهی اینگونه تصامیم مورد بازرسی قرار میگرفت، چنانکه وقتی صنف نانوایان درغزنه میخواست قیمت نانرا بالا ببرد، سلطان محمود دستور داد که وکیل آنانرا به زیر پای پیلان بیفگنند. درین زمان مقامات شهری ومامووران دولتی از اعیان انتخاب میشدند. آنچه‌را که بارتولد با ارتباط به‌وضع یك باغ شخصی سلطان محمود دربلخ و ترتیب ضیافتی در آن بیان‌میدارد، نمایگرآنست که رئیس (شهردار) ودیگر مقامات شهری از اعیان انتخاب میشدند.

درین‌دوره مرکز زنده گی‌اجتماعی شهر، بازار، یاچند ین رستهٔ آن بود و مرکز بازار ها نقطهٔ تقاطع بازارهای اصلی راتشکیل میدادکه آنرا چارسو یا مربع میگفتند. دراطراف ونزدیك چارسو معاملات عمده فروشی در ابنیهٔ مخصوص بنام کاروانسرای صورت میگرفت کاروانسرایها در عین حال مهمانسرایهایی برای تجار تازه واردو تحویلخانهٔ اجناس عمده بود چون بردن پول از یك‌شهر، به‌شهر دیگر خالی‌از خطر نبود، بنا بران تجارمسایل‌دادوستد را باگرفتن سند از صراف انجام میدادند. چنانکه ناصر خسرو در سفرنامهٔ خویش به این موضوع شاره کرده است.(۱)

درین عصر تمام پیشه وران درکوچهٔ واحدزنده گی میکردند ودوکانهای ایشان درآن کوچه بود، مانند کوی ابریشم بافان، پشم بافان، رویگران، رنگ ریزان، اسلحه سازان، زرگران، کوزه گران، سراجان وامثال آنها. بادرنظر داشت مطالب فوق به تأسی از قول جغرافیه نویسان

---

۱ ابو معین ناصر خسرو، سفرنامه، برلین، ۱۳۴۱

مراکز زنده گی اجتماعی این دوران قرار ذیل است:

۱ـ شهرستان باکاخ وخانه های اعیان و ملاکان وامرا.

۲ـ مدارس، مساجد، و دیگر مؤسسات اسلامی.

۳ـ چارسو باکاروانسرا یها و معاملات بزرگ تجارتی.

٤ـ کوی پیشه وران واصنافیکه مورد بهره کشی قرار داشتند.

ازآنجاییکه درآن عصر رسم برده داری نیز مروج بود وبرده ازامتعهٔ تجارتی شمرده میشد، بدین سبب در شهر های مختلف بازار برده فروشی وجود داشت واز تجارت آن حکومت مالیه میگرفت. دراین بازار هاهر نوع برده به فروش میرسید از کارگر ساده تا صنعتگر ماهر وموسیقیدان ومطرب و آواز خوان ورامشگر ونیز غلامانیکه برای جنگیدن وامور جنگی خریداری میشدند. برده گان ازکشور های مختلف واز نژاد های گونا گون می بودند. مانند کشور های اروپایی ودشت های ترك نشین وهند وستان واز کرانه های غربی افریقا وامثال آن. عده یی ازغلامان کسانی بودند که درجنگ اسیر میشدند، چنانکه مختاری ازشاعران دورهٔ دوم غزنوی درقصیده یی بنام فتح نامهٔ علاوالدوله مسعود غزنوی گفته است که علاوالدوله ازهندوستان به اندازهٔ برده آورد که چون درغزنه زنجیرهای آنانرافرور یختند این زنجیر ها کوهی را تشکیل داد این تذکر نشان میدهد که درقرن چهارم هجری نیز چنین رسمی متداول بوده است. برده گان به کارهای مختلف گماشته میشدند عده یی ازانان در املاك مخصوصاً آبیاری مصنوعی وامورمتعلق به دهقانی مشغول بودند. باورود این غلامان در جامعه آنروز، وورود آنان در قصرهای امرأوسلاطین وبزرگان ومتنفذین وحتی در منازل گوینده گان آن عصر، تأثیر به خصوص درادبیات دری وارد شد یعنی چگونه گی مغازله و معاشقه باغلامان و کنیزان درادبیات دری

به وفرت منعکس شد، از وقتیکه شاعران بر اثر کثرت صله ها سلاطین و امرا و دیگر متنفذین صاحب مکنت و ثروت شدند و کنیزان و غلامان در خانه های آنان راه پیدا کردند و معاشقات شاعران با آنان آغاز یافت، اما معاشقات شاعران با آنان معاشقات مالك و مملوك بود وعشق شاعران با سوز و گداز همراه نبود بنا بر ان در سخنان آنان گیرنده گی اشعار عاشقانهٔ روزگار بعد دیده نمی شود.
در ینعصر وضع مذاهب و گروه های مذهبی نیز قابل توجه است و تاثیر این وضع در ادبیات دری منعکس شده است:

بدینترتیب اشعار گویندگان این دوره نما یانگر حوادث گوناگون اجتماعی بوده است . در شعر ایندوره انعکاس برخی از رسم و رواجهای معمول در آن روزگار نیز مشهور است . از قبیل چوگان بازی ، بازی نرد ، شطرنج بازی و نیز برگزاری و تجلیل جشنها ی باستانی از قبیل مهرگان ، سده ، نوروز ، بهمنجنه و امثال آن .

در مورد وضع اقتصادی این دوره باید خاطر نشان ساخت که اقتصاد درین دوره تاحد زیاد برمبنای اقتصاد زراعتی و روستایی استوار بود و رفع احتیاجات حکومتها های آنزمان مخصوصاً تنظیم امور نظامی و لشکر کشیها و تهیهٔ ضروریات آن از رهگذر عواید زراعتی وحصول مالیهٔ زمین صورت میگرفت در گذشته برخی از امرا دانسته بودند که عواید عمدهٔ مملکت از زمین به دست میامد و اگر حال و روزدهقانان تباه شود از میزان خیر وسعادت عامه و سرانجام عواید دولتی کاسته میشود، چنانکه این مطلب را مؤلف زین الاخبار در مورد عبدالله بن طاهر فوشنجی ذکر نموده است . (۱)

---

۱ ـ ابوسعید عبدالحی گردیزی ، زین الاخبار، به تصحیح پوهاند حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ، ۱۳۴۷

قسمتی از عواید مردم درین عصر از رهگذر رمه داری و تربیهٔ حیوانات بدست میآمد. همین قسم صنایع دستی یکی از عوامل تهیهٔ مخارج مردم بود. منسوجات نخی، پشمی و ابریشمی در اقتصاد اینزمان نیز نقش داشت با آنکه در خود کشور منسوجات مرغوب تولید میگردید، یک مقدار از منسوجات از جا های دیگر وارد میگردید که در اشعار مختلف دری انواع واقسام پارچه های معمول در آن روز گار نام برده شده است.

برخی از صنایع دیگر دستی از قبیل زرگری و مسگری وامثال آن نیز موجود بود و برای تهیهٔ زیور ها وظروف از معادن نقاط مختلف استفاده میشد. تا جاییکه مدارك در اختیار ماهست به تأسی از آنها میتوان ابراز داشت که معادن درین عهد به دولت متعلق بود و توسط کاشفینی که آن معادن را از دولت اجاره میگرفتند، استخراج میشد، دولت مالیاتی تا حدود مقدار استخراج شده را از آنها میگرفت.

پول مروج در آن عصر دینار و درهم بود فرمانروایان از طلا و نقره سکه ها یی به وزن ها و قطر های مختلف ضرب میزدند که ذکر این مسکوکات در اشعار گویندهگان این دوره و دوره های بعدی به وفرت آمده است.

ناگفته نباید گذاشت که ادبیات این دوره قسماً در خدمت سلطنت فیودالی و به مثابهٔ دستگاه ووسایل تبلیغاتی آن و نیز ممثل جلال و نفوذ اقشار وابسته به دربار سلطنتی بود. با آنهم نقش طبقات رنجبر به نحوی از انحأ در ادبیات این دوره انعکاس یافته است، در شعر مدحی از غلامان و کنیزکان وطرز برخورد با آنان تذکراتی درهالهٔ شرح زندگی حکمرانان وشاعران وجود دارد. یعنی هستند گویندهگانیکه از موقف و منافع زحمتکشان به نحوی از انحاء حمایت کرده اند و به نکوهش ظلم و ستم پرداخته اند و به تعمیم علم ودانش و کمک ودستیاری با مردم ترغیب کرده اند.

(۲) ویژه گیهای هنری، اشکال وموضوعات شعردری:

رابطهٔ شکل و موضوع در آثار ادبی واز جمله در شعر دری دورهٔ مورد مطالعهٔ ما از مسایل قابل توجه است. در واقع رابطهٔ آنها یك رابطه منطقی است بدینمعنی که وجود یکی مستلزم وجود دیگر است با آنهم اهمیت موضوع با مقایسه به شــکــل بیشتر میباشد چه موضوع مبین رویداد های اجتماعی و بیانگر احساس وعواطف است.

از آغاز ادبیات دری مخصوصاً اشکال وموضوعات شعری که آهسته آهسته از محدود بودن وساده گی برآمده وبه تنوع و توسیع گراییده است به عبارت دیگر از قرن سوم هجری به بعد شکل وموضوع اشعار دری دچار تغییرات شدو این تحول و تغییرات از پایان قرن سوم و یا از آغاز قرن چهارم به مرورایام بیشتر گردید.

هرچند دراین عصر زبان دری رو به توسعه بود لیکن این امر نتوانست مانع ترویج زبان وادبیات عربی در خراسان وماوراءالنهر شود. علاوه برآنکه تعدادی از گوینده گان به هردو زبان شعر میگفتند یك تعداد شاعرانی نیز وجود داشتند که صرف بسرودن شعر عربی اشتغال میورزیدند مانند علی بن محمد بستی ابوالحسن بن عیسی الکرخی و نظایر اینها که در سرودن شعر عربی شهرت نیز یاد داشتند. (۱) اشکال شعری که ازین دوره به ما رسیده، قصیده، دوبیتی، قطعه رباعی، مثنوی و اشعاری به گــونه غزل بــوده است ولی نمیتوان تمام خصوصیتهای غزل را برآن تطبیق کرد.

پیتزی pizzi در کتاب تاریخچه شعر ایران تمام شعرای قبل از فردوسی را پیرو سبك شعر عربی دانسته است. زیرا در همان قرنهای نخستین خراسان وماوراءالنهر

۱ـ ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمهٔ علی صالح پاشا، تهران؛ عبدالغنی میرزالف، ابو عبدالله رودکی، ستالین آباد ۱۹۵۸

که اولین گهوارهٔ ظهور شعر دری محسوب میشود. کانون شاعران عربی‌گوی نیز بود این حقیقت در کتاب یتیمة الدهر در مقالهٔ باربیه‌دومینار تحت عنوان (لوحهٔ ادبی خراسان و ماوراالنهر) (۱) نیز ذکر شده است.

درین دوره مراکز بزرگ شعر دری بلخ، بخارا، هرات، سمرقند، سیستان و مرو بود. در آن زمان در فارس و نواحی آن بیشتر به لهجه محلی شعر سروده میشد.

فزونی تعداد شاعران مخصوصاً آن عده یکه نام شان به ما رسیده و در جنگها و تذکره‌ها و فرهنگ‌ها و کتب ادبی نزدیک به این عهد مثلاً لباب الالباب، لغت فرس، چار مقاله، تاریخ سیستان، تاریخ بیهقی وغیره ثبت شده است زیاد میباشد.

مهارت گوینده‌گان و قدرت آنان درسرودن اشعار متین و بیان مضامین مختلف ازمسایل مهم و قابل توجه ست، چنانکه شاعران این عصر چون رودکی ابوشکور بلخی، شهید بلخی، دقیقی بلخی، کسایی و امثال آنان ازین حیث مثالهای برجسته به شمار میروند. علت این امر را علاوه براستعداد وروشنی ذهن شاعران باید طبیعی بودن زبان دری برای گوینده‌گان بدانیم یعنی آنها برای آموختن زبان دری و اطلاع از رموز آن، به تحصیل و ممارست بسیار کمتر حاجت داشتند و خلاف سخنورانی بودند که مانند شاعران قرن ششم درعراق، تبریز آذربایجان ودیگر نواحی برای اطلاع از دقایق زبان دری به مطالعه و دقت در دیوان های شاعران خراسان حاجت داشتند. (۲) چنانکه بهترین مثال درین مورد قطران تبریزی است که

۱ـ مجلهٔ آسیایی فرانسه، سال ۱۸۵۳، ص ۱۶۹ وسال ۱۸۵۴، ص ۲۹۱

۲ـ صفا، همان اثر ج ۱، ص ۳۶۰

از ناصر خسرو قبادیانی هنگام اقامتش در آن شهر مطالبی آموخت ناصر خسرو گوید: «در تبریز قطران نام شاعری را دیدم شعر نیکو میگفت اما زبان فارسی نیکو نمیدانست. پیش من آمد. دیوان منجیك و دقیقی بیاورد و پیش من بخواند وهر معنی که اورا مشکل بود ازمن پرسید باو گفتم وشرح آن بنوشت واشعار خود برمن خواند». (۱)

کثرت شعر درین زمان با آنکه نخستین دورهٔ انکشاف شعر وادب دری میباشد، ازمسایل قابل توجه است. عدد ابیاتی که به رودکی نسبت میدهند بسیار فراوان بوده است.

ازدیگر شاعران این عهد نیز اشعاری در تذکره ها یاد شده کهاز آنجمله مقداری برسبیل استشهاد در کتب مختلف نقل گردیده وبرخی هم به اشعار شاعران دیگر آمیخته ومقداری از بین رفته است. یکی ازعلل بزرگ مفقود شدن آثار شاعران دری گوی اینست که مراکز مهم شعر مانند خراسان وماوراءالنهر دچار مهاجمات پیاپی وغارت وتاراج و ویرانی شد وهزاران کتب ودیوان درین گیرودار ازمیان رفت که بدون شك بسیاری ازدیوانهای شاعران آن عهدهم درجزآن اشعار بود. عوفی که اندکی پیش ازحملهٔ تاتار درماوراءالنهر زندگی میکرد، گوید که دیوان رودکی به صد دفتر بر میآمد. چندی پیش از او رشیدی سمرقندی شاعر دربار خضر خان خاقان سمرقند عدد ابیات او را بعد از چند بار شمردن در یکی از قطعات خود معین کرد. (۲) ولی بعدازحمله چنگیزیان ازین دیوان جزآنچه درتذکره ها وکتب تاریخ نقل شده، باقی نمانده است. این پیش آمد را نیز میتوان برای

۱- ناصر خسرو، همان اثر، ص ۸

۲- شعر اورا بر شمردم سیزده ره صدهزار هم فزون آید اگر چنانکه باید بشمری

شاعران دیگر قرن چهارم و پنجم هجری تصور کرد. با آنهم اشعار این دوره از جهات گوناگون حایز ارزشهای فراوان است.

۱- ویژه گیهای هنری وچگونه گی سخن آرایی:

یکی از خصوصیت های شعر دری در دورهٔ سامانی تازه بودن مضامین وافکار درآنست. زیرا شاعران به موضوعات تازه سروکار داشتند. درچنین حال گوینده ناگزیر بود به ابتکار و ابداع دست زند وسخن نغزوتازه به دنیای ادب تقدیم نماید. همین تازه گی موضوعات ومطالب است که شاعر قادر به آوردن تشبیهات تازه و بدیع میشد. تحول اوزان شعری دراشعار دری اوایل قرن چهارم نسبت به قرن سوم اشکار است واین سیر تکاملی را در اشعار تمام شعرای قرن چهارم وآغاز قرن پنجم نیزمشاهده میکنیم. با این حال درین دوره اوزانی ازشعررامیبینیم که درادوار بعد متروك ماند. (۱)

یکی از علل بزرگ اینگونه وزنها درشعر دوره سامانی آن بوده است که درین روزگار گاهی اشعار با الحان موسیقی نیز همراه ساخته میشد. بیشتر اشعار غنایی ملحون که باضرب و آواز وآهنگ وساز خوانده میشد، در اوزان ثقیل سروده شده است، چنانکه وجود برخی از روایات این موضوع را تاحدی روشن میسازد وقول صاحب چهار مقاله ضمن شرح سر گذشت شاعر گرانمایهٔ زبان دری یعنی رودکی که بهموسیقی دسترسی داشته مؤید این حقیقت است. (۲) لهذا میتوان گفت که خواندن اشعار با نغمات موسیقی به هروزنی که باشد از ثقلت آن میکاهد. به هرحال چیزیکه مسلم است اینست که شاعران زبان دری در اوزان عربی تصرفاتی کردند و بر آن اوزانی افزودند واین امر به تاسی

---

۱ - ذبیح‌الله صفا، همان اثر، ج۱، ص ۳۶۲

۲ - احمد بن عمر نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، به کوشش محمد قزوینی، برلین، ۱۳۲۵، ص۳۷

از خصوصیات شعر دری بوجود آمده است . انواع مختلف صنایع شعری با استادی تمام در شعر اکثر شاعران این دوره به کار رفته است.

تشبیهات دراشعار این دوره دلنشین وتازه است. واقعاً شاعران درانواع تشبیهات اعم از محسوس و خیالی دست قوی داشته اند ، منتهی کوشش آنها بیشتر به آوردن تشبیهات حسی بوده است زیرا عده یی ازشاعران این دوره مخصوصاً شاعران درباری که درخدمت سلطنت فیودال بودندزنده گی آرام وحیات پر تجمل داشته اند. همین علت پای فکر آنهارا از رفتن بدیار وهم برای پیداکردن شاهد مقصود تاحدی باز میداشته است وشاعران به مظاهرعینی زنده گی که به دسترس آنان بوده توسل ورزیده اند. قدرت هنرآفرینی و سخن آرایی گوینده گان دری علوهنری وبا آوردن تشبیهات و دیگر صناعات شعری تبارز یافته است . شواهد ذیل را از نظر میگذرانیم .

یکو گل دورنگ رانگه کن   درست به زیر عقیق ساده
یا عاشق ومعشوق روز خلوت   رخساره به رخساره بر نهاده
(منجیك ترمذی)

ساقیا مرمرا ازآن بمی ده   که غم من بدو گماردە شد
از قنینه برفت چون می نو   در پیاله می چهاردە شد
(ابوشکور)

شاخ بید سبز گشته روز باد   چون یکی مست نوان سرنگون
لاله برگ لعل بنگر بامداد   چون سر شمشیر آلوده بخون
(عمارهٔ مروزی)

نبید یکه نشناسی از آفتاب   چو با آفتابش کنی مقترن
چنان تا بدازجام گویی که هست   عقیق یمن درسهیل یمن
(رونقی بخارایی)

مثال چشم آدم شد مگر ابر — دلیل لطف عیسی شد مگر باد
که هر بار بد هردم در چمن ابر — که جان افزود خوش اندر شجر باد

(رابعه بلخی)

بخندد لاله بر صحرا بسان چهره لیلی — بگریدا بر بر گردون بسان دیده مجنون

(رودکی)

ابر همی گرید چون عاشقان — باغ همی خندد معشوق وار
رعد همی نالد مانند من — چونکه بنالم به سحر گاه زار

(شهید بلخی)

به هوا درنگر که لشکر برف — چون کند اندروهمی پرواز
راست همچون کبوتران سفید — راه گم کرده گان زهیبت باز

(آغاجی)

جعد بر سیمین بنا گوشش گویی که مگر — لشکر زنگ همی غارت بغداد کند
وآن سیه زلف به آن عارض گویی که مگر — بر پر زاغ کسی آتشی را باد کند

(ولوالجی)

در شعر این دوره غیر از تشبیه صناعات ادبی دیگر از قبیل: تضاد، تجاهل — عارف، تاکید المدح بما یشبه الذم، لف و نشر، تمثیل و غیره دیده میشود.
اینك از هر کدام مثالی می آوریم:

تضاد:

این جهان پاك خواب کردار است — آن شناسد که دلش بیدار است
نیکی او به جایگاه بد است — شادی او بجای تیمار است
چه نشینی بدین جهان هموار — که همه کار اونه هموار است
کنش اونه خوب و چهرش خوب — زشت کرد ار و خوب دیدار است

(رودکی)

تجاهل عارف :

سرو است آن یا بالا ماهست آن یا روی زلفست آن یا چوگان خالست یا آن گوی

(رودکی)

تاکید المدح بما یشبه الذم :

به زلف کژ ولیکن به قد و بالا راست به تن درست ولیکن به چشمکان بیمار

(رودکی)

لف و نشر :

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت

سه پیراهن سلب بوده است یوسف را به عمر اندر

یکی از کید شد پرخون دوم شد چاک ز تهمت

سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

رخم ماند بدان اول دلم ماند بدان ثانی

نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر

(رودکی)

تمثیل :

توسنی کردم ندانستم همی کز کشیدن تنگ تر گردد کمند

(رابعه بلخی)

وصف :

وصف از نظر توسعه و اشتمالی که بر بیشتر فنون سخن دارد، از اهمیت و ارج عظیم برخوردار است . وصف عبارت از نقاشی و تابلو سازی اعم از اینکه شاعر به مجسم ساختن مشهودات طبیعی وجسمانی مانند توصیف مناظر مختلف طبیعت و مجالس بزم و یا جمال معشوق بپردازد و یا حالات روحانی و تأثیرات

نفسانی خودرا مانند عشق، محبت و نفرت و کین وغیره تصویر نماید . اهمیت وصف درادب دری بیشتر از ین جهت است که با طبع وذوق واحساس شخصی شاعرارتباط دارد . دراشعاروصفی بیشتر ازهرچیزاز تشبیه استفاده به‌عمل‌میاید . شاعران دوره مورد مطالعهٔ ما مانند سایر موضوعات دروصف نیز اشعار دلنشین دارند . یکی ازامتیازاتی که مخصوصاً دردورهٔ سامانی نسبت به‌دوره های بعدمحسوس است اینست که درآن‌عهدوصفها آمیخته با اغراق و تخیلات غیرطبیعی وسایر تکلفات وتصنعات ابی نیست .

در قسمتی از ین توصیفهاشاعر دری گوی بالهام از طبیعت به ایجاد سخن پرداخته است . اشعار ذیل شواهدیست در آن باب :

از رابعهٔ بلخی در وصف باغ وبهار :

زبس گل که‌در باغ‌مأوی‌گرفت　　چمن رنگ ارژنگ‌مانی گرفت

از ابویحیی طاهربن فضل دروصف نرگس :

آن گلی کش ساق از مینای سبز　　بر سرش سیم و زر آمیخته
ناخن حور است گویی کرد کرد　　دیدهٔ باز از میانش آنگیخته

ازآغاجی در وصف برف :

به هوا در نگر که لشکر برف　　چون کند اندر روهمی پرواز
راست همچون کبوتران سپید　　راه گم کرده گان زهیب باز

از ابویحیی طاهر بن فضل در وصف قوس قزح :

وان جام می‌اندر کف اوهمچو ستاره　　ناخورده یکی‌جام ودیگر داده‌دمادم
وان میغ جنوبی چو یکی مطرف‌خور بود　　دامن به‌زمین برزده همچون‌شب ادهم
بر بسته‌هواچون کمری قزس‌قزح را　　از اخضرو ازاحمر ازابیض و معلم
گویی که‌دوسه پیرهن است‌ازدوسه گونه　　وزدامن هریك‌زدگر پاره گکی کم

از رودکی در وصف اسپ :

ضیغمی نسل پذیرفته ز دیو — آهوی نام نهاده یکران (۱)

آفتابی که زچابک قدمی — برسر ذره نماید جولان (۲)

از دقیقی در وصف معشوق :

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند — سپیدروز به پاکی رخان تو ماند

عقیق را چو بسایند نیک سوده گران — گر آبدار بود بالبان تو ماند

دو چشم آهو و دو نرگس شگفته به بار — درست و راست بدان چشمکان تو ماند

کمان بابلیان دیدم و طرازی تیر — که بر کشیده بود با بروان تو ماند

ترا به سرو بن بالا قیاس نتوان کرد — که سرو را قد و بالا بدان تو ماند (۳)

از دقیقی در وصف بهار و طبیعت :

برافگند ای صنم ابر بهشتی — زمین را خلعت اردی بهشتی

بهشت عدن را گلزار ماند — درخت آراسته حور بهشتی

زمین بر سان خون آلوده دیبا — هوا بر سان نیل اندوده وشتی

جهان طاوس گونه شد به دیدار — به جای نرمی و جای درشتی

بدان ماند که گوی از می و مشک — مثال دوست بر صحرا نبشتی

ز گل بوی گلاب آید بدانسان — که پنداری گل اندر گل سرشتی (٤)

۱- یکران به فتح اول مرکب از یک و ران ریشه راندن اسپی که بیک پویه و تاخت راه بپیماید .

۲- سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ۱۰۱۹

۳ - ذبیح الله صفا، همان اثر، ج ۱ ص ۴۱۷

۴- ذبیح الله صفا ، همان اثر، ص ۴۱۸

۲- اشکال شعری

الف) قصیده : به قول بعضی از نویسنده گان و گوینده گان زبان دری ، قصیده را به تقلید از شعر عربی رایج ساخته اند. (۱) به هر روی هم در زبان دری از قرن سوم هجری قصیده سرایی آغاز یافت . محمد بن وصیف سگزی تا جاییکه مدارک در دست هست ظاهراً برای نخستین بار قصیده یی در مدح یعقوب بن لیث سرود (۲) شاعران دورهٔ سامانی به خصوص رودکی، دقیقی و کسایی قصاید غرا سروده اند. چنانکه قصیدهٔ « مادر می » و قصیده « شکایت از پیری » وی از امهاتی قصاید زبان دری است . چند قصیدهٔ باقیمانده از دورهٔ سامانی به مثابه تهداب قصیده سرایی در ادبیات دری ارزش قابل توجه دارد .

درحقیقت رودکی اولین شاعری است که قصاید کامل را با تغزل ومدح ودعائیه ایجاد کرد و دیگران درین باب پیرو اویند. درقرن پنجم هجری با فرخی وعنصری وعسجدی ومنوچهری قصیده سرایی رونق زیاد پیدا کرد و تعداد زیادی شاعران قصیده سرای در خدمت سلطنت فیودالی غزنویان گمارده شدند .

ب) رباعی : در مورد پیدایش این شکل شعری دولتشاه سمرقندی و شمس قیس رازی اقوال مختلفی اظهار نموده اند. اگر قول دولتشاه درست باشد، این شکل شعری در عهد صفاریان به وجود آمد و شاعران عهد سامانی و غزنوی نیز قسمتی از اشعار خویش را در قالب آن ریختند. از شهید بلخی، رودکی وطاهر بن فضل ، رباعیهای زیبا نقل شده است . به قول صاحب تاریخ

---

۱ شبلی نعمانی ،شعرالعجم ، ترجمهٔ سید محمدتقی فخرداعی گیلانی ، تهران، ۱۳۳۵، ج ۵

۲-تاریخ سیستان ، ص ص ۲۰۹-۲۱۰

سیستان صانع بلخی یکی دیگر از شاعران این عهد دارای رباعیاتی نیز بوده است. (۱)

ج) دوبیتی: از انواع قدیم شعردری است. به‌اساس قراین میتوان چنین حدس زد که دوبیتی مخصوصاً وزن کوتاه ودلنشین وپرهیجان آن نمودار وبازمانده وزن اشعار هجایی پیش ازاسلام افغانستان است که دردورهٔ اسلامی تعدیل و اصلاح شده و وزن عروضی بر آن تطبیق گردیده است. از این شکل در قرن چهارم هجری نیز اثری هست، چنانکه در میان اشعار بازماندهٔ شهید بلخی این دوبیتی زیبارا میتوان به‌حیث شاهد تذکرداد:

اگرغم راچو آتش دود بودی　　جهان تاریك بودی جاودانه
درین‌عالم سراسر گر بگردی　　خردمندی نیابی شادمانه

(د) مثنوی: درادبیات دری مثنوی برای بیان موضوعات مفصل چون داستانهای حماسی وتاریخی وعشقی واخلاقی ونظایرآن گزیده‌شده است. در قرن چهارم وپنجم هجری‌مثنویهایی به وجود آمد. چنانکه رودکی کلیله ودمنه رابه شعرآورد. دقیق بلخی گشتاسپنامه رانظم کرد. ابوشکورآفرینامه راسرودو فردوسی شاهنامه راپی افگند وعنصری وامق و عذرا ومثنویهای دیگرخود را انشادکرد.

ازمثنوی های دورهٔ سامانی به‌جزاز گشتاسپنامه دقیقی بیت‌های پراگنده درتذکره‌ها ولغت نامه هاچون لباب‌الالباب، لغت فرس و کتب ادبی چون المعجم وترجمان البلاغه وغیره ثبت شده است که میتوانند شاهدی برای نهضت مثنوی سرایی درعهد سامانی باشد.

۱ـهمان‌اثر، ص۳۲۴.

مثنوی های این دوره در اوزان مختلف سروده شده است، مانند این مثنوی ابوالمؤید بلخی:

دلیری که ترسد ز پیکار شیر　　　زن زاج خوانش نه مرد دلیر

یا این مثنوی ابو شکور:

بیامد فیلسوف سخت شیوا　　　که باشد در سخن گفتن توانا

یا این مثنوی رودکی:

هر که نا موخت از گذشت روز گار　　　نیز ناموزد زهیچ آموز گار

یا مثنویهای دیگر این شاعر به اوزان جداگانه که هر کدام نمودار قوت ادبی میباشد. علاوه بر اینها محمدجعفر محجوب یك تعداد ابیات پراگنده دیگر را از شاعران چون شهید، ابوالمثل بخارایی، ابولحسن آغاجی، ابوعبدالله فرالاوی، ابوشعیب هروی وغیره بنام مثنوی جمع کرده است (۱) که میتوان از آن معلومات بیشتر به دست آورد.

ه) غزل: سابقهٔ غزل را باید در مقدمه های قصاید یکه گویندگان ما بعد از اسلام سروده اند، جستجو کرد. غزل آنهم بدین مفهومی که امروز مبادر به ذهن ها میگردد، در آغاز ادبیات دری وجود نداشت. غزل در آغاز ادبیات دری تا قرن چهارم ساده ترین صورت داشت وبه ساده ترین صورت اشعار غنایی و ابتدایی ترین ابیاتیکه با آواز همراه بود خوانده میشد، اطلاق میگردید. آنچه که مسلم است اینست که غزلی را که در قرن چهارم هجری با سازو آواز میخواندند همانند غزلهای دوره های ادبی بعدی با شرایط خاص غزل نبوده است. چنانکه درمجموعهٔ اشعار آن دوره و در میان اشعار متعددی که از قرن چهارم و پنجم هجری بجا مانده است، بیش از یك تعداد

۱- محمدجعفر محجوب، سبك خراسانی درشعرفارسی تهران، ۱۳۵۰، ص ص ۱۰۰-۱۰۵

کم ابیات که نمود ازغزل باشد آنهم در اوزان سنگین با ترکیبات سنگین که مخصوص قصیده میباشد، نخواهیم دید . (۱)

از عهد سامانی یك تعداد اشعاری داریم که به مفهوم غزل نزدیك میباشد. شاید اینگونه اشعار را بتوان مقدمهٔ ایجاد غزل از رهگذر تغییر تغزل قصاید پنداشت . عده یی از قصیده سرایان قدیم این تغزلات ومطلعهای قصاید خویشرا در مخلص یا قسمت دیگر قصاید به نام غزل خوانده اند.

گاهی مراد ازغزل درعرف شاعران زبان دری اشعار غنایی ملحون یعنی از جنس سرود و تصنیف است که با ضرب آهنگ و ساز و آواز خوانده میشد . همین نوع غزل است که به اصطلاح قول و آواز خوانی تردیف شده است . شمس قیس رازی مینویسد :

«... عادت چنان رفته است که هرچه از ابیاتیکه براوزان تازی سازند آنرا قول وهر چه برمقطعات عشقی باشد آنرا غزل خوانند .....»(۲)

به نحویکه ذکر کردیم درقرن چهارم هجری غزل وجود داشت اماغزل های این عهد با غزل های دوره های بعدی از لحاظ وزن و ارتباط و عدم ارتباط معنای ابیات و ثقلت و خفت کلمات وغیره فرق بارزدارد .

استاد مسلم غزل در قرن چهارم هجری رودکی است وی علاوه بر طبع شعر از موسیقی نیز بهره داشت و به نیروی این دو قوه در ساختن غزل چندان ماهر بود که یگانهٔ عصر خود به شمار میرفت. ازشاعران دیگر این دوره شهید بلخی ،رابعه بلخی،ودقیقی بلخی وما نند اینها نیز غزلهای دل انگیز مانده است. قدرت رودکی درغزل

---

۱ ــ اسدالله خاوری و دیگران،سه گفتار در زمینه ادب و تاریخ ایران از انتشارات دانشگاه پهلوی شیراز،سال ۱۳۴۸،ص ۵۴ ــ ۵۶

۲ــ شمس قیس رازی ، المعجم ، ص ۸۵

به‌درجه‌یی بوده است که‌عنصری با همهٔ دقت خیال ومضمون آفرینی غزل‌های اوراستوده وخویش را از ساختن نظیر آنها عاجز دانسته‌است‌طوریکه‌گوید:

غزل رودکی وار نیکو بود　　غزلهای‌من‌رودکی‌وار نیست
اگرچه‌بکوشم به باریك‌وهم　　بدین پرده‌اندرمرا بار نیست

لطف‌غزل شهید ورقت احساسات او به‌حدی بود که فرخی سیستانی با همه شیرین بیانی ودل انگیزی غزلهای وی را بسیار عالی ارزیابی‌کرده است:

ازدلارامی‌ونغزی‌چون‌غزلهای‌شهید　　وزدلاویزی‌وخوبی چون ترانهٔ بوطلب

درقصیدهٔ‌دیگر گوید:

دایم‌از مطربان‌خویش به بزم　　غزل شاعران خویش طلب
شاعرانت چوررودکی وشهید　　مطربانت چوسرکش‌وسرکب (۱)

اکنون اشعار چند از شاعران‌غزل‌سرای قرن چهارم هجری رانقل می‌کنم تا کیفیت غزلهای آن عهد اشکار شود:

ازدقیقی:

در افگنده‌ای صنم ابربهشتی　　زمین راخلعت اردی بهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند　　درخت‌آراسته حوربهشتی ...
زگل بوی گلاب آید بدانسان　　که‌پنداری گل‌اندر گل‌سرشتی

ازشهید:

مرا به‌جان‌توسوگند وصعب‌سوگندی　　که هرگز ازتونگردم نه‌بشنوم پندی
دهند پندم ومن هیچ پندنپذیرم　　که پندسودندارد بجای سوگندی
شنیده‌ام که‌بهشت آنکسی تواند یافت　　که‌آرزو برساند به آرزومندی

ازرابعهٔ بلخی:

زبس‌گل که‌در باغ‌مأوی گرفت　　چمن‌رنگ ارژنگ مانی گرفت
مگرچشم‌مجنون به‌ابراندراست　　که‌گل‌رنگ‌رخسار لیلی گرفت...

---

۱ ـ سرکش و سرکب :دوخنیاگر عهد ساسانی .

از ابو طاهر طیب بن محمد خسروانی :

شب وصل تو چون بادبی وصال بود — شب فراق تو گویی هزار سال بود
شب دراز و غمان دراز و جنگ دراز — در ین سه کار بگو تا مرا چه حال بود
بسا شبا که فراق تورا ندیم شوم — امید آنکه مگر با توام وصال بود
خیال تو همه شبز ی من آیدای عجبی — روان من همه شب خادم خیال بود

و) قطعه : در قرن چهارم و پنجم هجری رویهمرفته به قطعاتی برمیخوریم که ممکن است بعضی از آنها جدا شده از قصاید و یا بعضاً مستقل بوده باشد و به این اساس شمار قطعات این عهد فراوان و در موضوعات مختلف است یعنی موضوعات عشقی ، پندو اندرز ونظایر آن .

۳- موضوعات شعری :

الف) مدح : یکی از قدیمترین موضوعات درشعر دری مدح است . ازشاعران دورهٔ سامانی که به مرکزادبی دربار راه داشته ومدیحه گفته اند، عبارت ازابوالمؤید بلخی ، ابوالحسن شهید بلخی ، رودکی سمرقندی ، دقیقی بلخی وغیره .سلاطین و امرای سامانی و غزنوی وامثال آنها شعررا به حیث وسیلهٔ تبلیغ مقام وشکوه خویش درخدمت دستگاه سلطنت قرارداده بودند چند انکه مدایح شعرای عهد غزنوی وسلجوقی آیینهٔ خود خواهی وستمگری سلطنت فیودالی وافراد وابسته به آن است. البته بیرون ازحلقهٔ دربار سلطنتی شاعران برازنده یی وجود داشتند که درکار قصیده سرایی استادمسلم به شمار میرفتند. گاهی شاعران درضمن قصاید مدحی به ذکر اندرزهایی نیز میپرداختند که ممدوح ازآن به خشم میآمدودست ازبخشیدن به آنان بازمیگرفت (۱)

۱- پوران‌شجیعی، منظومه های درباری،، ایران چاپ اصفهان ، ۱۳۴۹ ، ص۹۷

ب) رثا:

بر اشعاری اطلاق مشیود که بر ماتم گذشته گان و تعزیت خویشاوندان و یاران واظهار تأسف و تألم برمرگ عزیزان وفضایل ومکارم آنها سروده میشود. رثا دردورهٔ سامانی وارد شعردری شدوسپس انکشاف نمود.

درزبان دری رودکی نخستین گوینده یی است که ازاو اشعاری در رثا به یادگار مانده است. ازمراثی وی اشعاری با تغییراتی به نام سنایی نیز ثبت شده است. ازرودکی شعری مانده است در رثای ابوالحسن مرادی:

مرد مرادی نه همانا که مرد — مرگ چنان خواجه نه کاریست خرد
جان گرامی به پدر بازداد — کالبد تیره به مادر سپرد
کاه نبد او که به بادی پرید — آب نه بد او که به سرما فسرد
شانه نبد او که به مویی شکست — دانه نه بد او که زمینش فشرد
گنج زری بود درین خاکدان — که دو جهان را به جوی میشمرد [1]

ونیزشعردیگر او در مرثیهٔ شهید:

کاروان شهید رفت ازپیش — وآن ما رفته گیر و میاندیش
ازشمار دو چشم یکتن کم — وز شمار خرد هزاران بیش

از شاعران معاصررودکی کسی که مرثیه سروده، ابوالعباس فضل بن عباس ربنجنی است که شعراو درحقیقت مجموعی از تعزیت و تهنیت است. وی درتعزیت نصربن احمد سامانی وتهنیت فرزند وجانشین او نوع شعری سروده که سه بیت ازمرثیهٔ اودرتاریخ بیهقی آمده است.

ازشاعران دیگر دورهٔ سامانی ابومنصور عمارهٔ مروزی است که دراواخر این عهد واوایل عصر غزنویان میزیست. مرثیه یی دارد وشعر او در رثای

ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح سامانی معروف به منتصر آخرین حکمروای دودمان سامانی است.

ج) فلسفه: در قرن چهارم و پنجم هجری دقت و تأمل به فلسفه و مسایل عقلی به درجه یی بود که حتی شاعران گاه گاه در اشعار خویش به موضوعات فلسفی تماس گرفته و به نحوی آنرا در قالب شعر آورده اند. از شاعران این عصر ابو شکور بلخی اندیشه سقراط فیلسوف یونان را بدین سان در شعر آورد:

تا بدانجا رسید دانش من   که بدانم همی که نادانم

رودکی به مقتضای جریان فلسفی و فکری زمان خود تشکیل وجود انسان را از اثر اختلاط عناصر چهارگانهٔ آب، آتش، بادو خاك میداند. شاعر در قصیدهٔ معروف «مادرمی» که یکی از یادگارهای پرارج دورهٔ پیروی است گوید: «خلق زخاك وز آب و آتش و بادند...» رودکی در ایضاح این مسالهٔ باعقیدهٔ فلسفی عصر خویش هم آواز است. چنانکه ابوعلی سینای بلخی در کتاب اشارات و تنبیهات برآنست که اجسام از ترکیب عناصر چهارگانه به وجود آمده است در حقیقت مسالهٔ ترکیب اجسام از عناصر چهارگانه خاصهٔ طرز تفکر آریانای باستانی یا خراسان دورهٔ اسلامی نیست، بلکه این نظر را در ادوار پیش از میلاد مسیح نزد مصریان و یونانیان میتوان سراغ کرد. مخصوصاً تعلیمات فیلسوف یونان باستان انباذ قلس (۴۳۰ — ۴۹۰ ق.م.) با نظر ذکر شده همانند است. از آنجاییکه در اشعار رودکی، شهید و بعضی دیگر از گویندگان این دوره نیز مطالب حکمی را میتوان سراغ کرد، پس فهمیدن قسمتی از اشعار آنان بدون فهمیدن اطلاعات حکمی زمان قدیم دشوار میباشد. باید خاطر نشان ساخت که به طور کلی، مقصود از فلسفه در مبحث ادبیات آن رشته از علوم و فنونی نیست که در منطق اهل علم و تقسیم بندی

علوم به عنوان فلسفه‌شناخته‌شده است. چه اگر گوینده یی اینگونه مطالب را به نظم درآورد در حقیقت شعر نگفته، بلکه در بحث یك مطلب علمی و یا نظری به جای نثر از نظم استفاده کرده است. مقصود از فلسفه آن رشته از موضوعات است که به‌عنوان مسایل مغلق و قابل تحلیل و تجسس، به فکر شخص متفکر و تیز هوش و کنجکاو خطور میکند و ذهن او را مدتی به‌خود مشغول میدارد و آنگاه آنرا در یك پیرایهٔ ادبی به‌صورت نظم تصویر میکند. به‌صورت عمومی دقت و تأمل عمیق و باز جویانه در مسایل گوناگون حیات و آفرینش و شعی در کشف رموز و دقایق اشیا، شعر فلسفی را در زبان دری بار آورده است. مسایل اخلاقی که خود بخشی از فلسفه شناخته میشده نیز در شعر این دوره به ملاحظه میرسد علاوه بر آن چگونه گی موضوعات سکون و حرکت نو و کهنه و امثال آن در شعر این عهد تحلیل شده است و در دوره های بعدی تأثیر آن در اشعار گوینده گان عمیق تر گردیده است برای نشاندادن موضوع سکون و حرکت در شعر دوره سامانی شعر ذیل از رودکی را که قسمتی از قصیده شکایت از پیری وی است در نظر میگیریم

آنجا که گوید:

جهان همیشه چو چشمیست گرد و گردانست
همیشه تا بود آیین گرد گردان بود

همانکه درمان باشد به جای درد شود
و باز درد همان کز نخست درمان بود

کهن کند به زمانی همان کجا نو بود
و نو کند به‌زمانی همانکه خلقان بود

بسا شکسته بیابان کـه باغ خرم بود
و باغ خرم گشت آن کجا بیابان بود

در ین شعر رودکی سکون را نفی میکند و به حرکت که متضمن تکامل جهان است علاقه میگیرد به نظر او حرکت و تکامل ، هستی وزنده گی را معنا میدهد. او معتقد است که قانون حرکت در جهان جنبهٔ عملی همیشگی دارد وهر حادثه جهانی از یك شکل به شکل دیگر عوض میشودو به سوی تکامل پیش میرود، مثلاً درمان به جای دردو نو به جای کهنه و باغ خرم به جای بیابان خراب درمیاید. این نوع بینش فلسفی که دیالکتیك خوانده میشود در روز گار رودکی به طرز کلاسیك آن مورد نظر دانشمندان وشاعران قرار گرفته است. میتوان تذکرداد که دانشمندان ریشهٔ چنین بینش فلسفی را به یونان باستان منسوب میدارند، چنانکه در آن دیار برای نخستین بار بعضی از فلاسفهٔ مکتب ملیت نظیر تالس وهر اکلیت برای تحلیل حوادث جهان به آنگونه طرز بینش فلسفی توسل جسته بودندوسپس هیگل آنرا به طرز دیگر بکار برد وبلا خره بنیان گذاران فلسفهٔ علمی آنرا به مثابهٔ یك اسلوب قانونمند برای ایضاح و تشریح چگونه گی حوادث جهان وجامعه به طرز نوین بکار بستند. نظر فلاسفه مکتب ملیت با تعالیم ارسطو ودیگران از راه مکتب اسکندریه دردورهٔ عباسی درنتیجهٔ ترجمهٔ علوم که در آن مورد کوشش برامکه بلخی سخت محسوس بود، به فرهنگ خراسان وارد شده ورودکی در جریان فلسفی عصر خویش از آن متأثر گردیدو آنرا درشعر خویش انعکاس داد.

(و) خمریه:

خمریات بر اشعاری اطلاق میشود که شاعر در آن ازموضوعات مانند می، ساقی ساغروغیره سخن میرانند. این موضوع از قرن چهارم هجری درشعر دری راه یافت. تا اوسط قرن پنجم هجری هر جا که سخن از می‌ومیگساری میرفت مقصود شاعر همان عصارهٔ انگور ویا به عبارت دیگر شراب اصلی میبود ولی بعد ازانکه تصوف درادب دری تأثیر کرد ومبالغه واغراق در آن روبه افزایش گذاشت، اصطلاح خمرومیگساری معنای اول خویش را تا اندازه یی ازدست داد وبه‌طور مجازی به کار رفت. وقتیکه از اشعار خمری سخن بمیان میاوریم نباید این موضوع را باساقی نامه توأم نماییم . زیرا

ساقی نامه در ادبیات دری در ادوار بعد از عهد سامانی عنوان مستقل پیدا کرد. در میان شاعران دورهٔ سامانی رودکی، ابوشکور بلخی، آغاجی، بشار مرغزی و رونقی بخارایی اشعار خمری سرودند. لیکن اشعار خمری رودکی نسبت به اشعار دیگران امتیاز خاص دارد، قصیدهٔ مادر می رودکی به اندازهٔ لطیف و گیرا است که در طول یکهزار سال مقام خویش را حفظ کرده است. قصیده خمری رودکی به مطلع ذیل:

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی
ویا چون برکشیده تیغ پیش آفتابستی

مورد استقبال بعضی از شعرای دوره های بعد قرار گرفته است.

قصیده معروف بشار مرغزی به این مطلع

رز را خدای از قبل شادی آفرید
شادی و خرمی همه از رز شود پدید

در کمال زیبایی سروده شده و در حقیقت قدیمترین چکامه دری است که در آن انگورچیدن و شراب ساختن با لطف تمام توصیف گردیده است و احتمال دارد الهام بخش منوچهری در سرودن مسمطات خمری وی بوده باشد.

ه) هجو:

عبارت از ذکر قبایح و نفی مکارم و فضایل از شخصی یا چیزی است. بعضی از شاعران دورهٔ سامانی زبان به هجو گشوده اند، چنانکه رودکی، شهید، ابوالحسن، آغاجی، معروفی بلخی در این موضوع اشعاری دارند که در برخی از لغت نامه ها (۱) و کتب ادبی در ذیل نام هر یکی ازین شاعران و یا بنا به مناسبتی اشعار شان نقل شده است. پاره یی از اشعار هجوی مبتنی بر حوادث اجتماعی بوجود آمده و بدان سبب حایز اهمیت فراوان است.

و) شکوی:

این موضوع بر اشعاری اطلاق میشود که شاعر در قبال ناملایمات زنده گی، ظلم و استبداد و محرومیتهای وارده بسراید و حاکی از رنج واندوه و یأس

---

(۱) ابونصرعلی اسدی، لغت فرس، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶

ناکامی و تیره روزی گوینده آن باشد . در ادبیات دری در بسیاری از اشعار شکوی آمیز شکایت از روزگار و فلک و زمانه و غم و رنج و غیره شده است. اما در بعضی از اشعار دیگر حوادث طوری بیان شده که با تحلیل اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آن عصر میتوان علل شکوی را دریافت و یقین حاصل کرد که عامل بدبختی و تیره روزی شاعر شکوی گر تهی دست و طبقهٔ زحمتکش معاصرش، جز نیروی ستمگر و طبقات استثمارگر کسی دیگر نبوده است . از جملهٔ شاعران دورهٔ سامانی که از دست غم نالند و شکایت دارد. یکی هم شهید بلخی است و عامل این ناله او در واقع جریان حوادث اجتماعی قرن چهارم هجری و شرایط مسلط نظام فیودالی و ما قبل فیودالی زمان قبل او بوده است؛ چنانکه گوید:

اگر غم را چو آتش دود بودی　　جهان تاریک بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گر بگردی　　خرد مندی نیابی شاد مانه

همین شکوه و شکایت را در اشعار بعضی دیگر از شاعران قرن چهارم هجری میتوان سراغ کرد مخصوصاً در اشعار گوینده گانیکه قریحه طبع و قادشان در خدمت ستایش و ابسته گان دربار سلطنت فیودالی آن روزگار گمارده نشده بود و پیوسته به دستیابی علل حوادث و با ارتباط به آن به شرح احوال جامعهٔ آن روزگار میپرداختند و نیز در شعر بعضی از گوینده گان انعکاس یافته است. که آنان به اساس کدام عاملی از اریکه قدرت و جلال بزیر افتیده و از صحنه اقتدار به دور شده بودند. چنانکه مصعبی نیز شکوائیه یی دارد . او این شعر را شاید بعد از معزول شدنش از وزارت و حصول رنج و اندوه از این رهگذر سروده باشد. بنا بر آن حوادث سیاسی و اجتماعی عصر در این مورد بی تاثیر نبوده است:

جهانا همانا فسوسی و بازی　　که با کس نسازی و بر کس نپایی

ز) حماسه:

یکی از موضوعات مهمی که در تاریخ ادبیات دری سابقه بسیار طولانی دارد، موضوع حماسه وایجاد حماسه های ملی است. درادبیات اوستایی تعدادی از قهرمانان و پهلوانان از قبیل: آرش، زریر، فرشیدورد، فریدون پسر آبتین، منوچهر، نوزر، طوس، گستهم، کیقباد، کیکاوس، سیاوش، کیخسرو، اسفندیار، بستورو امثال آنان، ذکر شده است اما ازیك پهلوان نامی دیگر داستانهای حماسی ما یعنی رستم در اوستا ذکری نیست، محققانیکه در بارهٔ علل این موضوع تحقیق کرده، یکی هم عدم گرایش رستم به کیش زردشتی را ذکر نموده اند. بنا بران مدونین کتاب اوستا به همین منظور نام رستم را از آن کتاب حذف کرده اند ولی نام او و پهلوانان دیگر در آثار پهلوانیك یعنی پهلوی اشکانی ودر آثار پارسیک یعنی پهلوی ساسانی آمده است. حتی در ترجمه های عربی(۱) روایات حماسی آریانای باستانی وشاهنامه های منظوم و منثورو کتب قصص وتواریخ دری نام آنها ذکر شده است.

۱- ر.ک: ابوحنیفه احمد بن داود دالد ینوری اخبار الطوال، چاپ ولادیمیر کیر گاس، لیدن ۱۸۸۸ ص۴؛ ابوا لحسن مسعودی، مروج الذهب، چاپ باربیه‌دومینار، پاریس، ج۲ص ص ۱۱۲ ۱۱۳؛ ابوالحسن مسعودی، التنبیه والاشراف، چاپ لیدن، ص۸۵؛ ابومنصور ثعالبی غرراخبارملوك الفرس وسیرهم، چاپ زوتنبرك، پاریس، ۱۹۰۰، ص۱۰-۱۱-۱۵- ۱۶ و ترجمهٔ دری این کتاب از محمود هدایت موسوم به شاهنامهٔ ثعالبی، تهران ۱۳۲۸، ص ۵ ۸؛ محمد بن جریر، تاریخ طبری، چاپ لیدن ج۱، ص ۱ ۴۲۳.

به استناد کتاب اوستا ؛ حوادث مربوط بـه زندهگی واعمال قهرمانی این اشخاص درآریانا که جایگاه اصلی اوستا میباشد ، (۱) به وقوع پیوسته است. درآبان یشت فهرست مشرح اشخاص فوق الذکر ضبطاست . دررشن- یشت راجع به سیمرغ کـه در داستانهای حماسی پیش از اسلام کشور ما نقش فوق العاده داشتهو مددگـار دو چهرهٔ معروف داستانهای حماسی ما ، یعنی زال و پسرش رستم جهان پهلوان (۲) به شمار رفته است ، مطالبی وجود میباشد . در بهرام یشت داستان فریدون وضحاك و دررام لیشت نام وکارروایهای تعدادی از پهلوانـان و فرمـانروایـان بـه ملاحظه میرسد همین قسم در ویشتاسپ یشت از گشتاسپ و اسفندیار سخن رفته است .

بهطور کلي از یشتها اطلاعات مفیدی پیرامون داستانهای حماسی میتوان بهدست آورد . این کتاب درواقع بیانگر احوال فرمانروایان آریانا از کیومرث تا گشتاسپ ودودمانش میباشد .

سرگذشت این پهلوانان به رویهم درزمینهٔ لشکرکشیها ومبارزات، دفاع از آیین روزگارشان وپیکار با معارضان ومعاندان وبالاخره سعی وتلاشی برای حفظ وطن ونوامیس ملیشان میباشد.

---

۱ -- تیودور نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ترجمهٔ بزرگ علوی، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر سپهر، ۱۳۵۰، ص ۱۴،

۲- ذبیح‌الله صفا، حماسه‌سرایی درایران، چاپ اول، ۱۳۲۳

داستانهای حماسی در اوستا تا پایان دورهٔ گشتاسپ وخاندان او ادامه میباید و بعد از آن قطع میگردد . (۱)

به زبان پهلوانیك (پهلو اشکانی) که تالی زبان اوستایی در آریانا میباشد وهمچون زبان اوستایی ازغنای عظیم فرهنگی برخوردار بوده است، نیز داستانهای حماسی که حاوی روایات مهم بوده ،به‌وجود آمده است .

از اینکه در اثر تصاریف اندوهناك روزگاران ، ازاین زبان آثار زیاد برجای نمانده مایهٔ تاسف است . (۲) لیکن در پهلوی بعضی از آثار مربوطه به متون مانوی، یك حماسه ارزشمند ملی که در اصل به همین زبان به شعر آورده شده بود (۳) واکنون ترجمهٔ آن به زبان پارسیك (پهلوی ساسانی) که با زبان پهلوانیك بی مغایرت نیست وجود دارد . این حماسه موسوم است به «ایاتکار زریران» که در زبان دری آنرا یادگار زریران گویند و بی‌شك در همان زمان اشکانیان سروده و نوشته‌شده بود . اینکه چه وقت به زبان فارسی میانه (پارسیك) برگردانده شد، وآیا هنگامیکه این کار صورت میگرفته کوتاه

---

۱ - ذبیح‌الله صفا،همان اثر،ص ۲۵

۲ - صاحب کتاب مجمل التواریخ والقصص تعداد کتابهایی را که در روزگار اشکانیان نوشته شده بود هفتادنوشته است ،رجوع‌شود به‌چاپ خاور، تهران،ص ۹۳ -۹۲

۳ - رجوع شود به مقالهٔ هنینك به‌عنوان(شعربه زبان پهلوی)در کتاب منظومهٔ درخت‌اسوریك ، چاپ بنیادفرهنگ ایران،ص۱۷ - ۲۸

شده یا تغییراتی در صورت ادبی آن به وقوع پیوسته است، نه میتوان ثابت کرد. (۱) نولدکه به نقل از گیگر مینویسد که زمان نگارش یادگار زریران حدود سال ۵۰۰ یا کمی دیرتر از آن ممکن است. (۲) لیکن بنونیست تذکر داده است که نسخ موجود یادگار زریران صورت مغشوش و دستخورده یی از یك منظومهٔ متعلق به پس از قرن سوم میلادی (عهد اشکانیان) است و خود از منظومهٔ کهن تر دیگری که (خارس می تیلنی) از آن نام برده، تقلید شده است. (۳)

کتاب یادگار زریران همانطوریکه از نام آن پیداست درشرح کارروائیهای زریر پهلوان برادر گشتاسپ و گزارشی است از جنگ آوری و پیروزی پهلوانان آریا در برابر سپاهیان ارجاسب. این کتاب به عقیدهٔ نولدکه به سبك حماسی تهیه شد. ومطالب اساسی افسانهٔ زریر در ترجمهٔ مختصر عربی طبری (۴) و نیز در غرر اخبار ملوك الفرس (۵) تکرار شده است. مضمون کتاب ایاتکار زریران با کمی کاهش و یا افزایش از روی متن پهلوی یا با استفاده از شاهنامهٔ منثور ابو منصوری که در جای دیگر راجع به این موضوع بیشتر

---

۱ - ج تاوادیا، همان اثر، ص ۱۹۵

۲ - تیودور نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ص ۲۰

۳ - ذبیح الله صفا، همان اثر، ص ۲۰؛ تیودور نولدکه، همان اثر، ص ص ۱۸-۱۹

۴ - تیودور نولدکه، همان اثر، ص ۱

۵ - ثعالبی، همان اثر، ص ۲۷۴

سخن خواهیم گفت توسط دقیقی به شعر دری آورده شده است .

آثار زبان پهلوی اشکانی آنسانکه صاحب مجمل التواریخ والقصص یاد میکند زیاد بوده است . پس باید تعداد زیادی از آثار حماسی این زبان از میان رفته باشد . میدانیم که زبان پهلوی اشکانی در مدت چهارصدوهفتاد سال حکمروایی اشکانیان زبان رسمی و دولتی بود (۱) وآثار متنوع که قسماً مربوط به متون مانوی و قسماً به داستانی و حماسی ارتباط داشت، به این زبان ایجاد گردید. به قول دیاکونف بیشتر آثار زبان پارتی (پهلوی اشکانی) که به دست ما رسیده از دوران متأخر یعنی عصر ساسانیان است (۲) چنانکه منظومهٔ درخت آسوریک و یادگار زریران که به انشای زمان ساسانیان در دست است از پارتی مأخوذ میباشد، به نظر او مطالعهٔ دقیق حماسههای ملی آریانا به صورتیکه به ما رسیده برخی عناصر پارتی را مکشوف میسازد. از آنجمله است افسانه زریرو گشتاسب و افسانهٔ عشق ویس ورامین وروایات دیگری که در ساحهٔ آریانای عهد ملوك الطوایف محفوظ مانده است .(۳)

درآغاز تأسیس سلسلهٔ ساسانی هم زبان پهلوی اشکانی رواج ورسمیت داشت ، به این سبب اردشیر بابکان وجانشینان او شرح لشکرکشیهای خودرا به دوزبان پهلوی اشکانی وپهلوی ساسانی که اخیرالذکر زبان زادگاه ساسانیان بود ، نوشتهاند . (٤)

ازمطالب فوق بدین نتیجه میرسیم که غناو پختگي ادبی که درزبانهای اوستایی وپهلوی اشکانی موجود بود ، درزبان پارسی میانه (پهلوی

۱ـ ناتل خانلری ، تاریخ زبان فارسی، بنیاد فرهنگ، چاپ‌سوم ، ۱۳۵۰،ج ۱ص۲ـ۳ .

۲ـدیاکونف،همان اثر،ص ۱۱۶

۳ ـ همان‌اثر ، ص۱۱۷ .

۴ ـ ناتل خانلری ، همان‌اثر، ص ۲۵۲

ساسانی یا پارسیك) تأثیر گذاشت وزمینهٔ ایجاد آثار متنوع رادر این زبان فراهم ساخت. تاوادیا متذکر شده است که به اثر تحقیقات جدید این حقیقت روشن شده که پهلوی اشکانی در تحول فرهنگی و فکری دورهٔ فارسی میانهٔ ساسانی نفوذ کرده بوده. (۱) بنا بر آن مدونین آثار پهلوی ساسانی به تدوین آثار دینی و حماسی پرداختند. چون زمان رواج این زبان نسبت به پهلوی اشکانی ازز مان ما فاصلهٔ کمتر دارد وحتی بعضی از کتب دینی زردشتی از قبیل دینکرت، بندهشن واندرز نامه ها در فاصله زمانی میان تسلط اعراب تا قرن ششم هجری (۲) به پهلوی ساسانی نوشته شده لهذا آثار این زبان کمتر مواجه به نابودی گردیده است.

درحالیکه زبان پهلوی اشکانی پیش از اسلام آهسته آهسته با تغییر و تحول مواجه شدو با کسب تأثیر اززبانهای تخاری (تخری) وسغدی ونیز با پذیرش تاثیراتی از زبان پهلوی ساسانی به گونهٔ دری به ظهور پیوست.

از آثاریکه به زبان پهلوی ساسانی درباب تاریخ داستانها و روایات حماسی ودینی وجود داشته یك تعداد آن باقی مانده وتمام تعداد دیگر توسط مترجمان ونویسنده گان عربی ضبط گردیده است. ازجملهٔ آثار حماسی یا نیم حماسی این زبان، یکی کارنامهٔ اردشیر بابکان است که به قول نولدکه تقریباً درسال ۶۰۰ میلادی تدوین شده است. (۳) ازاین داستان در کتب تاریخ و قصص زبان دری مانند مجمل التواریخ (۴) و کتابهای عربی چون تجارب الامم (۵) ذکری

---

۱ - تاودیا؛ همان اثر، ص۶

۲ - ناتل خانلری، همان اثر، ص۲۵۲

۳ - تیودور نولدکه، همان اثر، ص۲۲

۴ - مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح ملك الشعرا بهار، چاپ خاور، ۱۳۱۸، ص ۶۱ .

۵ - ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، چاپ لیدن، ص ۹۹-۱۲۷

به‌عمل آمده است و تأثیر این حماسه در شاهنامهٔ فردوسی نیز به‌جای‌مانده است. این کتاب مانند روایات حماسی کهن از خوارق عادت و یاوه‌ها انباشته است. اهمیت کارنامهٔ اردشیر بیشتر در آنست که مأخذ فصل بزرگی از شاهنامهٔ ابو منصوری یعنی مأخذ مهم شاهنامهٔ فردوسی میباشد.(۱) سبک کارنامه نسبت به داستان یادگار زریران بسیار ساده‌تر است.(۲) به عقیدهٔ نویسی این کتاب باید یك روایت کهنه‌تری داشته باشد. (۳)

داستان حماسی دیگری که در زبان پهلوی ساسانی وجود داشته داستان رستم واسفندیار است. از این داستان در الفهرست ابن ندیم و غرر اخبار ملوك الفرس تذکر رفته است. (٤) متن پهلوی داستان ظاهراً در دست نیست. همین قسم خوتای نامك پهلوی که متن اصلی آن از میان رفته است، موضوعات حماسی گنجانیده شده بود. این کتاب به طور کلی در تاریخ وسیر ملوك آریانا از کیومرث تا فرمانروایان اخیر ساسانی است و در آن داستانهای اوستا و داستانهای شفاهی ایام قدیم مندمج بوده است. کتاب خوتای نامك در آغاز قرن دوم هجری به‌وسیلهٔ عبدالله بن مقفع به عربی ترجمه شد و به سیر الملوك مسمی گردید. متأسفانه ترجمهٔ عربی خوتای نامك نیز به کلی از دست رفته است. لیکن قطعات و استخراجاتی از آن در بعضی از کتابها از قبیل عیون الاخبار ابن قتیبه باقی مانده است.(۵)

---

(۱) ذبیح‌الله صفا، همان اثر، ص ۸ ۱۲

(۲) ناو ادیا، همان اثر، ص۱۹۲

(۳) همان اثر، ص۱۹۸

(۴) ذبیح‌الله صفا، همان اثر، ص ۴۴

(۵) تیو دور نولدکه، همان اثر، ص ۳۸

ازجملهٔ آثارزبانهای پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی یادگارزریران وکارنامهٔ ازدشیر بابکان بیشتر برمبنای ادبیات حماسی استوارمیباشد و همین دواثرتاروزگارمارسیده ودر واقع حلقهٔ اتصالی میان روایات حماسی قبل ازاسلام وحماسه های زبان دری‌شده‌است.

بامراجعه به آثارزبانهای زبان اوستایی‌وپهلوی اشکانی‌میتوان‌دریافت که مظاهر ادبی افغانستان باستان وکارنامه های قهرمانان و پهلوانان این سرزمین ،آن مقداریکه‌از دستخوش‌تطاول‌مصون‌ماند، به‌بهترین‌وجه حراست ونگهداری شد. به‌تأسی از غنای ادبی گذشته ودلچسپی به احیاواستحکام مظاهر هنری وادبی وتاریخی روزگاران پیشین بود که در خراسان دورهٔ اسلامی اهل ذوق‌و خبرت‌به‌تدوین روایات‌ملی‌وحماسی دست بردندوبرمبنای همین تسلسل و اشتیاق ادبی بود که‌شعر دری نخست به همت‌و طرفداران مادر بلخ و تخاروبدخشان وهرات وسیستان وغیره به‌وجود آمد.

باتذکرمطالب بالا،باید یاد آورشد که آغاز تدوین روایات حماسی روزگاران باستان در خراسان دورهٔ اسلامی وبه زبان دری ظاهرآ به حدود ربع اول قرن چهارم هجری میرسد، یکی‌از قدیمترین آثارحماسی زبان دری شاهنامهٔ مسعودی است. چون از شاهنامهٔ‌مسعودی‌مروزی‌درکتاب‌البدء — والتاریخ مقدسی‌نام‌برده‌شده‌است(۱)وسال‌تألیف‌این‌کتاب ۳۵۵ هـ. میباشد بنابران تاریخ آغاز سرودن شاهنامهٔ مسعودی رامیتوان اوایل قرن چهارم هجری تخمین کرد. شاهنامهٔ‌مسعودی در نیمهٔ‌دوم قرن چهارم کتابی مشهور بود (۲) ولی متاسفانه از این‌شاهنامه،جزسه بیت باقی نمانده است.

کتاب دیگر یکه‌در برگیرندهٔ داستانها وروایات‌حماسی‌میباشد ،شاهنامهٔ منثور ابومنصوری است. این شاهنامه توسط چهارتن از دانشمندان و

---

۱ ـ محمدبن طاهر المقدسی، البدء والتاریخ، چاپ هورت،ج۲،ص۱۳۸ ص ۷۳

۲ ـ ذبیح‌الله صفا، همان‌اثر، ص۱۵۳

موجدان خراسانی، در تحت نظارت ابومنصور المعمری دستور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار کل خراسان، تدوین گردیده است. سال اتمام شاهنامهٔ ابومنصوری محرم ۳۴۶ هجری گفته شده وجز مقدمهٔ آن که به قلم ابومنصور المعمری تحریر یافته باقی نمانده است. لیکن در کتب تاریخ وسیرالملوك ها از آن اقتباساتی موجود میباشد که مثالهای آن غرر-اخبار ملوك الفرس ثعالبی، شاهنامهٔ فردوسی و گشتاسپنامهٔ دقیقی است. بنا بران میتوان گفت که شاهنامهٔ ابومنصوری به حیث یکی از مآخذ کتبی بشمار میرود که بعداً دربارهٔ تاریخ وروایات حماسی آریانای باستانی به زبان دری ویا به زبان عربی نگاشته شده است. ازجملهٔ کتب عربی به حیث مثال میتوان از همان کتاب غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم نیز یاد کرد. قسمتی از این کتاب بسیار مهم وارزشمند ثعالبی که بهمت محمود هدایت بنام شاهنامهٔ ثعالبی به دری ترجمه شده است، باموضوعات حماسی آریانای کهن سروکار دارد. ازمقایسه محتویات این کتاب باگشتاسپنامهٔ دقیقی وشاهنامهٔ فردوسی، که مآخذ آن ازجمله شاهنامه ابومنصوری بوده است برمیاید که ثعالبی درنوشتن این اثر خود از شاهنامهٔ ابومنصوری استفاده کرده است. مترجم درمقدمهٔ شاهنامهٔ ثعالبی می نویسد که بنا بر تحقیقاتیکه ناشر و مترجم فرانسوی آن یعنی (زوتنبرگ) کرده غرر اخبار ملوك الفرس بین سالهای ۴۰۸ و۴۱۲ هجری به اشارهٔ ابوالمظفر نصربن ناصرالدین ابو منصور، برادر سلطان محمود غزنوی توسط ابومنصور عبدالملك بن محمدبن اسمعیل الثعالبی تدوین شده است. مؤلف قسمت مربوط به فرمانروایان و پهلوانان آریانای باستانی را ازروی مآخذ یکه شاهنامه فردوسی تنظیم شده، به تحریر در-آورده است. علاوتاً ازمآخذ دیگر چون طبری، ابن خردادبه، ابن لکلبی، حمزهٔ-

اصفهانی مسعودی و یعقوبی نیز استفاده کرده است . (۱)

مجتبی مینوی در مقدمهٔ داستان رستم و سهراب می‌نویسد که کتابی به عربی در دست هست که تألیف ابومنصور حسن بن محمد مرغنی ثعالبی موسوم به غرر السیر میباشد. جلد اول آن غرر اخبار ملوك الفرس و سیرهم با ترجمهٔ فرانسوی به اهتمام (زوتنبرگ) در پاریس به سال ۱۹۰۰ میلادی به چاپ رسید. دراین کتاب از صاحب شاهنامه یاد میکند و به احتمال قوی مراد از آن مؤلف همین شاهنامهٔ ابومنصوری است. حتی ظن قریب به یقین میرود که اخبار مربوطه به فرمانروایان و پهلوانان آریانا که در این غرر السیر مندرج است، ترجمه گونه یی باشد از همان شاهنامه منتهی با مراجعه به مآخذ یگر واستفاده از آنها. (۲)

تیودور نولدکه دراین خصوص چنین ابراز نظر کرده است که مندرجات شاهنامهٔ ابومنصوری را میتوانیم کما بیش بعینه از روی قسمتهای نظم موجود و نیزاز روی بعضی از فصلهای ثعالبی بیکدیگر پیوند و ترتیب دهیم. این کتاب راجع به تاریخ آریانا و با ضافهٔ چندحادثهٔ حماسی دیگر است . مطالب عمده البته از کتاب جامع دیگری یا زخدا ینامه و یا از کتابیکه شبیه به آن بود اقتباس شده است. (۳).

---

۱ ـ ثعالبی، شاهنامه، ترجمهٔ محمود هدایت، مقدمه مترجم، ص ص ح د

۲ ـ ابوالقاسم فردوسی، داستان رستم و سهراب، با مقدمه تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، از انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، تهران ۱۳۵۲، مقدمه، ص ۵ ـ ۶

۳ ـ تیودور نولدکه، همان اثر، ص ۴۶

پس از شاهنامهٔ ابومنصوری شاهنامهٔ منثور ابوالمؤید بلخی از لحاظ احتوای روایات حماسی در خور اهمیت میباشد. این شاهنامه کتاب عظیمی بود و معروف به شاهنامه بزرگ. از این شاعر در تاریخ سیستان، ترجمهٔ تاریخ طبری، قابوسنامه و مجمل التواریخ و القصص یاد شده است (۱)

یکی از مهمترین و کهنترین آثار حماسی منظوم زبان دری که در واقع نخستین اثر حماسی منظومی که از تصرف ایام و هنگام زمان بر کنار مانده و تا روزگار ما رسیده است گشتاسپنامهٔ دقیقی میباشد. کار سرودن این حماسهٔ ملی در دورهٔ سامانیان و در آغاز سلطنت نوح بن منصور شروع شد. هر چند در باب تاریخ مرگ دقیقی اختلاف نظر موجود است با آنهم قدر مسلم اینست که حادثهٔ قتل او از حدود سال ۳۶۸ یا ۳۶۹ هجری تجاوز نمی کند.

بنا بران تاریخ نظم گشتاسپنامه را سال ۳۶۵ یا کمی بعدتر از آن میتوان تخمین کرد.

موضوع گشتاسپنامه شرح جنگ گشتاسپ با ارجاسپ و بیان قهرمانیهای پهلوانان آریانای باستانی است. همانطوریکه قبلاً تذکر دادیم مضمون این نامه را با کمی افزایش یا کاهش در کتاب یادگار زریران میبابیم و نیز در شاهنامهٔ ثعالبی که ترجمه گونه یی از شاهنامه ابومنصوری میباشد. لیکن بعضی از نویسندگان (۲) موضوع هزار بیت گشتاسپنامه را مأخوذ از شاهنامهٔ ابومنصوری میدانند. دکتر صفا مینویسد که بر اثر بعضی از اختلافهای جزئی در یادگار زریران و گشتاسپنامه خاصه در اسامی و نیز اختلاف کلی روایت در داستان قتل بیدرفش جادو و نظایر آنها، ثابت میشود که داستان یادگار زریران چند بار دست بدست گشته و تغییراتی یافته و آنگاه به دقیقی رسیده است و به عبارت دیگر متنی که دقیقی در دست داشت، غیر از متن اصلی یادگار زریران و به فحوای کلام فردوسی

۱ ـ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱

۲ ـ ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، ص ۱۵۸

شاهنامهٔ ابو منصوری است و این زیادی و نقصان داستان و اختلاف آن با متن قدیمی و اصلی، از راویان و نویسنده گان این شاهنامه است. (۱)

(۴) ادبیات در دورهٔ طاهری

طاهر فوشنجی در آغاز قرن سوم هجری در راه آزادی خراسان از زیر سلطهٔ خلافت عباسی کوششهای قابل توجه نمود. احفاد او که مدتها در این دیار حکمروایی کردند به نحوی از انحاء با خلافت آل عباس رابطه داشتند. بنیاد حکومت طاهریان بر نیروی کار و زحمت طبقات زحمتکش استوار بود وجود دستگاه امارت طاهری درک کرده بود که کشاورزان و سایر طبقات زحمتکش مورد بهره کشی امرای آن و وابسته گان آنان بودند. این واقعیت در منابع معتبر زبان دری انعکاس یافته است، چنانکه نویسنده تاریخ گردیزی ضمن بیان احوال عبدالله بن طاهر می نویسد: «عبدالله بن طاهر را رسمهای نیکو بسیار است. یکی اینکه به همه کارداران نامه نوشت که سعی می کنم تا شما از خواب بیدار شوید. از خیره گی بیرون آیید و با بزرگان ولایت مدارا کنید و کشاورزی که ضعیف گردد او را قوت دهید و به جای خویش باز آرید که خدای عزوجل ما را از دستهای ایشان طعام کرده است و بیداد کردن با ایشان حرام کرده است» (۲) عبدالله بن طاهر در مدت امارت خویش با اشخاص نظیر مازیار پسر قارن و بابک خرمدین، مقابله کرد و بر مقتضای خواست خلافت عباسی اسباب اضمحلال عده یی را فراهم ساخت. شاید قیام مازیار برای وی چندان خطر نداشت. اما قیام بابک که نظریاتش با عقاید مزدک شباهت میرسانید و میخواست با احیای راه و رسم مزدکی

---

۱ ـ همان اثر

۲ ابوسعید عبدالحی گردیزی، زین الاخبار، به تصحیح سعید نفیسی، ص ۱۱۰

به‌دوران بیدادگری و ظلم و استبداد خاتمه دهد ، برای عبدالله تشویش آور بود ، چون با یک خرمدین ضمن مبارزات دامنه‌دار خویش خلاف روش مازیار و افشین که می کوشیدند با سست کردن قدرت خلافت عباسی سلطه و نفوذی را از طریق تثبیت یك حکومت محلی به‌دست بیاورند، (۱) برای جذب نمودن طبقهٔ غریب و مردمان ستمدیده برخاسته بود بنا بران ، عبدالله بن طاهر برای خنثی نمودن فعالیتهای وی ، کارداران خویش را دستور میداد که بادهاقین و مردمانیکه عامل بروز نهضتها و قیامها میشدند به نیکویی رفتار کنند . از جانبی هم برای بقای امارت خویش مازیار را به‌دسایسی گرفتار کرد و اورا به‌دارالخلافت بغداد فرستاد . خلافت عباسی در برابر بسیاری از این اشخاص چنان روشی را انتخاب میکرد که در برابر ابومسلم خراسانی اتخاذ کرده بود .

طبعاً این نوع جنبشها ، امرای آل طاهر را بیشتر به خلافت بغداد نزدیك می کرد تا با حمایهٔ آن ، کار حکومت شان به پیش رود بدین سبب فرامین خلیفهٔ عباسی در نزد امرای طاهری ، مخصوصاً امرای آخری این خاندان که خویشتن را بسیار ضعیف احساس می کردند ، احترام زیاد میشد . گویند هنگامیکه قوای یعقوب بن لیث به نیشاپور رسید شخصی را نزد محمد بن طاهر فرستاد تا او را از عاقبت کارش آگاه سازد . محمد به‌جای آنکه به پیکار یعقوب شود ، برایش پیغام فرستاد : «اگر به فرمان خلیفه آمدی عهد و منشور عرضه کن تا ولایت به تو سپارم و گرنه باز گرد» . (۲) یعقوب شمشیر خود را فرستاد و گفت برایش بگوید که فرمان من اینست و امیر المؤمنین را نیز همین تیغ به خلافت رسانیده است، تمام این عوامل از

---

۱ - سعید نفیسی، ماه نخشب، تهران، ۱۳۴۷، نفیسی بابك خرمدین ودلاوران آذربایجان، تهران ۱۳۴۲

۲- گردیزی، زین الاخبار به تصحیح سعید نفیسی ، ص ۱۱۴

یکطرف ونفوذ عمیق زبان عربی از جانب دیگر (۱) سبب شد که امرای طاهری نتوانستند به زبان و ادبیات دری چندان التفاتی کنند و برای تقویت آن طوریکه لازم است ، همتی بگمارند و حتی اگر قول دولتشاه سمرقندی مورد اعتبار باشد ، در آن عهد برای امحای کتابهای قدیمی ، دستورهایی هم صادر میشد . وی درین باره مینویسد : «روزی شخصی بدربار عبدالله بن طاهر در نیشاپور آمد . کتاب فارسی از عهد کهن تقدیم داشت . چون پرسیدند که چه کتابیست ؟ پاسخ داد داستان وامق و عذر است و آن قصهٔ شیرین را حکما به رشتهٔ تحریر آورده و به انو شیروان تقدیم داشته اند . امیر گفت : نیازی به این کتاب نداریم . سپس بفرمود تا کتاب را در آب انداختند و دستور داد هر جا در قلمرو خاك او کتابی به زبان فارسی ، به خامهٔ مجوس تألیف شود ، نابود گردد » . (۲)

در آن آوان زبان عربی به حیث یک زبان مروج نفوذ عمیق داشتهوحتی زبان درباری دودمان طاهریان بود . (۳) عبدالله بن طاهر پیش از اینکه به امارت خراسان برسد . ، درمرکز خلافت بغداددر میان فرهنگ وادب عربی زندهگی میکرد و به گفتهٔ ریپکا اطراف او را گوینده گان عربی فراگرفته بود (٤) و به قول برخی از مؤرخان عبدالله بن طاهر به زبان عربی شعر میگفت و از تأثیر ادب و فرهنگ عربی که در عهد خلافت مأمون رو به توسعه بود ، بر کنار نمانده بود . (۵) تدوین کتاب (قنی) (٦) درخصوص چگونهگی تقسیم آب کاریزها ها در عصر او ممکن است به تأسی از حل مشکلات درساحهٔ کشت و بزر بوده باشد

.- ..rown , Liteary histoy of persa London , 1902 , voL - I · p 446

۲ــ دولتشاه سمرقندی ، تذکرة الشعرا ، به اهتمام ادوارد براون ، طبع لیدن ، ص ۳۰

۳ــ پوهاند عبدالحی حبیبی ، تاریخ مختصر افغانستان ، کابل ۱۳۴۶ ، ج ۱ ، ص ۵

4 - Yan Rypka, Histo·y of Iranian Literatu·e Holland 1986

۵ــ غبار و نعیمی ، تاریخ افغانستان ، چاپ کابل ، ص ۱۹۰

۶ ــ گردیزی ، همان اثر ، ص ۱۱۰

شعر دری در آن وقت مراحل ابتدایی خود را میپیمود. چون از این عهد اسناد و مدارک زیاد به دست نداریم و از احوال گوینده گان متعدد ومحصول اند یشهٔ آنان به ما جزاندکی ناچیز نرسیده است ، لذا نمیتوان در بارهٔ وضع ادبی آن، طوریکه لازم است یاد آوری کرد. با آنهم دو شاعر را از این زمان میشناسیم :

۱ ــ حنظلهٔ بادغیسی :

حنظلهٔ بادغیسی (متــوفی ۲۱۹ یا ۲۲۰ هـ) معاصر عبدالله بن طاهر است که در یک شعر با قیما نده وی انسان به کسب مهتری و عز و نعمت و جاه تشویق شده است. نظامی عروضی بر آنست که عبدالله خجستانی (مقتول ۲۶۲ هـ) پس از مطالعهٔ این شعر، در خود احساس جرأت ومردانه گی کرد و از خربنده گی به امیری رسید. (۱) شعر حنظله اینست:

مهتری گــر بکــام شیر در است — شو خطر کــن ز کــام شیر بجوی

یا بزر گــی و عز و نعمت و جاه — یا چو مردانت مرگ رویاروی

حنظله وقتیکه از خوبریان صحبت میکند مطالب را درمنتهای ساده گی و شیوایی، بیان میدارد و با انتخاب الفاظ مناسب شاهد سخن را پیرایه میبندد:

یارم سپند گرچه بر آتش همی فگند — از بهر چشم تا نرسد مرو را گزند

او را سپند ومجمر نا یدهمی به کار — با روی همچو آتش و با خال چون سپند

۲ ــ محمود وراق هروی (متوفی ۲۲۱ هـ)

در بارهٔ زنده گی این شاعر اطلاعات زیاد به دست نیست ، تنها منهاج السراج جوزجانی در بارهٔ وی حکایتی را نقل میکند اگر این حکایت صحت داشته باشد میتواند گوشه یی از زنده گی این شاعر را روشن سازد، حکایت چنین است:

۱ـ نظامی عروضی همان اثر، ص ۳۰

وشخصی بود ازافاضل عصر که اورا محمود وراق گفتندی. کنیزکی داشت بربطی درغایت لطف به کمال. حدیث جمال آن کنیزک وطبع راست ونظم او بهسمع محمدطاهر رسیده بود که خود غزل میگوید ومیسازد وبربط میزند. به سبب این اوصاف دل محمد بهوصل او میل میکرد وبه کرات آن کنیزک رااز محمود وراق درخواست کرد بهوجه وبهای تمام وبههیچ صورت میسر نمیشد، که محمود وراق بـه شخص آن کنیـزك گـرفتار بـود و این کنیزك را راتبه نام.
چون مدتی برآمد وتمام اموال و ثـروت محمودوراق بـه عشرت وبذل ـــ به آن کنیزك «راتبه» نام صرف شد و هیچ باقی نماند، محمود وراق بهخدمت امیر طاهر کس فرستاد که عنایت فرمای و بیا که کنیزك بتو فروشم. چون این پیغام به محمد طاهر رسید، بغایت شادمانه شد و خرم گشت. بفرمود تا چهارده بدره سیم وزر در نظر محمود وراق نهاد. محمود وراق چون آن حال مشاهده کرد راتبه را گفت.

ای راتبه جامهدر بر پوش و استعداد خدمت امیر کن که ترا بهوی فروشم چون کنیزك آن سخن بشنید، گریه بروی مستولی شد، چنانچه آواز او را امیر محمد طاهر شنید. محمود گفت: ای راتبه موجب بکاو تضرع چیست؟ (گفـت) یـا مـولای هـذا آخـــر امـری و آخـرا مـرك. آخـــر کار منو تـو ایـن بـود کـه در آخـر کـار مـرا از خـود جـــدا کنی. محمود گفت: این همه در عشق تو کنم که چون در دست من از مال چیزی باقی نماند تا تو آسوده باشی ترا بهحرم امیر میفرستم که تا باقی عمر در راحت بگذاری. کنیزك جواب داد. اگر برای من میکنی مکن. قبول کردم باقی عمر برای تو مال بکسب آنچه لایق عورات باشد ازمتاع ودامن بافتن حاصل کنم و خود را و ترا بدارم محمود وراق گفت: اگر چنین

است من ترا آزاد کردم و به زنی به نو زده دینار و نیم مهر عقد کردم. چون محمد طاهر این مذاکرهٔ محمود وراق و کنیزک را تبه بشنید، بر خاست دست بدامن جامهٔ خود زد و گفت: هر چهارده بدره سیم شما را است ۰۰۰ و کل این مال شما را بخشیدم باقی عمر در راحت بگذرانید و باز برگشت. (۱)

این شعر او در نهایت لطافت است:

نـگارینا به نقد جانت ندهم | گرانی در بـها ارزنـت ندهم
گرفستم به جان دامان وصلت | نهم جان در کف و دامانت ندهم

با توجه به قطعات شعر باز مانده از دورهٔ طاهری، میتوان تذکر داد که شعر دری در آن عهد لطف و مایه یی داشته و موضوعات پند و معاشقه در آن انعکاس یافته است. طرز بیان و استحکام کلام گوینده گان دال بر یک سابقهٔ شعری در زبان دری است و این موضوع قول نویسنده گانی را که در خصوص اقدام شعرای دری گوی اشاره کرده و العباس را از آنجمله میدانند، تایید می کـند البته وجود واقعی شعر العباس بواسطهٔ جغرافیه دان معروف ابن خر داد به، تصریح گردیده است. او دو شعر هجایی را در تحت نام ابو الینبغی العباس بن طرخان ذکر می کند که به قول یان ریپکا به اقرب احتمال جز همان عباس مروزی کس دیگر نیست این عباس بن طرخان همان کسی است که در خدمت ال بر مک می زیسته و بزبان عربی نیز شعر می گفته است. (۲)

۱ـ منهاج السراج جوزجانی، طبقات ناصری، چاپ کابل، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۱۹۶

۲ـ در باره اشعار و احوال او رجوع شود به عباس اقبال (ابوالینبغی عباس بن طرخـان)، مجله مهر، سال اول شماره دهم.

خلاصه شعر دری درعهد طاهری به شکل ابتدایی احساسات گوینده گان را به بهترین وجه ابراز میداده وبه سوی انکشاف قدم مینهاده است. این پدیده ادبی پا گذاراز دورهٔ طاهری به دوره های دیگر به حسب قانون تحول وتکامل راهی راکه در پیش داشت تعقیب کردو بالاخره به کیفیتی رسید که رسیدن به آن پس ازگذشتن از یك سلسله شرایط حتمی بود.

(٤) ادبیات در دورهٔ صفاری

۱ – محمدبن وصیف سگزی :

یعقوب ، از سیستان یعنی ازسرزمین داستانهای ملی و حماسی بود. او در محیطی چشم بجهان کشوده و درآب و خاکی نشو ونما یافته بود که زبان دری درآغوش آن پرورش میبافت. یعقوب همانطوریکه به میهن ومردم خویش علاقه داشت بزبان وادبیات دری نیز پیوند محکم داشت. چون زبان عربی نمیدانست وخلاف برخی ازامرای طاهری درجوارشاعران عربی گوی زندگی نکرده بود وبه ادبیات عربی دلبسته گی وآشنایی نداشت بدان سبب ازشنیدن اشعار عربی بهره نمیبرد وبه آن التفات نمیورزید. گویند روزی شاعری قصیده یی عربی در مدح اوسرود وآنرا در حضورش قرأت کرد ، چون یعقوب ازآن چیزی نفهمید دستور داد که دیگربه آن زبان برایش شعری نخوانند. منشی او محمدبن وصیف سگزی (متوفی ۲۹۷ هـ) در تهنیت فتح هرات وقتل عمارخارجی وزنبیل ، بزبان دری مدیحه یی برای وی سرود .

این شعر به صورت ناتمام در تاریخ سیستان ضبط است. وی دراین شعربه جایهای تاریخی چون درآکار وباب طعام اشاره کرده است :

ای امیریکه امیران جهان خاصه وعام بنده وچاکرو مولای وسگ بند وغلام

ازلی خطی در لوح که ملکی بدهید — بابی یوسف یعقوب بن الیث همام

به لتام آمد زنبیل و لتی خورد به لنگ — لتره شد لشکر زنبیل وهبا گشت کنام

لمن الملک بخواندی تو امیرا به یقین — با قلیل الفئة کیت داد بر آن لشکر کام

عمر عمار ترا خواست وز گشت بری — تیغ تو کرد میانجی بـه میـان ددودام

عمر او نزد تو آمد که تو چون نوح بری — در آکار تن(۱) او سر او باب طعام(۲)

محمد بن وصیف سگزی از دبیران یعقوب بن لیث بود که از اوایل عهد قـدرت یعقوب با او بود و دورهٔ امرای بعد از او را نیز دیده بود و تا حدود سال ۲۹٦ یا ۲۹۷ هجری هم آثاری از او در دست هست . نخستین شعر او ظاهراً پس از سال ۲۵۱ه . ساخته شده است زیرا از فحوای عبارت آن واشعاری کـه مقلدان او سـاخته اند ، معلوم میشود که واقعهٔ عمار موضوع اساسی شعر آنان است و عمار خارجی در جمادی الاخر سال ۲۵۱ هجری کشته شد . (۳)

محمد غیر از قصیده‌یی‌که در ستایش یعقوب سروده ، اشعار ... داشته است . از آنجمله قطعه‌یی است که به سبب شک... قتل او درسال ۲۸۳ه . گفته شـده (٤) و ... عمرو بن لیث به‌دست اسماعـیل ...

۱ـ درآکار یکی‌ازدر...

۲ـ باب طعا...

دیگ...

قطعه یی‌که در وقایع سال های ۲۹۶ ـ ۲۹۷ هـ . در گرفتاری طاهر و یعقوب پسران محمد بن عمرو لیث سروده شده است . (۱)

با تحلیل اشعار محمد وصیف آنچه ما در اینجا نقل کردیم و آنچه که در تاریخ سیستان آمده است ، چنین معلوم میشود که وی شخص عالمی بوده و در زبان عربی نیز آشنایی داشته است . از محمد بن وصیف گوینده گانی چون محمد بن مخلد سگزی و بسام کرد خارجی پیروی کرده و یعقوب را مدیحه گفته اند .

۲ ــ ابو سلیک :

گوینده یی دیگر را از این عهد می شناسیم که او نیز در شاعری مقام بلند داشت . این شاعر ابو سلیک گرگانی است در اوان امارت عمرو بن لیث (۲۶۵ ـ ۲۸۷ هـ) زنده گی می کرد . منوچهری دامغانی در قصیده یی به مطلع

گاه توبه کردن آمد از مدایح وز هجی
کز هجی بینی زیان وز مدایح سودنی

اورا در شمار استادان بزرگ مانند ابوالعلای ششتری . ابو لعباس ربنجنی ، ابو المثل بخاری ، محمد بن صالح والوالجی و ابوشعیب هروی نام برده است :

بوالعلا و بو العباس و بو سلیک و بومثل
آنکه آمد از نوایح (۲) و آنکه آمد از هری

---

۱ ــ همان اثر ، ص ۲۸۶

۲ ــ نوایح ممکن است همان ولوالج باشد و در اثر سهو کاتب به دان شکل نوشته شده باشد زیرا درهیچ جای غیر از این شعر ه نام نوایح بر نمیخوریم ابن حوقل ، اصطخری ، لسترنج و تذکره نویسان از شهری بنام ولوالج یاد کرده اند و این همان شهری است ک فعلاً از توابع ولایت تخارا افغانستان و به نام رستاق موسوم است ، صحت ولوالج به جای نوایح از ین شعر دیگر منوچهری نیز معلوم میشود :

آن دو گرگانی ازردوو ی ودوو لوالجی   سه سرخسی وسه کاند رسغد بوده معتکن

از آن دوولوالجی تنها ابوعبدالله محمد بن صالح را میشناسیم و از دیگری خبر و اثری در تاریخ ادب دری نیست و تذکره نویسان نیز از آنها یاد نکرده اند . این مصرع به این شکل «آنکه ازولوالج آمد آنکه آمد هری » نیز آمده است.

رک ، ذبیح‌الله صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، ج ۱

راجع به زنده گی وسرگذشت این شاعرمعلومات زیاد به دست نیست. ازاشعاراو نیزجزچند قطعهٔ معدودی باقی نمانده است. اودریکی ازاین قطعات آنسانـرادر نگهداشتن آبروونکوهش مردم پرستی وتشویق به آزاده گی وسرـ فرازی خوانده است آنجا که گوید:

خون خودرا گر بریزی بر زمین — به که آب روی ریزی در کنار

بت پرستیدن به از مردم پرست — پند گیرو کار بندوگو شدار

۳ — فیروز مشرقی :

فیروز مشرقی نیز معاصرعمروبن لیث بودو درسال ۲۸۲ یا ۲۸۳ ه. پدرود زنده گی گفت. ازمطالعهٔ اشعار او چنین برمیاید که در سرودن اشعار عشقی توانایی داشته است. قطعاتی از اودرتذکره ها و فرهنگ ها نقل شده است. خلاصه با آنکه ازاین دوره اشعارفراوان باقی نمانده است. امامیتوان با توجه ودقت دراین تعداداندك دریافت که ادبیات دری در عهد صفاری نسبت به دورهٔ طاهری انکشاف و رونق یافته است. طوریکه پیشتراشاره کـرد یم، یعقوب بن لیث را بعدازفتح هرات شاعران به تازی شعرگفتند وچون اودرزبان وادبیات عربی وارد نبود محتویات آن شعررا درنیافت و بدان سبب از گفتن شعرعربی دردربارخود ممانعت کرد. این امرسبب شد که نخست منشی اومحمدـ بن وصیف وسپس مخلد سکزی وبسام کرد خارجی به دری اشعاری بسرایند. ازسوی دیگر توجه صفاریان به ادبیات دری از این هـم میتواند معلوم شود که رباعی یکـی، ازارکان شعردری درعهد آنان ایجـادشده است. دولتشاه سمرقندی وبه نقل ازاوشبلی نعمانی داستانی راد ربارهٔ این موضوع چنین نقل میکنند که یک روز یك طفل صغیرالسن یعقوب چهار مغزبازی

میکرد و در اثنای بازی چهار مغزش غلطان غطان به گـوی افتاد ، تا بهنگام ازز بان او بر آمد : (غلطان غلطان همی رود تا لب گوی) چون یعقوب این کلام بشنید ، دستور داد که علماوزن آنرا معلوم کنند . بعد ازغورو تفحص وزن آنرا بحرهزج تثبیت کردند و سپس سه مصراع دیگر بران افزودندو آنرادو بیتی خواندند که بعدبه رباعی مسمی گردید. (۱)

اگر این قول صحت داشته باشد ، امکـان دارد یعقوب به تأسی از داعیه‌ادب پروری آن کار راانجام داده باشد .

دراین دوره گوینده گان موضوعات مورد بیان رابدون مبالغه و اغراق در اشعار میآوردند .ازروی ابیات پرا گندهٔ باقی مانده چنین میتوان درک کرد که انواع شعر دراین زمان عبارت از قصیده،مثنوی، قطعه و رباعی بوده است .

قصیده به پیروی ازشعر عربی سروده‌شد. ازین عهد قصیدهٔ مکمل به دست نداریم به‌جز قسمتی ازهمان قصیدهٔ مقتضب محمد بن وصیف که توسط تاریخ سیستان بمارسیده است . قطعات باقیماندهٔ این دورهٔ قسماً درخورتوصیف است. تأثیرزبان عربی درشعر برخی از شاعران مخصوصاً محمد بن وصیف دیده میشود .

شاعران این‌دوره ازمعلومات خویش در سرودن شعر سود جسته‌اند، چنانـکه محمد بن وصیف معلومات خویش‌رادر شعریکه دربارهٔ گرفتاری‌عمرو بن لیث‌سروده بیان کرده است‌واین‌مطلب از ذکر کلمه های(نحس) و(نحوست) که‌ازاصطلاحات نجوم است آشکار میتوانداشد. تشبیهات در اشعار این عهد اکثر لطیف وساده ومحسوس بوده است .

۱- شبلی نعمانی ، همان اثر، ج ۱

(٥) - ادبیات در دورهٔ سامانی :

در دورهٔ سامانی از وجود گوینده گان متعدد و عده یی از نویسنده گان سراغ داریم . برخی از تذکره نویسان ، از آنجمله محمد عوفی عدد شاعران این دوره را بیش از سی نگاشته است. دولتشاه وهدایت ودیگران کمتر از این تعداد را نام برده اند . شاعران عهد سامانی عبارتند از ابوالحسن - شهید بلخی، ابوطیب مصعبی ، رودکی سمرقندی، ابوشکور بلخی، رابعهٔ بلخی، معروفی بلخی ، ابوالمؤید بلخی ، دقیقی بلخی، بدیع بلخی. ابوالحسن - لوکری ، بشار مرغزی ، ابوشعیب هروی ، مسعودی مروزی، ابوالحسن علی - منجیك ترمذی، ابوالعباس ربنجنی. منطقی رازی، خسروی سرخسی، ابو طاهر خسروانی، مرادی، ابوعبدالله فرالاوی ، رونقی بخارایی، خبازی نیشاپوری، ابوزراعهٔ گرگانی ، معنوی بخارایی ، بیلاقی ، آغاجی ، کسایی مروزی، عمارهٔ مروزی ابو عبدالله محمد بن صالح ولوالجی وغیره .

از جملهٔ این تعداد گوینده گان تنها عدهٔ معدودی مشهوراند . بدان سبب در این بخش ما صرف به معرفی و شرح احوال واشعار تعدادی از گوینده گان میپردازیم و ازصحبت در پیرامون شاعران دیگر که از شرح احوال آنان اطلاع وسیع در دست نداریم و نیز از اشعارشان جزاندکی باقی نمانده است ، در میگذریم . همچنان در مبحث دیگر راجع به چگونه گی نثر و آثار منثور این دوره صحبت خواهیم کرد شاعران معروف دورهٔ سامانی :

الف) ابوالحسن شهید :

شهید فرزند حسین جهودانکی (نام محله یی در بلخ در اوائل عهد اسلامی) از باشنده گان بلخ بود. سال ولادتش معلوم نیست اما در حدود سال ۳۲۵ ه. زنده گی را پدرود گفت. شهید یکی ازشاعران نام آور عهد سامانی است . به قول نویسندهٔ

مجمع الفصحا به زبانهای دری وعربی شعر میگفت.(۱) رودکی با همهٔ استادی که درشعروشاعری داشت مقام شهید رادر شاعری ستوده است:

شاعر شهید و شهره فـرالاوی   وین دیگران بـه جمله همه راوی

فرخی سیستانی ازشاعران عهدغزنوی وی رادرردیف استادرودکی(شاعرانت چورودکی وشهید) قرارداده وازخوش نویسی او(خط نویسد که بنشناسند ازخط شهید) توصیف به عمل آورده است. خاقانی اورا در قطارشاعران معروف عرب یعنی لبید و بحتری قرار داده است:

گرچه بد'ست پیش از این درعرب وعجم روان
شعر شهید ورودکی نظم لبید و بحتری

دارمستترشهید راشاعر بدبین زمان خود دانسته است.(۲) اگر قول دارمستتر قرین حقیقت باشد، باید گفت که حوادث واتفاقات غم انگیزی که هرانسان بااحساس رامتأثر ومتألم میسازد.شهید رانیز دران زمان متأثر ساخته بود. بنا بران باید اورا موجودی دانست که ازحدوث حوادث نـا هنجار متنفر واز بروز آنـها متأسف بوده است. ازمضمون یکی دو قطعه از آن شعری که دار مستتر به استناد و تحلیل آنها شهید راشاعر بدبین معرفی کرده، چنین برمی آید که این گوینده، نوحهٔ جغدرادرویرانه‌های طوس خراسان سرزمینکه درزمان اوشایددرنتیجهٔ جنگها وباوقایع دیگر به ویرانه یی تبدیل شده بود، می شنید و بنا بران تأثرات درونی خویش رادرقالب این شعرریخت.

دوشم گذر افتاد به ویرانهٔ طوس   دیدم جغدی نشسته بر جای خروس
گفتم چه خبر داری از این ویرانه   گفتا خبر اینست که افسوس افسوس

۱- رضاقلی هدایت، مجمع الفصحا

۲-هرمان‌اته ،تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه‌داکترشفق، بنگاه ترجمه نشرکتاب، تهران ۱۳۳۷

درین شکی نیست که غم و اندوه هر انسان را متأثر میسازد ولی شاعر انسانی است که شعر او انعکاس‌دهندهٔ تأثرات‌درونی وی‌وحتی از دیگران است . چنانکه این موضوع را در این شعر شهید میتوان یافت .

اگر غم را چو آتش دود بودی　　جهان تاریك بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گر بگردی　　خردمندی نیابی شاد مانه

شهید در سرودن اشعار عاشقانه ، مخصوصاً غزل(نه به مفهوم دوره های بعدی) شهرت داشته است چنانکه این تغزل را که‌در ستایش معشوق خویش سروده به سیاق غزل نزدیك است زیرا در بیت سوم‌وچهارم و هفتم آن ، تسلسل فکری که از خصوصیات تغزل قصاید میباشد تغییر یافته است .

مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی
که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی
دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم
که پند سود ندارد بجای سوگندی
شنیده ام که بهشت آنکسی تواند یافت
که آرزو برساند به آرزو مندی
ترا اگر ملك چینیان بدیدی روی
نماز بردی و دینار بر پراگندی
وگر ترا ملك هندوان بدیدی موی
سجود کردی‌و بتخانه هاش بر کندی
به منجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم
به آتش حسراتم فگند خواهندی
ترا سلامت بادای گل بهاروا بهشت
که سوی قبلهٔ رویت نماز خوانندی

شهید نه تنها در تاریخ ادبیات به‌حیث شاعر، بلکه در تاریخ فرهنگ به صفت متکلم و دانشمند نیز معرفی شده میتواند. او خودش در یکی از قطعات شعری خویش گرایش خود را بسوی علم بیان میکند.

رودکی سمرقندی در ضمن مرثیه یی که در وفات او گفته، مراتب او را در خرد از هزاران بیشتر انگاشته است:

کاروان شهید رفت از پیش　　و آن ما رفته گیر و میندیش

از شمار دو چشم یك تن کم　　وز شمار خرد هزاران بیش

ابن الندیم تألیفاتی را به‌او منسوب میدارد. (۱) مگـــر متأسفانه فعلاً هیچ اثری از آنها بدست نیست. شهید با محمد بن ذکریای رازی حکیم وطبیب معروف عهد سامانی دربارهٔ (لذت) و چگونه گی آن مباحثاتی نمود. وبراو نقوضی نوشته است. رازی نیز در ردو نقض وی مطالبی نگاشته است. (۲) شهید با ابوزید بلخی عالم معروف معاصر بود وبا او رابطه داشت.

ب) - ابوطیب مصعبی :

ابو طیب محمد بن حاتم مصعبی، حاجب دیوان رسالت نصر بن احمد سامانی و از دبیران مشهور او بود. چنانکه بیهقی در این خصوص مینویسد: «چنان خواندم در اخبار ملوك سامانیان که نصر بن احمد سامانی هشت ساله

---

(۱) الفهرست، ص ۴۱۸

(۲)- ذبیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱

بود که از پدر بماند که احمد را بکشتند و دیگر روز آن کودک را بر تخت ملک نشاندند به جای پدر، آن شیر بچه ملك زاده بی سخت نیکو بر آمد و بر همهٔ آداب ملوك سوار شد و بی همتا آمد. اما در وی شرارتی و زعادتی و سطوتی و حشمتی بافراط بود و فرمانهای عظیم میداد از سر خشم تا مردم از وی رمیدند و با این همه بخرد رجوع کرد و میدانست که آن اخلاق نا پسندیده است. یکروز خلوتی کرد با بلعمی که بزرگتر وزیری بود و بوطیب مصعبی صاحب دیوان رسالت و هر دو یگانهٔ روزگار بودند .... » (۱)

مصعبی ظاهراً بعد از معزول شدن ابوالفضل بلعمی در سال ۳۲۶ به منصب وزارت نیز رسید ولی بر مخدوم خویش خلاف آورد (۲) و به فرمان آن پادشاه کشته شد. ابو طیب المصعبی محمد بن حاتم در همهٔ کارهای معاشرت و ندیمی و اسباب ریاست و وزارت معروف و مشهور بود. دست وی در کتابت با برق هم چشمی میکرد و خامهٔ او در روش چون کشتی و خط او گلشن دیده گان بلاغت املای عطارو شعر او در دو زبان نتایج فضل و میوه های عقل و چون بر امیر سعید نصر بن احمد بواسطهٔ فزونی محاسن و و فور مناقب مسلط شد و او وی را وزیر خویش گردانید و به منادمت خویش اختصاص داد، زمانی نگذشت که برو چشم زخم رسید و آفت وزارت بروی پیچید، پس زمین را از خون او سیراب کرد. (۳)

از جملهٔ شاعران دورهٔ سامانی، رودکی ابوطیب را مدیحه گفته دو بیت از اشعار او در لباب الالباب چنین آمده است. (٤)

---

۱ - تاریخ بیهقی، چاپ نفیسی، تهران ۱۳۱۹؛ ج ۱، ص ۱۱۲

۲ - گردیزی، همان اثر، ص ۳۲

۳ - سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ۳۱۲

۴ - سدید الدین محمد عوفی، همان اثر، ص ۲۴۶

مرا چود او تازه دارد همی		مگر جودش ابرست و من کشتزار

مگر یکسو افگن که خود همچنین		ببیند یش و دیدهٔ خرد بر گمار

مصعبی در دو زبان یعنی عربی و دری شعر می گفت . برخی از اشعار عربی او را ثعالبی در یتیمة الدهر و جمال الدین ابی الحسن علی بن القاضی الاشریف یوسف القفطی معروف به ابن قفطی (متوفی ٦٤٦ هـ) در کتاب «المحمدون من الشعرا» نقل کرده اند . از اشعاری دری مصعبی جز چند بیت باقی نمانده است . در یک شعر شکوایی او که در تاریخ بیهقی آمده است ، ابوطیب از ناپایداری جهان و کوتاهی عمر و تنگدستی و ناداری بخردان شکایت کرده است. شاید مصعبی این قطعه را بعد از آنکه با مخدوم خویش خلاف آورد، گفته باشد. طبعاً آنهمه و فور نعمت و عزت و قدرتیکه او رامیسر بود وحتی شاعرانی چون رودکی از وجود وی بهره‌ور می شدند ، در زمان بر کناری اش از مناصب درباری دستخوش دیگر گونی گردیده بود. مصعبی بر این باور است که عامل اساسی تغییر زندگی او جهان میبا شد و به همین سبب جهانرا مورد نکوهش و انتقاد قرار میدهد. بدان سبب میتوان گفت که وی مطالب را با بیان کنایی آورده است و این همان خصوصیتی است که در کلام بسیاری از شاعران دری گوی یافت میتواند شد. این بیت از شعر شکوایی او :

چرا عمر طاوس و دراج کوته		چرا مار و کرگس زیدر درازی

یا این بیت رودکی شباهت دارد :

چرا عمر کرگس دو صد سال ویحک		نماند فزون تر ز سالی پرستو (۱)

۱ــ سعید نفیسی ، احوال و اشعار رودکی ، ص ۱۰۶۸

ج- رودکی سمرقندی :

در اواسط قرن سوم هجری در آنو قتیکه خراسان وماوراءالنهر از تحت ادارهٔ مستقیم خلفای عباسی برآمد وامور آن به امرای این نواحی تعلق گرفت، ابوعبدالله (ابوالحسن) جعفر بن محمد رودکی در یکی از دهات خوش منظر کوهستانی رودك (پنجرود) ازمادر بزاد (۱) به قول سمعانی که به دورهٔ زندگی شاعر نزد یکتر بود، نام اوجعفر و نام پدرش محمد و کنیه‌اش ابوعبدالله است. (۲)

دربارهٔ تخلص رودکی نظریات مختلف ارائه شده است. برخی از نویسنده گان به رودك (محل تولد شاعر) (۳) و بعضی دیگر به رود (آله موسیقی) (٤) نسبت داده اند، امارویهمرفته عده زیادی از نویسنده گان بر آنند

۱- دربارهٔ مولدرودکی محققان متفق اند. اما محل وقوع آن را به اشکال مختلف ثبت کرده اند از جمله در «لباب الالباب» «شرح تاریخ یمینی» «هفت اقلیم» قریهٔ رودك از نواحی سمرقند خوانده شده است. دولتشاه سمرقندی و برخی دیگر رودك را از قریه‌های نزدیك بخارا میانگارند. رضاقلیخان هدایت «درمجمع الفصحا» رودك را یکی ازقرای اطراف نسف دانسته ولی دراثر دیگر خود بنام انجمن آرای ناصری رودك را یکی از قریه‌های بخارا شمرده است. لیکن قرار اظهار سمعانی رودك از قریه‌های کوهستانی سمرقند بوده است. یاقوت حموی دراین مورد با سمعانی هم‌عقیده است.

۲- دربارهٔ نام کنیه و نسب رودکی عقاید گوناگون موجود است. سمعانی (الانساب چاپ اوقاف گیب ص۲۶۲) محمدعوفی (لباب الالباب ج ۲ ص۶) عروضی سمرقندی (چهارمقاله چاپ تهران ص۳۵) اورا ابوعبدالله جعفر بن محمد و دولتشاه سمرقندی (تذکرة الشعراء طبع هند ص۱۸) آذر بیگدلی (آتشکده ص۳۳۵) وی را استاد ابوالحسن خوانده اند دولة داغستانی نویسنده ریاض الشعراء کنیه اورا ابوجعفر وابوالحسن قید کرده است

۳- سمعانی، الانساب، ص۲۶۳؛ محمد عوفی، لباب الالباب ج ۲، ص ۶

۴- دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، ص۱۸؛ آذر، آتشکده، ص۳۳۵

که رودکی منسوب به ناحیه رودک است وانتساب آن به رود درست نمی آید . چه در آن صورت باید او را رودی بخوانند و نه رودکی ، زیرا از رود مصغری چون رودك هرگز در زبان دری معمول نبوده ودرهیچ یك از فرهنگها ضبط نگردیده است . رودی هم به قیاس زبان دری درست نیست زیرا زننده ونوازندهٔ رود را باید ، بزبان دری آنهم در قرن چهارم که رعایت قواعد فصاحت و مبادی زبان را میکرده اند، «رودساز» یا «رودنواز» ویا «رودزن» گفت نه رودی یا رودکی . (۱) بعضی از نویسنده‌گان تخلص رودکی را به‌شکل رودگی ثبت کرده اند که این درست نیست زیرا گذشته از مآخذ معتبر نزدیك به‌عهد زنده‌گی این شاعر ، اشعار خود وی بهترین مرجع برای تأیید قول ماست :

رودکی چنگ برگرفت ونواخت   باده انداز کو سرود انداخت

تو رودکی رااى ماهر وهمی بینی   بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود

دربارهٔ دورهٔ خرد سالی رودکی و زنده‌گی او پیش از آمدن به دربار آل ـ امان، معلومات اندك به‌دست است . از جملهٔ مولفانی که در این موضوع صحبت کرده اند ، یکی محمدعوفی است که بدینسان می نویسد :

«... چنان ذکی و تیز فهم بود که در هشت سالگی قرآن را تماماً حفظ کرد و قراءت بیاموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق میگفت ، چنانکه خلق بر آن اقبال نمودندورغبت او زیاد شد و او را آفریدگار آوازی خوش وصوتی دلکش داده بودوبه سبب آواز درمطربی افتاده بود و از ابوالعبک بختیار که در آن صنعت صاحب اختیار بود ، بربط بیاموخت و در آن ماهر شد و

---

(۱)- سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ج ۲ ، ص ۴۶۵ -- ۴۶۶

آوازهٔ او به اطراف واکناف عالم برسید ... » (۱) اکنون مراحل مختلف زندگی و آثار او را در ذیل مباحث جداگانه مورد بررسی قرار میدهیم .

نخست در دایرهٔ ادبی دربار :

از تاریخ وورد رودکی به دربار سامانی اطلاع دقیق موجود نیست ، گرچه سعید نفیسی در کتاب احوال و اشعار رودکی بر آنست که رودکی در بار اسمعیل (۲۷۹ — ۲۹۵ ه) و احمد بن اسمعیل (۲۹۵ — ۳۰۱ ه) را نیز دیده است ، اما صحت این قول را آثار باقی ماندهٔ رودکی تأییدنه نموده و از این دو امیر در هیچ یک از اشعار وی تذکری داده نشده است . گرچه سعید نفیسی بتأسی از بیت :

چو فضل میر ابوالفضل بر همه ملکان
چو فضل گوهر و یاقوت بر نبهره بشیز

میخواهد ثابت کند که ابوالفضل در اصل ابونصر ، کنیت احمد بن اسمعیل سامانی بود و آنرا به ابوالفضل تحریف کرده اند .

شاید یکی از علل رفتن رودکی به دربار آل سامان آشنایی شاعر با ابوالفضل بلعمی باشد . ابوالفضل بلعمی (منسوب به ناحیهٔ بلعم در آسیای صغیر) (۲) از سال ۲۷۹ هجری تا اواخر سلطنت نصر بن احمد سامانی منصب وزارت داشت (۳) و همین شخص رودکی را به امیر نصر معرفی نمود . رودکی در دربار نصر عزت تمام یافت و ندیم وی شد . گاهی در سفر نیز با نصر میبود و

---

۱ — محمد عوفی ، لباب الالباب ، ج ۲ ، ص ۶

2 -- Rieu , Catalogue of The persian Manuscripts in the British Musseum , London , 1936 , vol · 1 . PP . 69 -- 70

۳ — برای اطلاع بیشتر در بارهٔ بلعمی ؛ رجوع شود به الانساب ذیل عنوان بلعمی ، معجم البلدان ذیل کلمهٔ بلعم ؛ الکامل فی التاریخ وقایع سال ۳۳۰

برایش میخواند. نظامی عروضی بر آنست که وقتی نصر به بادغیس سفر کرد، رودکی نیز در خدمت او بود. چون این موضع بسیار زیبا بود، نصر را خوش آمد و تا چهار سال در آنجا بماند.

ندیمان امیر و اعیان دربار، از این توقف و دوری از بخارا به تکلیف شدند. به رودکی توسل ورزیدند تا او امیر را در ضمن قصیده یی برای حرکت جانب بخارا تشویق کند.

رودکی قصیدهٔ (جوی مولیان) را سرود و آنرا با آواز موسیقی در مجلس نصر خواند. امیر چنان تحت تاثیر آمد که بی موزه وشلوار پای بر خنگ نوبتی گذشت و به طرف بخارا روانه شد. رودکی در دربار نصر نعمت و ثروت فراوان پیدا کرد، تا حدیکه او را دوصد غلام بود وچهارصد شتر در زیر بنهٔ اش میرفت.(۱) با آنکه این قول درمورد تمول رودکی، مبالغه آمیز بنظر می رسد، ولی از این حقیقت انکار نمیتوان کرد که وی از رهگذر سرودن اشعار چه مدحی وچه داستانی مانند کلیله و دمنه از امیران ووزیران، صله های زیاد میگرفت. طوریکه خودش در قصیدهٔ «شکایت از پیری» به این مطلب اشاره کرده است. رودکی غیر از امیر نصر بن احمد سامانی، اشخاص دیگر را نیز مدیحه گفته است از جملهٔ آنان، یکی امیر ابوجعفر احمد حکمران سیستان است که رودکی قصیدهٔ مادر می را درمدح او گفته است دیگر ابوطیب مصعبی صاحب دیوان رسائل و وزیر نصر بن احمد و ابوالفضل بلعمی پدر ابوعلی مترجم تاریخ طبری و عدنانی (که راجع به وی معلوماتی مفصل در دست نیست) و ماکان بن کاکی که علیهٔ سامانیان شورشی را راه انداخته بود و معلوم نیست که رودکی به چه مناسبتی او را مدح گفته وماکان پنج هزار درم او را صله داده است. ولی از تحریر

۱- محمد عوفی، لباب الالباب، ج ۲

سعید نفیسی چنین بر می آید که پس از آنکه امیر ابوجعفر بر ماکان اهانت کرد، نصر بن احمد را از این اهانت خوش آمد و امیر ابوجعفر را شکر گذاری کرد و رودکی قصیده یی در مدح امیر ابوجعفر گفت. ماکان برای اینکه رودکی او را بد نگوید، این صلت را به وی بخشید که از هاجی و زخم زبان رودکی در امان بماند. (۱)

صرف نظر از جنبهٔ مداحی و صله ستانی که هر شاعر درباری را رسم بوده است، رودکی در تقویت ادبیات دری سهم فراموش ناشدنی دارد: وی از لحاظ ایجاد انواع و موضوعات شعر دری در میان گوینده گان معاصرش مرتبهٔ خاص دارد. زنده گی رودکی بعد از یک مدت طولانی که در عیش و خوشگذرانی سپری شده بود، دیگرگون گردید؛ پیری و ناتوانی برا وچیره شد. هر چند موی خویش را از مصیبت پیری سیاه میکرد. (۲) اما این آرایش ظاهری نمیتوانست جای واقعیت را بگیرد و او را تازه وجوان نماید. قامت خمیده رخسار زعفرانی و پرچین، از دست دادن صوت دلکش، احتیاج پیدا کردن به راوی بنام (مج) (۳) پای او را از محوطه دربار به رودک جایی که او روزی با یک عالم آرزو زندگی را شروع کرد و عاقبت جز یأس و حرمان چیزی نیافت، کشانید. ممکن است سؤالی پیدا شود که رودکی در چه سال و روی کدام علت از دربار

۱- سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی ص ۳۰۹

۲- من موی خویش را نه ازآن میکنم سیاه تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه

چون جامه ها به وقت مصیبت سیاه کنند من موی از مصیبت پیری کنم سیاه

۳- در قرن چهارم و پنجم هجری بعضی از شعرای بزرگ اشعار شانرا با موسیقی میخواندند گوینده یکه از نعمت آوازخوانی بی بهره میبود و یا به نسبت محتشمی نمیخواست اشعار خودرا خودش بخواند و یا آواز بلند نمیداشت و یا پیر میبود شخصی را بنام «راوی» برمیگزید. چنانکه رودکی درزمان پیری به راوی احتیاج پیدا کرد. ازاین بیت وی معلوم میشود که راوی او «مج» نام داشته است.

ای مج کنون توشعر من از بر کن وبخوان ازمن دل وسگالش و ازتو تن وروان

دور کرده شد. در پاسخ باید توضیح کرد که وی از سال ۲٦۳ هـ. به بعد به دربار راه نداشت. موجود یت او پیش از این تاریخ در دربار مسلم است. زیرا در سال ۳۲۱ هـ. به فرمان نصر بن احمد قصیدهٔ مادر می را در مدح امیر ابو جعفر سرود. از این تاریخ به بعد راجع به بودن او در دربار اطلاع دقیق نداریم، ولی احتمال دارد تا سال عزل حامی او یعنی ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی که ابن اثیر در حوادث سال ۳۲۹ به آن اشاره کرده، آخرین روز های زنده گی درباری را سپری کرده باشد. علت طرد رودکی از دربار سامانی را نویسنده گان متقدم واضح ذکر نکرده اند، تنها در شرح نجاتی بر کتاب تاریخ عتبی آمده است که در پایان زنده گی چشم رودکی را میل کشیدند. (۱) اما این قول یا نظر به بعضی از نویسنده گان دیگر چون محمد عوفی (۲) جامی (۳) و اشعار برخی از شاعران معاصر رودکی و یا گوینده گان بعد از وی که همه اورا کور مادرزاد و اکمه میگویند، مطابقت نمی دارد.

محققان معاصر مخصوصاً، سعید نفیسی و عبدالغنی میرزایف و گراسیموف، از روی قراین تاریخی و تأویل اقوال برخی از نویسنده گان مانند گردیزی (٤) نظام الملک (۵) رشید الدین فضل الله (٦) و سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی (۷) و خواند میر (۸) نوشته اند که چون نصر بن احمد سامانی به مذهب

۱- سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ص ۲۵۸ - ۲۵۹

۲- محمد عوفی، لباب الالباب، بکوشش نفیسی، ص ص ۲۲۵ - ۲۲۸

۳- عبدالرحمن جامی، بهارستان، چاپ وین، ص ص ۸۲ - ۸۴

۴- گردیزی، زین الاخبار، چاپ برلین، ص ۳۲

۵- ابوحسن علی نظام الملک، سیاستنامه، چاپ اصفهان، ص ص ۲۶۶ - ۲۷۴

۶- رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ، بکوشش محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرس ص ص ۱۲ - ۱۳

۷- سیف الدین حاجی، آثار الوزراء، به تصحیح میر جلال الدین حسینی، ص ص ۱۶۶ - ۱۲۷

۸- خواند میر، دستور الوزراء با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، ص ۱۰۸

فاطمی گروید. وزیر او ابوالفضل بلعمی وشاعر دربارش رودکی و بسیاری از ارکان دولتش بدان مذهب معتقد شدند ولی چون مقربان دربار وی خشمگین شدند وخواستند او را بکشند پسرش نوح، پدر را وادار کرد که از سلطنت دست بکشد تا فتنه از میان برود. وی ظاهراً در سال ۳۲۹ هـ از سلطنت کناره گرفت وهمان سال کسانی که از بزرگان دربارش با وی هم عقیده بودند، کشته شدند که از آنجمله بلعمی وزیر معروف بوده است. رودکی نیز بدان سبب کور ساخته شد وسپس از دربار اخراج گردید و بالاخره زندگی وی در زادگاهش پایان یافت.

دوم- تاریخ وفات آرامگاه :

در مورد تاریخ وفات رودکی ارقام مختلف بیان شده است. از جملۀ این ارقام بجز ۳۲۹ که در نزدیکترین مأخذ به دورۀ زندگی شاعر، یعنی الانساب آمده ودر شرح تاریخ یمینی (تاریخ عتبی) اثر شیخ منینی نیز نقل شده، دیگران نادرست خوانده شده است. اگر تاریخ مرگ بلعمی را با تاریخ کناره گیری نصر بن احمد در اثر عکس العمل مردم علیۀ او نسبت به گرایش وی به مذهب فاطمی در نظر بگیریم، مرگ رودکی با همان حادثه نیز ارتباط پیدا میکند. در غیر آن واقعۀ مرگ رودکی و بلعمی وزیر، شاید بر سبیل تصادف در یک سال بوجود آمده باشد. مرگ رودکی در قریه رودک به وقوع پیوسته وهمانجا به خاک سپرده شده بود. ابوسعید که قول او را سمعانی نقل کرده است، در کتاب تاریخ سمرقند که فعلاً از آن اثری در دست نیست، نوشته بود که در روستای پنج رودک در شمال سمرقند در گورستان کهنه یی گور رودکی را دیده و آنرا زیارت کرده بود. (۱) به اساس همین قراین گراسیموف در سال ۱۳۳۶ هجری در نزدیکی شهر پنج کنت در ناحیۀ رودک وروستای پنج رودک در شمال سمرقند بر اثر حفریات قبر رودکی

۱- سمعانی، الانساب، ص۲۲

را یافته واستخوانهای ورا به دست آورده است. نتیجهٔ مطالعات این دانشمند چنین شایع شد که چون در کاسهٔ چشم رودکی و جمجمه اش اثر سوخته گی موجوداست. بنا بران در تایید کوری او در پایان عمر تردیدی باقی نمیماند. فعلاً برگوراو مقبرهٔ باشکوهی وجوددارد، و در پنج کنت موزه یی از دوران زنده گی وی آماده شده است. همچنان مجسمهٔ این شاعر گرامی را پس از به دست آمدن استخوانهایش با قراین علمی در تاجیکستان ساخته اند.

شخصیت ادبی رودکی به محققان و ادب دوستان آشکار و نام اودر تاریخ ادبیات، جاویدان است. در حقیقت مرگ رودکی در نزد معاصران وی بزرگترین ضایعهٔ ادبی تلقی گردیده است. مرثیهٔ ذیل که از طرف یکی از شاعران قرن چهارم هجری گفته شده، نمودار آنست که آن حادثهٔ المناك دوستداران ادب را سوگوار ساخته است.

رودکی رفت و ماند حکمت اوی — می بریزد نریزد از می بوی
شاعرت کو کنون که شاعر رفت — نبود نیز جاودانه چنوی
خون بگشت آب چشم از غم وی — زاندوهش موم گشت آهن وروی
چند جویی چنو نیابی باز — از چنو در زمانه دست بشوی

سوم — مقام شاعری :

رودکی در میان شعرای آل سامان گویندهٔ عالی مقام است . مرتبهٔ عالی او در شعر و استادی اش در این فن بارها از طرف شاعران عصر خودش و گوینده گان دوره های بعد بیان شده است . چنانکه شهید بلخی گوید:

شاعران راخه واحسنت مدیح — رودکی راخه واحسنت هجیست

مخلدی گرگانی از شعرای قرن چهارم گوید :

از آن چندان نعیم جاودانی — که ماند از آل سامان وآل‌ساسان
ثنای رودکی ماندست ومدحت — نوای باربد ماندست و دستان

دقیقی گوید :

کرا رودکی گفته باشد مدیح — امام فنون سخن بود ور
دقیقی مدیح آورد نزد او — چوخرما بود برده سوی هجر (۱)

عنصری گوید :

غزل رودکی وار نیکو بود — غزلهای من رودکی وار نیست
اگر چه بکوشم به باریك وهم — بدین پرده اندرمرا بار نیست

رشیدی سمرقندی شاعر قرن ششم گوید :

گر سری باید به عالم کس به نیکو شاعری
رودکی را بر سر آن شاعران زیبد سری
شعر او را بر شمردم سیزده ره صد هزار
هم فزون آید اگر چندانکه باید بشمری (۲)

ادیب صابر شاعر قرن ششم گوید :

گویی چمن ز نالهٔ مرغ و نسیم گل — با رودکی حکایت عیار می کند

ابن یمین فریومدی گوید :

ز شاعرزنده میماند به گیتی نام شاهان را
فروغ از رودکی دارد چراغ دورهٔ سامان

۱ـ هجراسم پایتخت بحرین و «خرما سوی هجر بردن» مثل است .

۲ـ لباب الالباب ،به کوشش نفیسی، ص ۲۴۸

عبدالرحمان جامی در سلسلة الذهب گوید :

رودکـی آنکـه در همی سفتی مدح سامـا نیـان همی گفتی

چـون بـآن قوم همسفرر فتـی نـه بـآیـین مختصر رفتـی

صلهٔ نظـمهـای همچو درش بـود در بار چـار صدشترش

چون شتر از ربـاط بیرون راند بـر زمین غیر شعر هیچ نماند

نـام آنرا کـه می برد امروز هست از آن شعر انجمن افروز

هم چنین نـام آل سا مـا ن را نیك کـاران و نیك نامـان را

زنده از نظم خویش میدارد در پس پرده پیش میدارد

علاوه ازاینها گوینده‌گان دیگر نیز از برازنده گی مقام شاعری رودکی یاد کرده اند . (۱)

از جملهٔ نـویسنده گان نظامی عـروضی ، محمد عـوفی ، شمس‌ـقیس رازی ، دولتشاه سمرقندی، احمدامین رازی ، میر غلام علی آزاد، آذر بـیکـدلـی ، رضـا قلیـخان هـدایـت و غیـره راجـع بـه پـایـگاه شـاعـری رودکـی مطـالبـی نـوشـته انـد . هم چنان درالانساب ، تاریخ یمینی تاریخ گزیده ، تاریخ قم تالیف حسن بن علی ، کشف الظنون ، راحة الصدور تألیف محمد بن علی سلیمانـ راوندی و نظایر آنها در باره مرتبهٔ شاعری رودکی معلوماتی ارائه شده است . از مستشرقان دارمستتر محقق فرانسوی، ادوارد برون محقق انگلیسی ، پتیزی محقق ایتالوی، هرمان اته محقق آلمانی ، ریپکا محقق چکی و بسیاری از محققان دیگر و از نویسنده گـان شوروی مخصوصاً ؛ صدرالدین عینی ،

---

۱ - برای معلومات بیشتر دراین مورد رجوع شود به سعید نفیسی، احوال واشعار رودکی ج۳، ص ص ۷۹۲ ـ ۸۰۰ ؛ عبد الغنی میرزایف، ابوعبد اللهرودکی ، ص ۳۶۵ .

عبدالغنی میرزایف ، برا گیسنکی ، گراسیموف و غیره مطالب سودمندی در این باب نوشته‌اند . بنابران چنین میتوان نتیجه گرفت که توجه این تعداد محققان عالی مقام در بارهٔ گزارش چگونه گی شاعری رودکی و تحسین وبزرگداشت مرتبت او در این باب دال بر قدرت و توانایی این شاعر گرامی است .

آنسانکه بسیاری از گوینده گان را رسم بوده، رودکی نیز در خصوص قدرت شاعری ومضمون آفرینی خویش آنگاه که خود را باپنج تن از نماینده گان مشهور ادب عربی مقایسه میکند به شکل مباهات آمیزی میگوید:

«... اینک مدحی چنانکه طاقت من بود

لفظ همه خوب وهم به معنی آسان

جز سزاوار میر گفت ندانم

ورچه جریرم (۱) شعرو طایی (۲) وحسان (۳)

سخت شکوهم که عجز من بنماید

ورچه صریعم (٤) ابا فصاحت سحبان (۵)

خلاصه این شاعر توانا از رهگذر علو مقام شاعری به القاب (آدم الشعرأ) وصاحب قران شاعران» ،«سلطان الشعرأ» و «کاروان سالار شاعران) نام بردار گردیده است .

چهارم - آثار باقیمانده و موضوعات آنها :

۱- دیوان: یك نسخه خطی کوچك اشعار که تقریباً محتوی هزار بیت میباشد بنام دیوان رودکی درآسیا واروپا معروف است از این دیوان نسخه‌های متعدد وجود دارد . سعید نفیسی درکتاب احوال و اشعار رودکی از قول مستشرق

۱- ابوحرزه جریربن عطیه متوفی سال ۱۱۰ هجری شاعر معروف.

۲- ابوتمام حبیب بن اوس طایی متوفی بسال ۲۳۱ هجری شاعر معروف

۳- حسان بن ثابت خزرجی متوفی بسال ۴۵ هجر شاعر معروف

۴- مسلم بن الولید مشهور به النوانی متوفی ۲۰۸ هجری شاعر معروف

۵- سحبان بن فروائلی متوفی بسال ۵۴ هجری خطیب معروف وخوش آواز عربی .

دینسن راس آنرا «دیوان مجعول رودکی» خوانده و این عبارت بصورت اصطلاحی درآمده است. این کتاب گویا دراواخر قرن دهم واوائل قرن یازدهم ساخته شده است زیرادرمیان مآخذیکه درگردآوردن اشعار رودکی بدست بود قدیم ترین کتاب که در آن اشعار قطران را بنام رودکی آورده باشند فرهنگ جهانگیریست که بسال ۱۰۰۵ تالیف شده و ازآن پس تا زمان ما در بعضی کتابها اشعار قطران راکم وبیش بنام رودکی آورده اندوآن کتابها بترتیب قدمت بدین گونه است: فرهنگ جهانگیری تألیف در ۱۰۰۵، عرفات العاشقین تألیف در ۱۰۲۳، مجمع الفرس سروری تألیف در ۱۰۲۸، نظم گزیده محمد صادق تبریزی تألیف در ۱۰۳۶، فرهنگ رشیدی تألیف در ۱۰۶٤، سفینۀ خوشگو تألیف در ۱۱۳۷، ریاض الشعرا تألیف در ۱۱٦۱، آتشکده که مولف آن تا سال ۱۱۹۵ مشغول تالیف آن بود وچندین مرجع دیگر.

ازاینجا پیداست که پیش ازقرن یازدهم ثبت اشعار قطران بنام رودکی متداول نبوده است. چون مراجعی که این نسبت به خطا وارروا داشته اند وازاینکه آنها را درهندوستان تالیف کرده اند، گمان قوی آن است که نسخۀ دیوان مجعول رودکی درهند جعل شده باشد. (۱)

به هرحال آنچه که امروزبنام دیوان مجعول رودکی باقیست، جزیکتعداد رباعیات، قطعات وابیات پراگنده آن به رودکی متعلق نیست. درین میان چند قصیدۀ نامکمل نیزهست که تقریباً یگانه مرجعی است که قدرت گوینده گی رودکی را از روی آن تعیین میکنند.

۳- منظومۀ کلیله دمنه:

نخستین مرجعیکه درخصوص نظم کردن کتاب کلیله ودمنه توسط رودکی سخن گفته، مقدمه شاهنامۀ منثورا بومنصوری است درمقدمۀ مذکور چنین آمده

۱- سعید نفیسی، احوال واشعار رودکی، ص ٤٦۸

است: «... چون شاه هندوان که کلیله و دمنه وشا ناق ورام ورامین بیرون آورد وچون مأمون پسر هارون الرشید منش پادشاهان وهمت مهتران داشت یك روز بامهتران نشسته بود گفت: مردم بباید که تا اندر جهان باشند و توانایی دارند بکوشند تا ازاو یادگاری بود تاپس ازمرگ اونامش زنده بود عبدالله بن مقفع که دبیراو بود، گفتش که ازکسری انوشیروان چیزی مانده است که ازهیچ پادشاه نمانده است مامون. گفت: چه مانده. گفت: نامه یی از هندوستان بیاورد آنکه برزویهٔ طبیب ازهندی به پهلوی گردانیده بود تا نام او زنده شد میان جهانیان وپانصد خروار درم هزینه کرد. مامون آن نامه بخواست و آن نامه بدید. فرمود دبیر خویش راتا از زبان پهلوی به زبان تازی گردانید. پس امیر سعید نصر بن احمد این سخن بشنید خوش آمدش. دستور خویش را خواجه بلعمی بران داشت تااززبان تازی به زبان پارسی گردانید تا این نامه بدست مردمان اندر افتاد. هر کس دست بدواندر زدندورودکی رافرمود تا به نظم آوردوکلیله ودمنه اندر زبان خرد وبزرگ افتادنام اوبدین زنده گشت این نامه ازاو یادگاری بماند».(۱)

در این متن یك نکته اشتباه شده وآن اینست که عبدالله بن مقفع که ۳۱ سال قبل از تولد مامون الرشید یعنی در حدود ۱۲۹ کشته شده بود، دبیراو خوانده شده است.

فردوسی در شاهنامه دربارهٔ ترجمهٔ کلیله و دمنه از پهلوی به عربی و از عربی به زبان دری چنین گوید:

نبشتند بر نامهٔ خسروی   نبد آن زمان جز خط پهلوی

همی بود باارج درگنج شاه   بدو ناسزا کس نکردی نگاه

۱- محمد تقی بهار، سبك شناسی،ج ۲

چنین تا به تازی سخن را زدند | از آن پهلوانی همی خواندند
به تازی همی بود تا گاه نصر | بدانگه که شد در جهان شاه نصر
گرانمایه بوالفضل دستور اوی | که اندر سخن بود گنجور اوی
بفرمود تا پارسی دری | بگفتند و کوتاه شد داوری
وزان پس بدو رسم ورای آمدش | بر و بر خرد رهنمای آمدش
همی خواستی آشکار و نهان | کزو یادگاری بود در جهان
گزارنده را پیش بنشاندند | همه نامه بر رودکی خواندند
بپیوست گویا پراگنده را | بسفت این چنین در آگنده را(۱)

از روی متن مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری و شاهنامهٔ فردوسی برمی آید که نخست کلیله و دمنه از عربی یا توسط خود ابوالفضل بلعمی و یا بفرمان او به زبان فارسی ترجمه گردیده و سپس آن داستان را مترجمی برای رودکی خوانده و او آنرا به نظم آورده است.

در باب اینکه کلیله و دمنه را رودکی به رشتهٔ نظم کشیده است، هیچ شبهه یی در میان نیست، زیرا گذاشته از دو مرجع فوق الذکر نویسندگان دیگر، چون حمدالله مستوفی(۲) دولتشاه(۳) علی‌شیر نوایی(٤) شیخ ابوالقاسم بن ابو حامد بن نصر بیانی، مولف کتاب سلم السماوات، ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید منشی در کلیله و دمنه بهرامشاهی، حاج خلیفه در کشف الظنون و غیره به صراحت گفته اند که رودکی کلیله و دمنه را به

۱ـ شاهنامه، طبع بمبی، ج۴، ص ۳۶

۲ـ تاریخ گزیده، طبع لیدن به اهتمام ادوارد براون، ص ۸۰۶

۳ـ تذکرة الشعرا، چاپ لیدن، ص ۱۰

۴ ـ مجلس النفایس، ترجمهٔ حکیم شاه محمد بن مبارك قزوینی، به اهتمام علی اصغر حکمت ص ص ۳۳۶ ـ ۳۳۷

نظم آورده است. کتاب کلیله ودمنه مجموعه یی از افسانه ها وحکایات هندی از زبان حیوانات است وچنین حکایات در ادبیات قدیم ملل یکی از ارکان بزرگ ادب بوده است، چنانکه در یونان قدیم منظومه های معروف ازوپس «Esopc» درمیان اعراب حکایات وامثال لقمان حکیم، درروم قدیم حکایات «فدر» (Fhedre) ازشاهکارهای عالم ادبیات به شمار میروند. این رکن مهم درادبیات ملل جدید نیز رسوخ یافت. درفرانسه «لافونتین lafontaine» «فلوریان Florian» درایتالیا «آلبرتی Albert i» درااسپانیا «ایر یارت Iriarte» درانگلستان «جان گی Gon Gay» در آلمان «لیسنگ lissing» درپولند «کارزاسکی carsaskci» ازشاعران معروف جهان به‌شمار میروند که بدان سبک اشعار معروف خویش راایجاد کرده اند.(۱) درحقیقت داستان کایله ودمنه فیبلهای بهم پیوسته یی است که اززبان حیوانات گفته شده ونتیجه آن پند وعبرتست. اصل این افسانه ها ازهندوستان بوده وهنوز کتابی معروفی درادبیات هندی و سنسکریت به‌اسم «پنجه تنتره panchatantra» موجوداست این کتاب را به‌مؤلفی بنام «ویشنوسرمنه» (Vishnu Sarmana) نسبت میدهند. خلاصه یی از کتاب مذکور به‌اسم «هیتوپدسه Hitopadesa» نیزموجوداست که منشأ همین کتاب کلیله ودمنه موردبحث ماست. ازمنظومهٔ کلیله ودمنهٔ رودکی تاکنون ۱۵ بیت بدست آمده است.

۴- سند باد نامه و چگونه گی انتساب آن به رودگی :

پاول هرن مستشرق آلمانی برآنست که بعضی از اشعار رودکی به‌داستان سند باد مربوط است. این نظر محقق مذکور در مقدمه یکه بر چاپ فرهنگ

۱- سعید نفیسی، همان اثر، ص ۴۳۹

اسدی نوشته شده ، انعکاس یافته است . پاول هرن برای اثبات این ادعا مضامین چند از این اشعار را با سند باد نامه ییکه در قرن هفتم هجری توسط ظهیری سمرقندی تحریر یافته، مقایسه کرده است. (۱) نتیجهٔ تحقیقات این دانشمند مستقیماً در کتاب احوال و اشعار رودکی، اثر سعید نفیسی، انعکاس یافته و تقریباً مورد تایید قرار گرفته است. محمد دبیر سیاقی در تحقیقات خود بنام رودکی و سند باد نامه نیز مطالبی در این مورد گفته است.(۲) دهخدا در فرهنگ خویش به استناد برخی از اشعار رودکی که از لغت نامه‌ها جمع آوری نموده ، حدس زده که رودکی سندباد نامه را بنظم آورده است این داستان سند باد اصلاً از قصص هندی بوده و در عهد ساسانیان به پهلوی ترجمه شده است ، مسعودی مروزی در مروج الذهب که در حدود سال ۳۳۲ هجری تألیف شده ، در باب اخبار هندوملوك قدیم آن صحبت میکند و به کتاب سند باد نیز اشارتی می نماید . ابن الندیم در کتاب الفهرست که در سال ۳۷۷ هجری تألیف و در سال ۱۸۷۲ م . به اهتمام فلوکل مستشرق آلمانی به طبع رسیده ، در بارهٔ کتاب سند باد نامه و کلیله و دمنه مطالبی نگاشته است . (۳) در عهد نوح بن منصور به فرمان وی، خواجه عمیدابوالفوارس قناروزی سند باد نامه را به دری در آورده است از روی این ترجمه ازرقی هروی شاعر قرن ششم آنرا به نظم آورد که فعلاً ازاین ترجمه اثری نیست . (٤) سپس بهأالدین محمد بن علی بن عمر ظهیری دبیر طمغاج ابراهیم از پادشاهان سلسلهٔ خانی ماوراءالنهر

۱ـ مقدمهٔ فرهنگ اسدی ، چاپ پاول هرن،ص ۱۸ - ۲۱

۲- محمد دبیر سیاقی ، رودکی و سند باد نامه ،مجله یغما ، شماره ۵ـ۷ ، ۹سال نهم

۳- حواشی چهار مقالهٔ عروضی، بکوشش دکتر محمد معین،ص‌ص ۲۱۹ - ۶۳۰

۴ - سعید نفیسی ،نثر فارسی در قرن چهارم ،مجله ارمغان،شماره اول ص ۱۵ - ۱۶

در حدود سال ۶۰۰ ﻫ . سند باد نامه را تهذیب و تحریر نمود. در مقدمهٔ این اثر از کار ابوالفوارس قنا روزی نیز تذکری بعمل آمده ولی مطابق سند یکه در این مقدمه قید گردیده است ، باید ترجمهٔ قنا روزی در عهد نوح بن نصر صورت گرفته باشد ، در حالیکه بجای نوح بن نصر (۳۳۹ ﻫ .) نوح بن منصور (۳۶۶ — ۳۸۷ ﻫ .) نام برده شده است. بدین شکل: « این کتاب به لغت پهلوی بوده است و تا بروز گار امیر اجل عالم ناصر الدین ابو محمد نوح بن نصر السامانی انار الله برهانه هیچ کس ترجمه نکرده بود. امیر نوح بن منصور فرمان داد خواجه عمید ابوالفوارس قنا روزی را تا بزبان فارسی ترجمت کند. تفاوت و اختلافی که بد و راه یافته بود بردارد و درست و راست کند. بتاریخ سنهٔ تسع و ثلاثین و ثلاثمائه (۳۳۹) خواجه عمید ابوالفوارس رنج بر گرفت و خاطر در کار آورد و این کتاب را به عبارت دری پرداخت ، لیکن عبارت عظیم نازل بود ... و نزدیک بود که از صحایف ایام تمام مدروس گردد ... و اکنون به فر دولت قاهره احیا پذیرفت و از سر طراوت و رونق گرفت». (۱)

اگر ابوالفوارس قنا روزی سند باد نامه را یا در عصر نوح بن نصر و یا در عصر نوح بن منصور ترجمه کرده باشد ، طبعاً ، کار خویش را در زمانی انجام داده است که رودکی سر در نقاب خاك پیچیده بود . چون تاریخ وفات رودکی در سال ۳۲۹ هجری محقق است بدیهی است که از سال وفات رودکی تا سال ترجمهٔ سند باد نامه به‌دست ابوالفوارس ، مدت زیادی سپری شده است . پس به هیچ وجه نظر آنانی را که در انتساب منظومهٔ سند باد نامه به رودکی اصراری دارند بدون ارائه دلایل موثقتر نمیتوان قبول کرد .

۱ ـ ظهیری سمرقندی ، سند باد نامه ، چاپ استانبول ص ۲۵ .

از طرف دیگر طوریکه سعید نفیسی اظهار میدارد ، رودکی کلیله و دمنه و سندباد را در یک وزن یعنی بحر رمل سروده است. (۱) این خود نشان میدهد که ممکن است بعضی از اشعار کلیله و دمنه را در تذکره ها و یا فرهنگ ها بنام سندباد نامهٔ رودکی قید کرده باشند.

از طرف دیگر مؤلف فرهنگ جهانگیری منظومه یی دیگر را بنام «دوران آفتاب» به رودکی نسبت میدهد و سعید نفیسی قیاس می کند که این مثنوی ممکن است همان سندباد نامه بوده باشد. پس با این احتمالات نمیتوان انتساب سندباد نامه به رودکی را از پرده غموض و ابهام کشیده و به اثبات این مسالهٔ قادر شد و عجالتاً پذیرش نظریهٔ انساب سندباد نامه به رودکی محقق نیست.

۴- شش مثنوی دیگر در اوزان مختلف:

با دقت و تفرس برابیات پراگنده ییکه در اوزان مثنوی سروده شده، چنین معلوم شده که رودکی شش مثنوی مختلف دیگر نیز داشته است. ابیات پراگنده این مثنویات علاوه بر تذکره و فرهنگ ها در کتابهای: آثار منظوم رودکی (۲) احوال و اشعار رودکی (۳) وغیره آمده است. بعضی از این ابیات از نگاه موضوع برازنده گی خاصی دارد و نیز غالباً از تنوع موضوع برخوردار است

تنوع موضوع در آثار باقی ماندهٔ رودکی:

چیزیکه کلام یك شاعر را برازنده می سازد انست که باید کلام او به تشریح موضوعاتی بپردازد که به اجتماع و زندگی اجتماعی رابطه داشته و بهبود جنبه های مختلف حیاتی مردم از آن متصور باشد یعنی همانگونه که آثار شاعر معلول حیات اجتماعی است همان قسم باید در تشریح خوبیها و خرابی امور

---

۱ - سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ۴۳۵

۲- آثار منظوم رودکی، تحت نظر براگینسکی، چاپ مسکو

۳- سعید نفسی، احوال و اشعار رودکی، ص ۴۲۳.

حیاتی مردم سهم بگیرد و مشوق انسان برای رسیدن به اهداف مثبت زنده گی باشد.
یکی از موضوعات حیاتی آثار رودکی اهمیت دادن به دانش و توجه به آنست طوریکه گوید :

هیچ گنجی نیست از فرهنگ به — تا توانی روهوا زی گنج نه
تا جهان بود از سر مردم فراز — کس نبود از راز دانش بی نیاز
مردمان بخرد اندر هر زمان — راز دانش را بهر گونه زبان
گرد کردند و گرامی داشتند — تا به سنگ اندر همی بنگاشتند
دانش اندر دل چراغ روشن است — وز همه بد بر تن تو جوشنست

در حقیقت شاعر دانش را روشن کنندهٔ باطن انسانی و نگاهدارندهٔ جسم او از گزند حادثه ها میپندارد. رودکی در پهلوی علم به تجربه نیز اهمیت زیاد قابل است. شاعر تجربه را یگانه وسیلهٔ دفع حوادث ومشکلات میداند وتأکید میکند که انسان باید از تجربهٔ روزگار بهره مند شود :

بروز تجربهٔ روزگار بهره بگیر
که بهر دفع حوادث تورا به کار آید

در بیت پایانی به گذشت روزگار که بی‌شبهه مرادش سیر تاریخ است اهمیت زیاد میدهد به عقیده او گذشت روز گار آموزنده است و هر کس بتأسی از آن از بلند وپست زنده گی بشر و قوف میابد :

هر که نامخت از روز گار
نیز ناموزد زهیچ آموزگار

رودکی بدین عقیده است که اشخاص خردمند باید مانند خویشتن اولاد خردمند تربیه کنند :

ای دریغا که خردمند را — باشد فرزند خردمندی

ورچه ادب دارد و دانش پدر حاصل میراث بفرزند نی

رودکی مردم کشی و کوشش برای آزار آنان را نفی میکند، چنانکه میگوید:

چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت

نزدیک خداوند بدی نیست فرامشت

این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند

انگور نه از بهر نبیز است به چرخشت

عیسی برهی دید یکی کشته فتاده

حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت

گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار

تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس

تا کس نکند رنجه به در کوفتنت مشت

رودکی در بیت اخر این قطعه و همچنان در این بیت ازمثنوی خویش:

چه خوش گفت آن مرد با آن خدیش

مکن بد به کس گر نخواهی به خویش

از عواقب بدکرداری و ضرررساندن سخن رانده است، مضمون آن ابیات در اشعار بعضی از شاعران دیگر زبان دری نیز آمده است.

در آثار رودکی به خوش وقت زیستن و به دادو دهش نیز توجه شده است. به عقیده او انسان باید از گذشته یاد نکند زیرا ممکن است یاد ایام گذشته مخصوصاً اگر با رنج و مشقت سپری شده باشد، انسان رااذیت نماید.

شادزی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان بباید بود وز گذشته نکرد باید یاد
من و آن جعد موی غالیه بوی من و آن ماهروی حور نژاد
نیك بخت آنکه دادو بخورد شور بخت آنکه او نخورد و نداد

مفهوم این ابیات با تعالیم اپیکور فیلسوف یونان باستان که دلخوشی و لذت را وسیلهٔ اضمحلال غم و اندوه میدانست مشابهت دارد. در تاریخ ادب دری پیش از رودکی این مفهوم را ظاهراً هیچ کس در شعر نیاورده است ولی در دوره های بعدی مخصوصاً در شعر عمرخیام تأثیر این فکر را میتوان یافت:

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن
فردا که نیامده است فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

یکی از موضوعاتی که از زندگی خصوصی شاعر نشأت کرده و به حیات شخصی وی رابطهٔ مستحکم دارد، عبارت از معاشقه و مغازله با خوبرویان است. شاعریکه در بین زیبا رویان در باری زندگی کند و از دست ساقیان میگسار جامهای پی در پی بدست آرد و صاحب غلامان و کنیزکان گردد و یا به قول جامی چهار صد شتر در زیر بنهاش براه بیفتد طبعاً تمام این مسائل تأثیر خویش را بر شعر او میگذارد.

رودکی گاهی هم از هجران مینالد او که برخی از اوقات خود را در جوار خوبرویان میگذرانیده شاید برایش مشکل بوده است که کمترین مدت هجران را تحمل کند. با آنهم پس از هجران از وصل لذت بیشتر میبرده است، طوریکه گوید:

من ان کشیدم وان دیدم ازغم هجران

که هیچ آدمی نیست‌دیده از دوران

کنون وصال‌همه‌بر دلم فرا مش کرد

خوشا وصال بتان خاصه‌در پی هجران

طوریکه آثا رودکی شهادت میدهد این شاعر مست و غزل خوان وچنگ نواز تمام دوران زنده گی‌را درعیش و نوش‌سپری نکرده بلکه تنش آماجگاه تیرغم و اندوه نیز بوده‌است. بدان‌سبب بعضی‌ابیات‌شکوی آمیزرادر خلال اشعار او پیدا میکنیم :

جها نا چه بینی تواز بچگان که گه‌مادری گاه ما دندرا

یا :

خدای عرش جهانرا چنین نهاد نهاد

که گاه مردم شاد ندو گه بود ناشاد

یا :

آفریده مردمان مررنجرا پیشه کرده جان‌رنج آهنجرا

یکی‌ازاشعاررودکی که‌واقعاً منعکس‌کننده‌وضع‌ظاهری‌وباطنی‌رودکی‌است، همانا قصیده شکایت‌ازپیری‌وی‌است که‌آنرادراواخرعمر انشاد نموده است. او درقسمتی‌ازین قصیده چنین میگوید :

شد آن زمانه که اوشاد بود وخرم

نشاط اوبه‌فزون بودوغم به نقصان بود

همی خرید وهمی سخت بیشمار درم

بشهر هرگــه یــکی ترك نار پستان بود

نبید روشن‌ودیدارخوب‌وروی‌لطیف

اگرگران بد زی من همیشه ارزان بود

دلم خزانه پر گنج بود و گنج سخن

نشان نامهٔ ما مهـر و شعرو عنوان بود

همیشه شاد و ندانستمی که غم چه بود

دلم نشاط و طرب را فراخ میدان بود

اما طوریکه میدانیم این شادی و خوش گذرانی شاعر پا یا نبود . در روزگاری که وضع سیاسی عصر تغییر کرد وبرجای فرمانروای حامی رودکی فرمانروای دیگر بر اریکهٔ قدرت نشست، رودکی به‌جای‌جام طرب، مینای اندوه درکام‌جان می ریخت ودردنیای نا بینا یی‌سختی‌های‌زنده گی‌را تحمل میکرد.

د — ابوشکوربلخی :

ابو شکور در سال۳۰۳هجری در بلخ بدنیا آمد . (۱)از شرح زنده گی او اطلاع زیاد در دست نیست ، امـا همینقدر مـعلوم است کـه در دورهٔ پادشاهی نوح بن نصر(۳۳۱ — ۳۴۳ ه)در شاعری شهرت یافته و در دایرهٔ ادبی در بارسامانیان داخل شده است . یعنی با از میان رفتن رودکی ، وی بساط شعر و ادب را در دربار نوح بن‌نصر گسترده است. گفته میشود این شاعر زنده گی را به مدح گویی‌میگذرانید. نویسنده یی این ادعا را به اساس سه بیت ابو شکور اظهار میکند . (۲) گر چه از این حقیقت نباید انکار کرد که ابوشکو دردر بار فیودالی‌رابطه‌داشت؛ اما آثار وابیات پراگنده یی که تا کنون از او باقی مانده ، بیشتر در موضوع پند و اندرز ، توجه به‌دانش و مقداری هم در موضوع عشق میباشد .

---

۱ - نفیسی، احوال واشعار رودکی،ج ۳،ص ۱۲۲۳

۲ـ ذبیح‌الله‌صفا،همان‌اثر، ج۱، ص ۳۶۵

ابو شکور در شعر اخلاقی قرن چهارم مرتبهٔ عالی دارد . مثنوی آفرینامهٔ او که دربحر متقارب مثمن سالم سروده شده محتوی این موضوع است . از این مثنوی به قولی سه‌صد بیت (۱)و به قول دیگر دوصدو نودویک بیت (۲) باقی مانده است . دربارهٔ تاریخ سرودن مثنوی آفرینامه دو نظریه وجود دارد . عوفی تاریخ اتمام آنرا سال۳۳۶هجری مینویسد . (۳)اما خودشا ر در بیتی تاریخ سرودن آنرا سال ۳۳۳ هجری گفته است .

مراین داستان کش بگفت از فیال (٤)

ابـر سیصـد وسی و سه بود سال

از مقایسهٔ قول عوفی و شعر ابو شکور چنین برمیاید که شاعر موصوف کار سرودن آفرینامه‌را درسال ۳۳۳ هجری آغاز وآنرا درسال ۳۳٦ هجری که پایان سلطنت نوع بن نصر سامانی است ، ختم کرده باشد .

آفرینامه‌در تاریخ شعراخلاقی زبان دری‌اهمیت‌خاصی دارد . این اثر بعداز منظومهٔ کلیله و دمنهٔ رودکی، نخستین‌مثنوی‌اخلاقی‌ومشحون از پندواندرزاست.

آفرینامه از یکسو صفات و خصایل‌مردم عصری را جسته جسته مجسم مینماید که‌شاعردر میان آنان‌زنده گی‌میکردوازجانب دیگرذرایجادمثنویها — ییکه مضامین پندواندرزو اخلاق درآن پرورده شده‌است، تاثیر برجسته‌دارد، چنانکه مثنوی روشنایی نامهٔ ناصرخسرو وبوستان سعدی دومثال دراین مورد میتوانند بود. (۵)

۱— عبدالغنی میرزایف ، ابوعبدالله رودکی، ص۸۸

۲— حواشی چهار مقاله ، به کوشش دکتور معین، ص ۸۳

۳— محمد عوفی،لباب الالباب،طبع براون،ج۲، ص ۲۱

۴ — فیال : ابتدا ، زمینیکه بار اول بکارند .

5 -- Aj. Arberry Classical persian Literature P. 36

ابوشکور در مثنوی آفرینامهٔ تاثیر وراثت و صفات وخصایل فطری را باچیره‌دستی بیان داشته است این همان موضوعی است که‌شاعران دیگر زبان دری نیز در آن زمینه اشعاری دارند.

ابوشکور به دانش اهمیت بسیار میداده و بدان سبب مردم را به کسب آن تشویق میکرده است، چنانکه ابیات متعددی از آفرینامهٔ او ممثل این حقیقت است.

توجه ابوشکور به کسب دانش از اینهم معلوم میتواند شد که این اندیشهٔ سقراط، حکیم یونان باستان که گفته بود: «دانش من بدانجا رسیده است که میدانم که‌نادانم» را در این بیت آورده است.

تا بدانجا رسید دانش من   که بدانم همی که نادانم

از اشعار پراگنده یکه در تذکره ها و فرهنگها و مآخذ دیگر بنام ابوشکور ثبت‌شده، چنین معلوم میشود که‌این‌شاعرغیر از مثنوی آفرینامه‌دو مثنوی دیگردر بحرهای «هزج مسدس» و «خفیف» نیز داشته ست. (۱)

درمیان اشعار باقی ماندهٔ بوشکور بعضی از پارچه‌های عشقی نیز هست، مانند:

از دور بدیدار تو اندر نگرستم   مجروح شد آن چهرهٔ پرحسن وملاحت
از غمزهٔ تو خسته‌شد آزرده‌دل من   وین حکم قضا پیست جراحت به جراحت

• ابوشکور را شاعران بعد ازوی شاعرحکیم خوانده‌اند، چنانکه منوچهری شاعرعهدغزنوی در قصیده‌یی چنین بیان میکند:

از حکیمان خراسان کوشهیدورودکی   ابوشکور بلخی وبوالفتح بستی هکذی

ازآثار ابوشکورتاکنون ۳۴۶ بیت بدست آمده است. از آنجمله ۹ بیت

۱- ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات درایران، ج۱، ص ۳۶۷

از مقطعات اوست که در لباب الالباب و مجمع الفصحا ثبت است و از کتاب آفرینامهٔ او ۲۹۱ بیت فراهم شده است. (۱)

هـ- ابوالمؤید بلخی:

ابو المؤید بلخی که هدایت اورا با ابوالمؤید رونقی اشتباه کرده (۲)، شاعر و نویسندهٔ توانای عهد سامانی است. در بعضی از نسخ یوسف و زلیخا ضمن بحث در بارهٔ سابقهٔ این داستان، چنین تذکر رفته که ابوالمؤید نخستین گوینده ییست که به نظم این داستان پرداخته است. ولی از این منظومه متاسفانه جز این بیت:

دلیر یکه ترسد ز پیکار شیر زن زاج خوانش نه مرد دلیر

باقی نمانده است. (۳)

شهرت و اهمیت ابوالمؤید بیشتر متکی بر آثار منثور اوست که در مبحث نثر دورهٔ سامانی در بارهٔ آنها صحبت خواهیم کرد. اما مقام او در شعر و شاعری نیز خیلی بلند است از این شاعر مانند برخي از شاعران دیگر این دوره اشعار فراوان باقی نمانده تنها قطعات و ابیات پراگنده یی از او در لباب الالباب، لغت فرس و مجمع الفصحا نقل شده است. در دو قطعهٔ ذیل ابوالمؤید قدرت خویش را در تشبیه و مضمون آفرینی نشان داده است:

انگشت را ز خون دل من کند خضاب

کفی کزو بلای تن وجان هر کس است

عناب و سیم اگر نبود مان روا بود

عناب بر سبیکه سیمین او بس است

۱- حواشی چهار مقاله، به کوشش دکتور معین، ص ۸۳

۲- مجمع الفصحا، به کوشش دکتور معین، ص ۸۳

۳- ذبیح الله صفا، همان اثر، ج ۱، ص ۳۶۴

نبید یکه نشنا سی از آفتاب

چو با آفتابش کنی مقترن

چنان تابد از جام گویی که هست

عقیق یمن در سهیل یمن

و) مسعودی مروزی :

شهرت مسعودی مروزی در ادبیات دری بیشتر به سبب شاهنامهٔ وی است. او نخستین گوینده ییست که به نظم شاهنامه دست یازیدو ازاین سبب پیش‌آهنگ شاعرانی است که به کار نظم داستانهای تاریخی و حماسی و ملی پرداخته اند. از شاهنامهٔ مروزی متأسفانه تا کنون اطلاع وسیع بدست نیامده است. تنها مؤلف البدأ و التاریخ (تألیف بسال ۳۵۵ هـ.)دو بار از این شاعر وشاهنامهٔ وی یاد نموده و دو بیت آنرا چنین نقل کرده است :

نخستین کیومرث آمد به شاهی

گرفتش بگیتی درون پیش گاهی

چوسی سالی بگیتی پادشاه بود

که فرمانش بهرجایی روا بود (۱)

همچنان ثعالبی در کتاب «غرر اخبار ملوك‌فرس»(۲) از این شاعرو منظومه اش ذکر مختصری کرده است . شاهنامهٔ مسعودی در بحر هزج محذوف سروده شده است .

۱ـ مقدسی ، البدأ والتاریخ ، چاپ هورت،ج ۳ص۱۳۸،صفا، تاریخ ادبیات درایران ج۱ .

۲ـ ثعالبی ، غرراخبار ملوك الفرص ، پاریس ۱۹۰۰

ز - رابعهٔ بلخی :

در سدهٔ چهارم هجری یکی از ملکزادگان بلخ که کعب نام داشت و پدرانش در حوادث تاریخی خراسان با ابومسلم محشور بودند، بر سجستان و توران و قزدار حکم میراندند. (۱)

کعب دختری داشت که او را زین العرب میگفتند (۲) نامش رابعه و منسوب به قزدار (قصدار) شهر کوچکی در جنوب خراسان (۳) بود. بدان سبب بین مردم به رابعهٔ قصداری شهرت یافته بود. این رابعه غیر از رابعه عدویه میباشد که شرح حال او در تذکرة الاولیای عطار آمده است و رابعه عدویه از صوفیان قرن سوم هجری بود ودر بعضی از مآخذ رابعه قزداری را همان رابعه عدویه دانسته اند، چنانکه این اشتباه را در تحقیق شبلی نعمانی میتوان مشاهده ومطالعه کرد. (٤) وجامی نیز اورا در ردیف زنان صوفی نام برده است. (۵) از جریان زنده گی رابعه چیزیکه مایه تاسف است، حادثه مرگ نابهنگام اوست. چون رابعه به بکتاش، غلام برادرش حارث دل داده بود وعاقبت این رازفاش شد، به دستور حارث رابعهٔ جوان را در حمام گرم رگ زدند ودر همانجا جان سپرد. این حادثه درسال ۳٦۵ هجری بوقوع پیوست.

رضا قلی هدایت سر گذشت این دلدادهٔ ناکام را با استفاده از محتویات داستان الهی نامهٔ عطار بنام «مثنوی گلستان ارم» به نظم اورده است. (٦) رابعه

۱ــ پوهاند عبدالحی حبیبی، صندوق جواهر، مجله ادب، سال ۱۳٦۲

۲ــ رضا قلی هدایت، مجمع الفصحا، طبع برون، ج ۱، ص ۲۲۲؛ عطار الهی نامه، چاپ استانبول ص ص ۳۳۰-۳۵۲

۳ــ یاقوت حموی، معجم البدان، چاپ مصر، ج ۷ ص ۷۸؛ سمعانی، الانساب چاپ اوقاف گیب، ص ٤۵۱

٤ــ شبلی نعمانی، شعر العجم، ج ۱ ص ۲۵

۵ــ عبدالرحمن جامی، نفحات الانس، چاپ هند، ص ۵٦٤

٦ــ رضا قلی هدایت، همان اثر، ج ۱ ص ۲۲۲

به حیث یك گوینده توانای زبان دری درروزگار اسارت وزبونی زن آنچه را که احساس کرد آزادانه به شعر آورد و بر گنجینهٔ ادبیات دری غنایی از جواهر شعر بیفزود. از روی سرگذشت او که برمبنای عشق استوار بوده، میتوان درك کرد که رقت احساسات، اورا به غزل سرایی رهنمونی کرده است، بدان سبب آنچه که از اشعار وی تا کنون بازمانده بیشتر جنبه غنایی ومضمون عشقی دارد . این اشعار رابعه در ناحیهٔ قصدار بلخ محصور و محدود نمانده ، بلکه تا نقاط دور دست نیز رسیده بود .

از ین قطعه شعر رابعه چنین معلوم میشود که وی در بند عشق سخت محصور بوده است و بدان سبب برای محبوب خویش که ظاهراً شخص سنگ دل و در عشق بی پروا بود ، دعا میکند :

دعوت من بر تو آنشد کا یزدت عاشق کناد
بر یکی سنگین دل نامهربان چون خویشتن
تا بدانی درد عشق و داغ هجرو غم کشی
چون بهجر اندر به پیچی پس بدانی قدرمن

در قطعهٔ ذیل شکایت شاعر از فراق یارست :

دوش بر شاخك درخت یکی مرغ
نوحه همی کرد و میگریست بزاری
من جدایم زیار خویش و ننالم
تو چه نالی که با سعادت یاری
من بگیریم چو خون دیده ببارم
تو چه گریی که خون دیده نداری

دراین پارچه یکنوع صنعت التفات دیده میشود، زیرا در بیت اول از پرنده به صیغهٔ غایب ودر دو بیت دیگر بهصیغهٔ مخاطب یادشده است .

در پارچه هنری ذیل شاعر توفانی عشقی را که باردیگر وی را به بند آورده است توصیف میکند.

عشق او باز اندر آوردم به بند — کوشش بسیار نامد سودمند
عشق دریای کرانه ناپدید — کی توان کردن شنا ای هوشمند
عشق باید دید و انگارید خوب — زهر باید خورد و انگارید قند
توسنی کردم ندانستم همی — کز کشیدن تنگ‌تر گردد کمند

رابعه در ترسیم مظاهر آفرینش و توصیف نسیم بهاری با احساسات لطیف و نازک خیالی که مخصوص خود وی است قدرت شگفتی انگیز داشت و اینگونه اشعار او حاوی زیباترین بیان ادبی است.

فشاند از سوسن و گل سیم و زر باد — زهی بادیکه رحمت باد بر باد
مثال چشم آدم شد مگر ابر — دلیل لطف عیسی شد مگر باد
که در بارید هردم در چمن ابر — که جان افزود خوش اندر شجر باد
گل خوش بوی ترسم آورد رنگ — از این غماز صبح پرده در باد
برای چشم هر نااهل گویی — عروس باغ را شد جلوه گر باد
عجب چون صبح خوشتر میبرد خواب — چرا افگند گل را در سحر باد

یکی از بهترین اشعار رابعه که مملو از احساسات اوست . بنام «بهار بلخ» معروف است. باریک اندیشی شاعر و دل انگیزی کلام او خصوصیت برجستهٔ این شعر است:

زبس گل که در باغ ماوی گرفت — چمن رنگ ارژنگ مانی گرفت
صبا نافهٔ مشک تبت نداشت — جهان بوی مشک از چه معنی گرفت
مگر چشم مجنون به ابر اندر است — که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
به می ماند اندر عقیقین قدح — سرشکی که در لاله ماوی گرفت

قدح گیر چندی و دنیا مگیر — که بد بخت شد آنکه دنیا گرفت
سر نرگس تازه ازز روسیم — نشان سر تاج کسری گرفت
چو رهبان شدا ند رلباس کبود — بنفشه مگر دین ترسی گرفت

رابعه هرچند در ایام جوانی چشم از زندگی فرو بست، لیکن شاهکارهای فنا پذیر وی، اوراق تاریخ ادبیات دری رامزین ساخت و در تاریخ تطور شعرا ین زبان، سهم فعال گرفت. راجع به قبر رابعه در مآخذ هیچ تذکری نرفته است. چون در بلخ چشم از زندگی پوشیده حتماً در همانجا به خاك سپرده شده است. لیکن درسال ۱۳٤٤ هجری قبری درجوارشرقی مقبرۀ خواجه محمد پارسا در بلخ کشف و آن بنا براحتمالات قبر رابعه پنداشته شده و بنای کوچکی بر آن اعمار گردیده است.

رابعه راهرانسان ادب دوست کشور ما میشناسد و ازداستان زندگی او دردورۀ قوام نابرابری اجتماعی اطلاع عمیق دارد. هرمسافری که سری به بلخ میزند، خاطرۀ، آن حمام شوم که رابعه بردیوارها یش باز تاب احساس خودرا درهیئت شعر نقش کرده بود، درپهلوی هزاران حادثۀ تاریخی و اجتماعی دیگر، درمخیله اش خطور میکندو اندیشه و احساسا تش را به پس منظر تاریخی و ادبی کشور ما بهداوری میکشاند. بلخ شاهدرعنای تاریخ باستانی کشورما است، بدان سبب امروزچون مادرسالخورده یی بیاد فرزندان هنرورودانشمندخویش چون شهید، رابعه، دقیقی، مولوی، بوعلی، ناصر خسرو و دیگران داستانهایی میپردازد و با عزم و امید، گهوارۀ تاریخ را برای پرورش زنان و مردان نامی آینده بهسهم خویش میجنباند.

ح) ابوعبدالله و اوالجی:

ابو عبدالله محمد بن صالح والـوالجی از شعرای مشهور عهد سامانی است. نام و نسبتش بهولوالجی در لباب الالباب چاپ براون به همین شکل آمده است

به اهتمام سعید نفیسی، بدون تذکر کدام دلیل ولوالجی به نوایحی تبدیل شده است. دکتر معین در حواشی چهار مقاله (مقالهٔ دوم) آنرا نوایحی خوانده است. دکتر معین نظر خویش را به اساس یك مصراع منوچهری (آنکه امداز نوایح و آنکه آمدازهری) اظهار کرده است. اگر در مورد انتساب ابوعبدالله به ولوالج علاوه از متن لباب الالباب (طبع براون) مرجع دیگر و مخصوصاً مرجع شعری نیز لازم باشد، میتوان این بیت منوچهری را در همان مورد بیان کرد:

آن دو گرگانی و دورازی ودو و لوالجی

سه سرخی وسه کاندر سغد بوده معتکن

یکی از آن دو ولوالجی همان ابوعبدالله است واز دیگران تا کنون خبر واثری در دست نیست. دکتر صفا در تاریخ ادبیات خویش نیز نام او را ابوعبدالله ولوالجی نوشته است. با ارایه این دلایل ولوالجی میتواند صحت داشته باشد. راجع به احوال این شاعر در هیچ مأخذ معلومات مفصلتر داده نشده ولی همینقدر گفته شده کــه شاعر مذکــور از شعرای نامی دورهٔ سامانی بوده است. محمد عوفی در لباب الالباب مینویسد که در زمان یمین الدوله محمود جمله گی فضلا خواستند که دو بیت دری ابوعبدالله را به عربی ترجمه کــنند، لیکن جز خواجه ابوالقاسم پسر وزیر ابو العباس اسفراینی کسی به ترجمه آن توفیق نیافت. وآن دوبیت ولوالجی چنین است:

سیم دندانك وبس دانك وخنداناك وشوخ

که جهان آنکك بر ما لب اوزندان کرد

لب او بینی وگویــی کــه کسی زیر عقیق

یا میان دو گل اندر شکری پنهان کرد

تشبیهات ولوالجی لطیف و بیانش ماهرانه است:

جعد بر سیمین پیشانیش گویــی که مگر

لشکر زنــگ همی غارت بغداد کــنند

و آن سیه زلف بران عارض گویی که همی
بر پر زاغ کسی آتش را باد کنند

ط — بشار مرغزی :

بشار گویندهٔ معروف عهد سامانی است . وطنش دهی است در شمال هرات بر سر راه بادغیس که آنرا مرغ و یا مرغ سپید میخوانند بدان سبب به مرغزی مشهور گردیده است . از احوال وی اطلاع در دست نیست . هدایت او را با بشار بن برد تخارستانی شاعر نابینای عربی گوی اشتباه کرده است .(۱) بشار به عربی نیز شعر میسرود . وی در سرودن شعر خمری که در دورهٔ سامانی تازه در ادب دری راه یافته بود ، مهارت زیاد داشته است . قصیده ییکه وی در توصیف شراب سروده ، بعد از قصیده (مادر می) رودکی از بهترین یادگار شعر خمری ونماینده طبع و قادوی میباشد. مسأله قابل اهمیت اینست که وی در تاریخ شعر خمری مقام بسزایی دارد .

ی — دقیقی بلخی :

در بارهٔ دقیقی شاعر معلومات بسیار اندك است او را جمعی ابو منصور محمد بن احمد ضبط کرده اند.(۲) در باب مولدش نویسنده گان را اختلاف نظر است . عوفی زادگاه او را طوس وطن اصلی پیرو بزرگ او فردوسی میدانند . مطابق برخی از روایات او بلخی یا سمرقندی (۳) و یا مروی و

۱- رضا قلی هدایت، مجمع الفصحا، ج۱ ص ۱۷۱

۲- محمد عوفی، لباب الالباب ج۲ ص ۱۱ .علاوه از این قول محمد عوفی نام او را محمد بن احمد ، محمد بن محمد بن احمد ، احمد و منصور بن احمد و کنیه اش را ابومنصور هم ذکر کرده اند- دکتور معین در کتاب مزد یسنا از قول ابوریحان بیرونی (در آثار الباقیه) نام این شاعر را ابوعلی محمد بن احمد دقیقی نوشته و این نام را اصح دانسته است سعید نفیسی (احوال و اشعار رودکی، ج ۳ ص ۱۲۶۱) نیز با دکتور معین در اینمورد هم عقیده است .

۳- آذر بیکدلی، آتشکده چاپ بمبی ص ۳۳۳

بلخی (۱) معرفی شده است. طوسی بودن او نادرست میباشد، زیرا اگر این موضوع قرین حقیقت میبود، حتماً فردوسی او را به‌صفت هموطن خویش میخواند (۲) این شاعر را به سبب دقت معانی و دقت الفاظ دقیقی میگفتند. (۳) لیکن بدیع الزمان فروزانفر بر آنست که این تخلص از کلمهٔ دقیق بمعنی (آرد) گرفته شده است. شاید خود دقیقی و یا پدرش در ایام شباب، شغل آرد فروشی و یا آسیابانی داشته و بدان سبب به دقیقی متخلص شده است. چنانکه دقیقی درعربی بمعنی «آرد فروش» و «آسیابان»، بر اشخاص زیاد اطلاق شده است، مانند: ابوجعفر دقیقی، ابوبکر دقیقی وغیره. (٤)

سال ولادت این شاعر هنوز معلوم نیست، مگر ازروی قراین تاریخی میتوان تخمین کرد که گل حیاتش در نیمهٔ اول قرن چهارم شگفته باشد.

دقیقی در اوایل عمر در خدمت امرای چغانی به سرمیبرد. چنانکه این حقیقت از این شعر امیر معزی نمودار است:

فرخنده بود برمتنبی بساط سیف (۵)

چونانکه بر حکیم دقیقی چغانیان

ونیز این بیت فرخی از قصیده یکه درمدح امیر ابوالمظفر چغانی سروده است، انتساب دقیقی را به دربار چغانیان اشکار میسازد:

۱ـ رضاقلی هدایت، همان اثر، ص۲۱۴

۲ـ تیو دور نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، چاپ دوم، ص۴۶

۳ـ محمد عوفی، همان اثر، ج۲ ص ۱۱

۴ـ بدیع الزمان فروزانفر، سخن و سخنوران، ج ۱، ص ۱۳

۵ـ مراد سیف الدوله ابوالحسن علی (۳۳۳ـ ۳۵۶ هـ) از خانوادهٔ همدانی است که دربار او مرکز تجمع ادباوعلمای بزرگ بود متنبی شاعر، حکیم ابونصرفارابی، ابوالفرج اصفهانی و دیگران در دربار او مقیم بوده اند

تا طراز ندهٔ مدیح تو دقیقی درگذشت

زآفرین تو دل آگنده چنان کزدانه نار

دقیقی از امرای چغانـی امیر فخرالدوله احمدبن امیر ابوسعید مظفر و امیر ابو نصر بن ابو علی احمد را مدیحه گفته است. یک شعر وی در رثای امیر دومی نیز بجا مانده است.

دقیقی پس از آنکه در دربار امرای چغانی شهرتی بهم رسانید به‌خدمت سامانیان پیوست. وی با امیر منصور اول بن نوح اول (۳۵۰ — ۳۶۶ ه) و امیر نوح دوم بن منصور اول (۳۶۶ —۳۸۶ ه) معاصر بود. مطابق بعضی از روایات به فرمان امیر اخیر الذکر به نظم گشتا سپنامه دست برد.

قراریکه از برخی اشعار اومعلوم میشود، شاعر موصوف به کیش زردشتی تمایلی داشته است. اته (۱) نولدکه (۲) وپاول هرن (۳) گرایش او را به آیین زردشتی تایید کرده اند. در حقیقت اندیشهٔ این دانشمندان درمورد دقیقی برین قطعه شعر غنایـی او متکی بوده است:

دقیقی چهار خصلت بر گزیده است

به گیـتی از هـمه خوبـی وزشـتـی

لـب یـاقوت رنـگ و نـالهٔ چـنـگ

می خون رنـگ و کیشی زر دهشـتی

علاوه بر آن دقیقی را در آنمورد اشعار دیگر نیز هست، مانند:

بیزدان که هرگز نبینند، بهشت کسی کاو ندارد رهٔ زرد هشت

۱- اته، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه دکتور شفق

۲- نولدکه، حماسه ملی ایران، چاپ دوم ص ۴۶

۳- پاول هرن، تاریخ ادبیات فارسی، چاپ لایپزیک، ۱۸۹۶ م. ص ۸۱

یا :

پری چهره بتی عیار و دلبر
نگار سرو قد ماه منظر
یکی زردشت وارم آرزویست
که پیشت زند راخوانم من از بر

یا :

تأویلی کرد با ما از مذهب نغوشاك (۱)
زردشت آنکه بوده است استاد بیش دانا

ضمناً یك موضوع دیگر نیز وجود دارد که تمایل دقیقی را به آیین زردشتی تقویت می کند و آن در حقیقت قسمتی از شاهنامهٔ اوست که از ظهور زردشت و گرایش گشتاسپ به دین وی و جنگ مذهبی میان گشتاسپ و ارجاسپ تورانی و شکست او بدست اسفندیار فرزند قهرمان گشتاسپ بحث میکند .

اگر چه گرایش دقیقی به دین زردشتی مورد تصدیق برخی از نویسندگان قرار گرفته است ولی نام اسلامی او و پدرش این مسأله رانفی میکند، با آنهم نولدکه برآنست که بعضی از زردشتیان نام اسلامی را برخویشتن می نهادند و هنوز هستند زردشتیانیکه به نامهای احمد و محمد مسمی میباشند .

---

۱ ـ لغت فرس ، نغوشارا مذهب گبرکان معنی کرده است . نغوشا و نغوشاك از مادهٔ نیوشیدن و نغوشیدن مشتق است که در ظاهر یکی از فرق مانویه اطلاق می شده است . اعراب آنرا سماعین ترجمه کرده‌اند. عقیدهٔ دیگر نیز هست که کلمهٔ نغوشا ظاهراً محرف کلمهٔ مغوشاست که در یونانی به شکل «ماغوس» آمده و همریشه است با کلمات «ماژ» فرانسوی «مغ» فرس باستان «ماغو» و «مغو» اوستایی و «مو» پهلوی و «مغ» زبان دری ودر کلمه‌های «مغان» «مغ بچه» و «موبد» آمده است . در عربی «مجوس» گفته شده است برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب مزدیسنا تألیف دکتور معین .

به‌عقیدهٔ محمداسحاق چیز یکه قابل تذکر است اینست که اشاره دقیقی درباره دین زردشتی نباید اینقدر جدی تلقی گردد. شاید اشتیاق او به شراب و کسب تلذذ از آن او را به دین زردشتی خوش بین ساخته باشد، زیرا در آیین مذکور نوشیدن شراب مجاز بوده است. (۱)

این مسأله بسیار تعجب آور است که چون فردوسی درباره دقیقی سخن میراند راجع به‌عقیدهٔ او تذکری نمیدهد. علاوتاً تذکره نویسان نیز درباره این موضوع که‌مورد بحث و فحص محققان قرار گرفته‌است، خاموشند.

گشتاسپنامهٔ دقیقی :

دقیقی در تاریخ ادب دری شهرت و مقام عظیم دارد این شهرت در حقیقت بر مبنای همان هزار بیتی استوار است که به‌واسطه او سروده شده و فردوسی آنرا در شاهنامهٔ خویش جاداده است. مطابق برخی از روایات چنانکه در بالا اشاره شد، حامی سامانی او یعنی نوح دوم اورا به‌کار منظوم ساختن داستان ملی آریایی گماشت. بعداز آنکه هزار بیت (۲) (مطابق قول فردوسی) آنرا سرود به دست ترك بچه‌یی که‌غلام مورد توجه‌اش بود، کشته‌شد. چنانکه این شعر فردوسی دال به آن واقعه است:

جوانیش را خوی بد یار بود — همه ساله تا بد به پیکار باد
بدان خوی بدجان شیرین بداد — نبود از جهان دلش یکروز شاد
یکایك ازاو بخت برگشته شد — به‌دست یکی بنده برکشته شد

به قول رضا قلیخان هدایت این حادثه در سال ۳٤۱ هجری به وقوع پیوست

---

1 -- M . Ishaque , Daqiqi The precursor of Fridausi , Indo - iranica Yo l . 2 . 1967 .

۲-بقول عوفی (لباب الالباب ج ۲ص۳۳) دوهزار وبقول حمدالله مستوفی(تاریخ گزیده ج ۱ص۸۱۸) سه‌هزار .

این قول به کلی نادرست است . طوریکه ما میدانیم دقیقی در مدح نوح بن منصور شعر گفته است .

نوح در سال ۳٦۵ هجری بر اریکهٔ سلطنت نشست و دقیقی بر فرمان وی به نظم شاهنامه بپرداخت : همچنان واضح است که فردوسی کار به نظم آوردن شاهنامهٔ خویش را در سال ۳۷۰ هجری (۱) بعد از قتل دقیقی شروع کرد . پس چنین مینماید که دقیقی در بین سالهای ۳٦٦ و ۳٦۹ ه . در قید حیات بوده است .

در اینجا راجع به علتی که باعث شد تا فردوسی کار دقیقی را به شاهنامه خود منضم کند، سؤالی به ذهن خطور میکند . فردوسی در این مورد مدعی است که او دقیقی را در خواب دید و شاعر مقتول از وی تقاضا کرد که هزار بیت او را در شاهنامه اش جا دهد تا سلطان محمود بداند که پیش از او در سرودن داستان های ملی رنجهایی کشیده است . دل فردوسی به حال دقیقی میسوزد و آرزویش را میپذیرد. طوریکه این حقیقت را خودش چنین شرح میکند :

۱- فردوسی شاهنامهٔ خود را در سال ۴۰۰ هجری بپایان رسانید طوریکه گوید :

زهجرت شده پنج وهشتادبار که گفتم من این نامهٔ شاهوار

درجای دیگر میگوید که در سرودن شاهنامه سی یا سی وپنج سال را صرف کرده است :

بسی رنج بردم دراین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

چوسی سال بردم بشهنامه رنج که شاهم ببخشد بپاداش گنج

جای دیگر گوید.

سی وپنج سال از سرای سپنج بسی رنج بردم به امید گنج

فرض کنیم که فردوسی سی سال را در سرودن شاهنامه صرف کرده باشد پس باید کار سرودن آنرا در سال ۳۷۰ هجری آغاز کرده باشد.

کنون راز ها باز جویم ترا — حدیث دقیقی بگویم ترا
چنان دید گوینده یکشب بخواب — که یک جام می داشتی چون گلاب
دقیقی ز جایی پدید آمدی — بدان جام می داستانها زدی
به فردوسی آواز دادی که می — مخور جز به آیین کاوس کی
شهنشاه محمود گیرنده شهر — ز شادی به هر کس رساننده بهر
بدین نامه گر چند بشتافتی — کنون هر چه جستی همه یافتی
از اندازه من بیش گفتم سخن — اگر باز یابی بخیلی مکن
ز گشتاسپ وارجاسپ بیتی هزار — بگفتم سر آمد مرا روزگار
گر آنمایه نزد شهنشه رسد — روان من از خاك برمه رسد
بدانند که پیش از تو آخر کسی — در این داستان رنج بردش بسی
پذیرفتم وداشتم زو سپاس — مرادر دل آمد زهرسو هراس
که روزی مراهم ببایدگذشت — زگفتار او در نشاید گذشت
زگفتار او بشنو اکنون سخن — که گفته است این داستان کهن

گرچه این یادآوری فردوسی درحق دقیقی، شاید به نظر برخی از نویسندگان قابل تحسین باشد. (۱) اما از تحلیل اشعار فوق چنین مینماید که فردوسی خواب خویش را بازیور تخیلات شاعرانه پیرایه بسته است. دراین شکی نیست که او به تقلید دقیقی به کار نظم شاهنامه بپرداخت، ولی برای آنکه کارش را ارزش بیشتر دهد، اشعار گوینده پیشرو خویش رادر شاهنامه آورد واز جانب دیگر کوشید رجحان خود را در نظم داستانهای ملی براو نشان دهد. منتقدین (۲) در قبول دلایلی که فردوسی برای اقتباس اشعار دقیقی ارائه کرده است، مردد ند ودراین مورد عللی رادر یافته اند یکی اینکه چون فردوسی نمیتوانست از

---

۱ ـ شبلی نعمانی، شعرالعجم، ج ۱، ص ۲۸

2 -- Browne , Literary history of persia , vol . I . p · 460

از ذکر زردشت و کیش او که در تاریخ قدیم آریانا سهم مهم داشته است، خود-داری کند و از طرف دیگر بیان این مسأله بدون اتکا به آثار گذشته نظر به شرایط زمان برای فردوسی خالی از اشکال نبود، بنا بران کار دقیقی را که مبین شکوه و جلال کیش زردشتی و حماسه ملی آن عصر بود، به شاهنامهٔ خویش پیوست وحتی خودش آشکارا نظر خویش را در آن مورد نیز در قالب اشعار ریخت. (۱) علت دیگر یکه فردوسی را برای نقل اشعار دقیقی برانگیخت اینست که شاعر موصوف میخواست با مقایسهٔ کلام خود و سخن دقیقی برازنده گی مقام خویش را در صحنه سازی ومضمون آفرینی و تلفیق داستانهای ملی نشان دهد، چنانکه ابیات ذیل از او شاهد این قول است:

نگه کردم این نظم سست آمدم — بسی بیت نا تندرست آمدم

من اینرا نوشتم که تا شهریار — بداند سخن گفتن نابکار

دو گوهر بدا این با دو گوهر فروش — کنون شاه دارد بگفتار گوش

سخن چون بدینگونه بایدت گفت — مگوی ومکن رنج با طبع جفت

چو بند روان بینی و رنج تن — به کانی که گوهر نیابی مکن

چو طبعی نداری چو آب روان — مبر دست زی نامهٔ خسروان

دهان گر بماند زخوردن تهی — از آن به که ناساز خوانی نهی

غایه و ارزش واقعی کار دقیقی بهر نحوی که باشد انتقاد فردوسی دربارهٔ آن قابل تأمل است به عبارت دیگر انتقاد فردوسی در حق دقیقی با مبالغه توأم میباشد، زیرا اگر کار او حاوی اهمیت نمیبود فردوسی آن شاعر را به «نیکویی سخن» و «روانی طبع» متصف نمیساخت:

جوانی بیامد گشاده زبان — سخن گفتن خوب و طبع روان

---

1 -- M . Ishayue . Ibid

اگر چه یك مطالعهٔ انتقادی و مقایسوی آثار منظوم دقیقی و فردوسی بعضی از اختلافات مخصوص را در کلام آنـها آشکار ساخته است، ولی مشابهتهای قابل ملاحظه یـی دراشعار آندو شاعر وجود دارد. آنها یك وزن (بحر متقارب) و کلمه های تقریباً مشابه را بکار برده اند. آنها سبك مشابه دارند و در تعبیرات شان وجه اشتراك نیز بملاحظه میرسد. با آنکه بلندی مقام شاعری فردوسی در مجموع محقق است. وجوهی راکه تذکر دادیـم خصایص مشترك شاعران آن عهد بوده ودر آنگونه موارد به صورت طبیعی بکار برده میشده است. اینرا هم باید بخاطر داشت که خصوصیت یـك سبك منظوم مولود یك مرحلهٔ کوتاه نیست، بلکه نتیجهٔ یك تکامل تدریجی است. مثلاً قطعات و اشعار باز ماندهٔ ابوشکور بلخی کـه قبل از اشـعار دقیقی انـشاد گـردیده، چنین نشان میدهد کـه در شاعری آن دوره یـك سبك مخصوص وجود داشته که از اوزان معمول ومنقول در آن بـه کـار میرفته است و سبك مذکور با رعایت اسالیب ووجوه مختلف بیان، با سبك دقیقی مشابهت نزدیك میداشته است.

وجوه اشتراك و اختلاف خصایص عمده، سبك حماسی دقیقی وفردوسی رامیتوان به نهج آتی خلاصه کرد:

۱ـ دقیقی مانند فردوسی دارای یك سبك محکم حماسی است.

۲ـ سبك دقیقی و فردوسی باهم شباهت بزرگ دارد.

۳ـ اشعار دقیقی نسبت به اشعار فردوسی ثقیلتر ومهارت فردوسی درسرودن شعر حماسی نسبت به دقیقی بیشتر است. لیکن قسمتهای مختلف شاهنامهٔ فردوسی بعضاً یکی با دیگر ازنگاه ارزش هنری وزیبایی متفاوت است.

٤ـ دقیقی همچون فردوسی تا حد امکان از استعمال لغات عربـی اجتناب کرده است. ازلحاظ سرودن شعر حماسی دقیقی بر فردوسی تقدم دارد.

یکی از وجوه اهمیت گشتاسپنامهٔ دقیقی کثرت تراکیبی است که در آن می بینیم ومشحون است به تراکیب بدیع دری که برخی از آنها تا آن روزگار سابقه نداشت.همچنین مایهٔ حفظ تعداد زیاد مفردات کهن شده است. علاوه براین دقیقی توانست بعضی از لغات پهلوی را در شعر دری بگنجاند ورابطه میان این دوزبان را از لحاظ سیر تحول بر قرار کندوعین همین کیفیت را با قوت واهمیت ویژه یی در «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی نیزملاحظه میتوان کرد.

ازوجوه دیگر اهمیت گشتاسپنامه اینست که دقیقی درخلال آن به تفسیر وتشریح روایات آریایی پرداخت ومارا به گوشه یی از زنده گی اجتماعی آن عصرمطلع ساخت. گرچه مسعودی مروزی پیش ازاو برای تمثیل چنین موضوع اقدام کرده بودولی متاسفانه ازاثر اوجز دوسه بیت بیش نمانده است. بدان سبب جای دارد گشتاسپنامه را درحد خودش یکی ازپرارجترین اثرروایی حماسی زبان دری بینگاریم.

مقایسهٔ گشتاسپنامهٔ دقیقی ویادگار زریران:

در بارهٔ تعیین مآخذ گشتاسپنامه محققان اقوال مختلف ابراز کرده اند. عده یی از نویسنده گان مآخذ گشتاسپنامه را یادگار زریران وعدهٔ دیگر شاهنامهٔ منثور ابو منصوری میدانند ولی باوصف چنین ابراز نظرهای احتمالی باید خاطر نشان ساخت که به اساس شواهدیکه دردست داریم تعیین مأخذ اصلی گشتاسپنامه دشوار است. اگر شاهنامهٔ ابومنصوری را مأخذ اصلی دقیقی بدانیم، بدون شبهه ادعای ما برمبنای حدس و قیاس استوار خواهد بود، زیرا شاهنامهٔ ابومنصوری اکنون موجودنیست اگرشاهنامهٔ ثعالبی را بهجای شاهنامهٔ ابومنصوری که اقتباساتی از این اثردر ثعالبی آمده است فرض کنیم و سپس قیاس نمایم کهچون شمار نامهای پهلوانان و پاره یی

ازروایات یادگارزریران وگشتاسپنامه موافق‌نمیباشد ، بدان سبب شاهنامهٔ ابومنصوری مأخذ دقیقی است نه یادگارزریران. باز هم جز یک نتیجهٔ قیاسی به چیزدیگر نخواهیم رسید . حال اگر شاهنامه ابومنصوری را در دست میداشتیم میتوانستیم با مقایسه گشتاسپنامه به آن وبا ارائه شواهد موثوق این موضوع را به اثبات برسانیم. ولی اکنون بنظر ما دشوار است بگوییم که نام آن عده از پهلوانانیکه در یادگارزریران نیامده و در گشتاسپنامه موجود است حتماً در شاهنامهٔ ابومنصوری آورده شده بود و دقیقی این نامها وروایات اضافی را تنها از آن کتاب اخذ کرده است و حتی ثعالبی نیز، در حالیکه میدانیم ثعالبی حوادث‌وروایات حماسی و کارنامه های ملوك و پهلوانان‌وبه طورعموم قصص مربوط به اقوام مختلف را با مراجعه به مآخذ دیگر چون طبری،ابن خرداد به، ابن الکلبی ، حمزهٔ اصفهانی، مسعودی، یعقوبی و نظایر آزان ضبط کرده است . (۱)

موضوع استفادهٔ دقیقی‌از یادگارزریران‌رانظر به دلایلیکه بعداً یادآور میشویم نمی توان انکار کرد ،اما تعیین نسخهٔ مرجع اوکار آسان‌نیست. تنها اینقدر میتوان اظهار کرد که ممکن است وی‌نسخه یی را مورد استفاده قرار داده باشد که با نسخه مورد استفاده ما (۲) از لحاظ زیادی وکمی روایات فرق میداشت . شاید درزمان حیات دقیقی ازین حماسهٔ کهن ملی نسخ متعدد موجود میبود ، حتی تعداد نسخه ها این کتاب در قرن ۱۹و ۲۰ که پهلوی شناسان اروپایی به مطالعه و تحلیل آثار این زبان رغبت نشان

---

۱ - شاهنامهٔ ثعالبی ، ترجمه محمودهدایت، مقدمهٔ ص ج

۲ - مقصود نسخه چاپ بنیاد فرهنگ‌ایران ازروی نسخه دستور جاماسپ جی منو چهر جی جا ما سپ آ سانااست .

دادند، نیز ثابت میباشد. چنانکه ملك الشعرا بهار که روزگار دراز به مطالعه و ترجمهٔ متون حماسی و غیر حماسی پهلوی صرف مساعی نموده، در مقدمه‌یکه بر ترجمهٔ یادگار زریران نوشته چنین یادآور شده است: «این نسخه از یادگار زریران که نزد این جانب بود هشت صفحه از آغازش کم بود داشت واز اینراه که میخواستم آنرا به پارسی امروزین برگردانم اجازه یافتم ازروی پچین [نسخه] (۱) آقای پروفیسور هر تسفلد کـم بود آن آغاز رابنویسیم»(۲) همین قسم در مؤخره متن پارسیك یادگار زریران (چاپ بنیاد فرهنگ ایران) آمده است که این حماسه باری به‌دست رستم مهربان استنساخ و بار دیگر توسط مهربان کیخسرو کتابت شده است(۳) پس تمام مطالب فوق وجود تعدد نسخ این کتاب را ثابت میکند. بدون شك این همه نسخه‌ها بی‌اختلاف نبوده است و شاید دقیقی از نسخه‌یی استفاده کرده باشد که نسبت به‌سایر نسخه‌ها مفصلتر و تعداد قهرمانان در آن بیشتر از نسخه‌های کنونی بوده است. اینکه دقیقی زبان پهلوی رامیدانسته است یا خیر باید توضیح کرد که همچنانکه گردآورندگان شاهنامهٔ منثور ابومنصوری به زبان پهلوی نا آشنا نبودند (٤) آشنایی دقیقی به‌این زبان نیز دور از امکان نیست و وجود بعضی از شواهد از جمله شواهد لغوی، ترکیب کلمه‌ها، مشابهت ترسیم صحنه‌ها در یادگار زریران و گشتاسپنامه میرساند که دقیقی به‌متن پهلوی یادگار زریران باید مراجعه کرده باشد. اکنون برای تایید

۱- چاپ یوهنتون آکسفورد، ۱۹۷۱، ص ۶۲

۲- محمدتقی ملك‌الشعرا بهار، ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص ۵۵ پاورقی شمارهٔ۱

۳- متنهای پهلوی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ ص ۱۷ ؛ بهار ترجمهٔ چندمتن پهلوی ص۷۶

۴- نولدکه حماسه‌ملی ایران چاپ دوم ص ۴۰

ادعای خویش از شواهد متذکره مثالهایی میاوریم: پس-puo از یادگار زریران

Tld pas goved kayvishtop shaah ku agar (1) hamaay pus ud braad ud vispuhragaan i man

ترجمه: و پس گوید کی وشتاسپ شاه که اگر همه پسر و برادر و بزرگان من ...

از گشتاسپنامه:

نخستین کسی نامداراردشیر پس شهریار آن نبرده دلیر (۲)

بسی داشت پیل گرانمایه مرد جها ندیده وخورده گرد نبرد (۳)

بیامد پس از سروران سپاه پس تهم جاماسپ دستور شاه (٤)

اشنود (*AShnut* = شنود)

از یادگار زریران:

Kuman ashnut ku shmaah baghaan en den a bezag imazdesnaan az ohrmzad padirift (۵)

ترجمه: که ما شنودیم که شما بغان این دین ویژهٔ مزدیسنان‌را از هرمزد پذیرفتید.

از گشتاسپنامه:

نه بنوشتنی بد نه بنمودنی نه برخواندنی بدنه اشنودنی (٦)

همچنان کلمه های هیلید (*heled*=رها کنید) و (هیلد*helad*رها کند)

۱- متنهای پهلوی، ص۹

۲- دقیقی و اشعار او، به کوشش محمد دبیرسیاقی، ص۴۳

۳- همان اثر، ص ۵۶

۴- همان اثر، ص ۵۸

۵- متنهای پهلوی، ص ۶

۶- دقیقی و اشعار او، ص ۴۸

ابر (abar=بر) ابا (aba = با) و لفظ بر آن در موارد مختلف هم در یادگار زریران و هم در گشتاسپنامه بکار رفته است .

در مورد شباهت بعضی از کلمه های مرکب و ترکیبات نیز میتوان شواهد متعدد از این دو اثر استخراج کرد ، لیکن در این گفتار به ذکر چند مثال اکتفا می کنیم یکی از این ترکیب ها که در هر دو حماسه چندین بار البته با اندکی تغیر بکار رفته «ژوبین بزهر آب داده» میباشد، چنانکه در یادگار زریران میخوانیم «ژوبین آبسوده که.. بخشم و زهر با آب بزه و گناه آب داده »(۱) در گشتاسپنامه همین کلمه به شکل زیر بکار برده شده است .

بدو داد ژوبین زهر آبدار که از آهنین کوه کردی گذار (۲)

بینداخت ژوبین زهر آبدار ز پنهان بر آن شاهزادهٔ سوار (۳)

دیگر ترکیب کوف سر(٤)(Koesar = سر کوه) است که در گشتاسپنامه به شکل کوه سر استعمال شده است :

چو و گشتاسپ از کوه سر بنگرید مر اورا بدان رزمگه بر ندید (۵)

به همین ترتیب گاهی ترسیم صحنه ها در هردو حماسه شباهت دارد. (٦)

پس از تذکر مطالب فوق بدین نتیجه میرسیم که دقیقی دوسرودن گشتاسپنامه از متن پهلوی یادگار زریران استفاده نموده ، لیکن این استفاده از کاهش و

۱- ترجمهٔ چند متن پهلوی ص ۶۸ ، در شاهنامهٔ ثعالبی این ترکیب به شکل (سلاح وژوبین مسموم) آمده است رك ص ۱۳۶

۲- شاهنامهٔ فردوسی ، چاپ مسکو، جلد ۶ ، ص ۱۰۵

۳ همانجا

۴- متنهای پهلوی، ص ۹ - ۱۰

۵- شاهنامه فردوسی ، چاپ مسکو، جلد ۶ ص ۱۰۶

۶- مقایسه شود با ترجمهٔ چند متن پهلوی ص ۶۴ ودقیقی واشعاراو(گشتاسپنامه ص ۴۸) به کوشش دبیرسیاقی

افزایش برکنار نبوده است، چنانکه ملک الشعرا بهار در این باره مینویسد: «هرچند دقیقی با ترجمه کننده‌گان این رساله از پهلوی به پارسی دری نتوانسته اند درست به نکات دقیق این داستان پی برده و آنرا بدون نواقص بی شمار بعینه ترجمه کنند و به کلی سرود ست و پای این افسانهٔ تاریخی را درهم خرد کرده اندو قسمت زیادی از آن را افگنده و بران افزوده اند»(۱). این تذکر میرساند که دقیقی برای سرودن گشتاسپنامهٔ خود، غیر از یادگار زریران به منابع دیگر نیز رجوع کرده است. به همین علت است که گاهی در این دو حماسه به تفاوت‌های برمیخوریم. برای اینکه به شباهتها و اختلافات یادگار زریران و گشتاسپنامه وقوف حاصل کنیم، لازم است به مقایسهٔ آنها به خصوص در سه مورد، یعنی ترتیب و اختلاف روایات، احوال بعضی از قهرمانان و شیوهٔ بیان بپردازیم.

۱- ترتیب واختلاف روایات:

در این دو اثر از لحاظ ترتیب و توالی روایات تفاوت قابل ملاحظه وجود ندارد، لیکن در تعداد حوادث و اندازهٔ روایات اختلاف موجود است. بدین معنی که موضوع هزار بیت گشتاسپنامه، به تمامی در یادگار زریران گنجانیده است. درواقع گشتاسپنامهٔ دقیقی از بیت ۱۱۷ تا ۷۵۵ از رهگذر احتوای روایات حماسی با یادگار زریران مطابقت دارد.(۲) از آغاز گشتاسپنامه تا بیت ۱۱۶ که موضوعات به بلخ رفتن لهراسپ و بر تخت نشستن گشتاسپ، پیداشدن زردشت وپذیرفتن گشتاسپ دین اوو بازدادن گشتاسپ به ارجاسپ رادربر میگیرد، در یادگار زریران نیست. در حقیقت مطابق

۱- ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص‌ص ۵۶- ۵۷

۲- این رقم در گشتاسپنامهٔ چاپ دبیرسیاقی است. درشاهنامهٔ چاپ مسکو ج ۲ از بیت ۱۲۵ تا ۷۵۱ رادر برمیگیرد

روایات دراین حماسه ازنامه نوشتن ارجاسپ به گشتاسپ که دین مزدیسنان را پذیرفت شروع میشود، ولی نحوهٔ ایراد حوادث ازهمین آغاز این دو اثر، اندك تفاوت پیدا میکند نام فرستاده‌گان ارجاسپ به‌نزد گشتاسپ، در یادگار زریران بیدر فش جادو و نامخواست هزاران است. (۱) لیکن در گشتاسپنامه غالباً نام شخص دوم یعنی نامخواست هزاران تنها به شکل نامخواست ذکرشده است واسم پدراین شخص ؛ یعنی هزاران جز دریك مورد (۲) درگشتاسپنامه دیده نمی‌شود .

درگشتاسپنامه از ابراهیم دبیران مهیست یاد نشده است . در حالیکه هموست که دریادگار زریران درمحضر گشتاسپ برپای می‌ایستد ونامهٔ ارجاسپ رامی خواند. ترتیب بیان مطلب وایراد موضوعات درنامهٔ ارجاسب که دریادگار زریران وگشتاسپنامه آورده شده است. به‌صورت‌عموم همسان نیست‌ولی ازنگاه مفهوم به‌هم‌مشابه‌میباشد. متن‌نامهٔ ارجاسپ دریادگارزریران چنین است: «...شنودیم که‌شما بغان این‌دین ویژه مزدیسنان را ازهرمزد پذیرفتید. اگرد ست از آن بازندارید مارازیانی گران ودشخواری‌ازآن توانَد بود. هرگاه شما بغان صواب بینید این دین ویژه رافروهلید باماهم کیش بوید؛ درا ینصورت هرآیینه شمارا ... پرستیم وهرآیینه سال بسال بس زروبس سیمینه‌وبس‌اسپ نیکو وبس‌گاه شهرياری به‌شما دهیم واگراین دین

۱-درشاهنامهٔ ثعالبی نام این دوفرستاده که‌حاصل پیام ارجاسپ به‌گشتاسپ بودند ذکر نشده وتنها گفته‌شده است که ارجاسپ نامه‌رامهور کردوبردن آنرا به شخصی تندخوی ووحشی‌محول داشت‌وهزاردتن‌همراه او کرداما‌نام بیدرفش ونامخواست درشرح‌محاربه گشتاسپ وارجاسپ (ص۱۲۴ـ ۱۲۶) امده‌است .

۲- برادهٔشی بدان جادوی خویش کام کجا نام خواست وهزارانش نام
شاهنامهٔ فردوسی چاپ مسکو جلد۶ ص۹۷ .

بنهلید و با ما هم کیش نشوید هر آینه برسرتان رسیم ، خوید خوریم وخشک ترسوزیم وچارپای ودوپای ازشهر برده گیریم وشمارا به بنده گی گران ودشخواری کار فرمایيم».(۱) قسمتی ازهمین نامه را از گشتاسپنامه به ترتیب ذیل اقتباس میکنیم :

«... تواورا پذیرفتی ودینش را | بیا راستی راه وآینش را ...
مر آن بند را ازمیان باز کن | به شادی می روشن آغاز کن
اراید ونکه بپذیری این نیك پند | زترکان به جانت نیاید گزند ...
ترا بخشم این بی کران گنجها | که آورده ام گرد با رنجها
نکو رنگ اسپان باسیم وزر | به استامها در نشانده گهر
غلامان فرستمت با خواسته | نگاران با جعد آراسته
ور اید ونکه نپذیری این پندمن | بسایی گران آهنین بندمن ...
بسوزم نگاریده کاخ ترا | زبن بر کنم بیخ وشاخ ترا
زمینت بسوزم سراسر به دم | سپاهت بناوك بدوزم بهم
زن و کودکان را بیارم زپیش | کنمشان همه بنده در شهرخویش (۲)

سپس موضوع پاسخ گفتن نامه ارجاسپ درمیان میآید. در یادگار زریران این نامه را شخصاً زریر جواب میگوید اما در گشتاسپنامه زریر واسفندیار وجاماسپ هر سه باهم اقدام میورزند.

لشکر آرایی گشتاسپ در گشتاسپنامه و یادگار زریران طوری شرح شده است که مطالب باهم شباهت دارد. برای توضیح بیشترمثالهایی از هر دو حماسه در زمینه نقل میکنیم :

۱- ترجمهٔ چندمتن پهلوی، ص ۵۹.

۲- دقیقی واشعار او، ص ۳۷

«همه مردم را از بهسپان خبر رسید و بر در گشتاسپشاه آمدند به همراه سپاه و تمبک زده و نای در انداختند و با نگ و گاو دم بر آوردند» (۱)

سپاهی بیامد بدرگاه شاه — که چندان نبد بر زمین بر گیاه
چو روزی ببخشید و جوشن بداد — بز د نای و کوس و بنه بر نهاد (۲)

«سپس لشکر بجنبید و ایورژ کرد... چنان بود که بانگ بر آسمان برشدی و آواز پای شان در دوزخ بپیچیدی ... از گرد و دود، شب و روز نا پیدا» (۳)

ز تاریکی گرد و اسپ و سپاه — کسی روز روشن ندید و نه ماه
ز بس بانگ اسپان و از بس خروش — همی نالهٔ کوس نشنید گوش (٤)

پیشگویی جاماسپ به دستور گشتاسب صرف نظر از بعضی تغییرات جزوی از قبیل تقدیم و تأخیر مطالب و نیز تعویض نامها در هر دو حماسه یکسان است. هنگامیکه گشتاسپ، جاماسپ را به پیشگویی وادار میسازد، وی از گشتاسپ تقاضا میکند که سوگند یاد کند تا به وی گزندی نرساند. گشتاسپ این درخواست جاماسپ را قبول می نماید و به جان زریر برادرش سوگند میخورد که او را اذیت نکند.

بنا بر آن جاماسپ آنچه را که در میدان جنگ به وقوع خواهد پیوست، یکایک بیان میدارد. قسمتی از پیشگویی جاماسپ در یادگار زریران و گشتاسپنامه قرار ذیل است:

«فردا این دو سپاه برهم فرو کوبند دلیر به دلیر و گراز به گراز، بسا مادر با فرزند بی پور. بسا پور بی پدر، بس پدر بی پسر، بس برادر بی برادر و بس زن شوی مندی بی شوی شوند.» (۵)

۱- ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص ۶۱ ۶۲

۲ - دقیقی و اشعاراو، ص ۴۶ - ۴۷

۳ - ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص ۶۲

۴- دقیقی واشعاراو، ص۴۷

۵- ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص ۶۴

به پیش اندر آیند مردان مرد — هوا تیره گردد ز گرد نبرد
جهان بینی آنگاه گشته کبود — زمین پرز آتش هوا پرزدود
وز آن زخم و آن گرزهای گران — چنان پتك پولاد آهنگران
به مغز اندر افتد ترنگا ترنگ — هوا پر کند ناله بور خنگ
شکسته شود چرخ و گردونها — در فشان بیالاید از خونها
بسی بی پدر گشته بینی پسر — بسی بی پسر گشته بینی پدر(۱)

حوادث دیگر از قبیل کشته‌شدن زریر توسط بیدرفش و پهلوانان دودمان او، و نیز قتل بیدرفش و لشکریان ارجاسپ، طوری بیان شده است که درهردو حماسه ترتیب و توالی شانرا تاحدی زیادی حفظ میکند. دقیقی در گشتاسپنامه درضمن شرح حوادث به تأسی از مراجع دیگر، مطالبی رامیاورد که آنرا دریادگار زریران به نهج دیگرمیابیم و به همین سبب گاهگاه مغایرتهایی درروایات این دوحماسه به مشاهده میرسد. طورمثال از کشته شدن گرامیك کرت پسرجاماسپ که در گشتاسپنامه به صراحت سخن رفته، درحالیکه دریادگارزریران در مورد قتل وی چیزی گفته نشده است. در یادگارزریران گرامیك کرت، بستورواسفندیار تا اخرین لحظه با لشکریان دشمن میجنگند و آنها را شکست میدهند. همین قسم در یادگارزریران گیرندهٔ انتقام زریر پسراو بستوراست و وی بیدرفش را به قتل میرساند، لیکن درگشتاسپنامه اگرچه بستورنخست بدین قصد به جنگ میرود، اما کشتن بیدرفش به دست اسفندیار صورت میگیرد.(۲) علاوه بران ازدو روایت دیگر که درهر دوحماسه به اختلاف آورده شده است، نیز باید یادکنیم. یکی ازاین دوروایت اینست که چون زریردرمیانهٔ آوردگاه ازدست

۱ـ دقیقی و اشعار او، ص ۴۸

۲ـ ذبیح الله صفا حماسه سرایی درایران ، ص۱۱۹ به قول ثعالبی قتل بیدرفش به دست بستور صورت گرفت. رك: هنامهٔ ثعالبی ص ۱۲۷

بیدرفش به خاک وخون مینشیند، بستور پسر وی بر آن میشود که کین پدر از بیدرفش بکشد. لیکن گشتاسپ او را مانع میشود و برایش میگوید که تو هنوز کودک نارسید هستی و دستت به تیر آشنا نیست. بنابران برای تو لازم نیست که به جنگ بروی. اما بستور پنهانی از گشتاسپ، نزد آخورسردار (به قول دقیقی اسپدار) میرود و به او میگوید که گشتاسپ فرمان داده است تا اسپی را که زریر در کودکی بران سوار میشد، برای من زین کنی تا من به کارزار بروم. (۱) وقتیکه گشتاسپ از این اقدام بستور آگاه میشود، به مشوره جاماسپ او را اجازه میدهد تا برای انجام مقصودش بپردازد. گشتاسپ از تیردان تیری به وی میدهد و می گوید برو و پیروز باز گرد. این روایت در گشتاسپنامه بدین شکل نیامده است. قرار اظهار دقیقی، گشتاسپ سپاه خود را به چندین دسته تقسیم میکند و بستور را در عقب لشکر میگمارد. (۲)

رویداد دیگر که مربوط به انجام نخستین جنگ گشتاسپ وارجاسپ میباشد در یادگار زریران چنین آمده است که در پایان این جنگ از قشون ارجاسپ جز خودش کسی زنده نماند. او را نیز یل اسفندیار گرفت و یک دست و یکپای و گوشش را برید، سپس یک چشم او را با آتش سوخت و کور ساخت و او را به دم بریده خری نشاند و گفت که شو و بگو چه دیدی از دست من یل اسفندیار تا هیونان دانند که چه رفته بوده است درین روز فرو دین اندر اژدهای رزم گشتاسپان. (۳)

۱ـ بهار، ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص۶۹

۲ ـ دقیقی و اشعار او، ص۵۵ ، به قول ثعالبی بستور در جناح چپ لشکر گماره شده بود و بعد از کشته شدن زریر گشتاسپ کین کشیدن از بیدرفش را شخصاً به وی محول کرد، رک. شاهنامه ثعالبی ص ۱۲۲ــ۱۲۶

۳ ـ ترجمهٔ چندمتن پهلوی، ص ۷۶

این روایت در گشتاسپنامه چنین است که پس از قتل لشکریان و سران سپاه ارجاسپ چون وی خود را تنها دید، راه فرار در پیش گرفت و روی به دشت و بیابان نهاد (۱) همین شکل روایت را ثعالبی نیز آورده است. قرار اظهار وی چون ارجاسپ رو به فرار می نهد بستور با یك تعداد سپاه او را تا جیحون تعقیب میکند. (۲)

۲- احوال بعضی از قهرمانان:

شمارهٔ قهرمانان آریانا که در جنگ گشتاسپ وارجاسپ شرکت داشتند در یادگار زریران به شش تن بالغ میگردد آنان عبارت بودند از زریر و یاد خسرو برادران گشتاسپ، فرشیدورد (فرشاورد) و اسفندیار فرزندان او و بستور پسر زریر و گرامیک کرت پسر جاماسپ، پورداود در جملهٔ پسران کی گشتاسپ علاوه از اسفندیار و فرشیدورد و پشو تن که اسم اخیر الذکر در یادگار زریران نیامده است، فرشوکر را چارمین فرزند وی می خوانند ومتذکر میشود که هرچند درشاهنامه ازاو اسم برده نشده اما به طور یقین میدانیم که او پسر گشتاسپ است زیرا در یادگار زریران مکرر ازاو یادشده ودرهمین جنگ بهدست نامخواست پسر هزاران سرلشکر ارجاسپ کشته شده است. (۳)

من دریادگار زریران (چاپ بنیاد فرهنگ ایران ازروی نسخه، آسانا) نام فرشوکر وچگونه گی قتل وی توسط نامخواست را پیدا نکردم؛ بلکه در

۱- دقیقی و اشعار او، ص ۷۵

۲- شاهنامهٔ ثعالبی ص ۱۱۷

۳- یشتها، ج۲، ص ۲۷۵

عوض دو یا فتم ـه یادخسرو برادر گشتاسپ که چار بار نامش در یادگار زریران آمده (۱) به دست نامخواست هزاران کشته شده است. ممکن است استاد پورداود نام فرشوکر یکی از پسران گشتاسپ را در کدام نسخهٔ دیگر از یادگار زریران دیده باشد. در گشتاسپنامه تعداد قهرمانان نسبت به یادگار زریران بیشتر ضبط شده و ز نیوزار و شیرو، شیدسپ وارد شیرو پشوتن که در یادگار زریران سخنی از آنان نرفته، در گشتاسپنامه صحبت به عمل آمده است.

از قهرمانان ارجاسپی در این نبرد در یادگار زریران نام دو تن یعنی بیدرفش جادو و نامخواست هزاران ذکر گردیده است. دقیقی بر علاوه انها از کسان دیگر از قبیل گرکسار و کهرم نام میبرد که نام این دو تن در یادگار زریران نیست. در شاهنامهٔ ثعالبی نام اردشیر و شیداسپ و گرامی کرد موجود است و از فرشاورد و نیوزار وجود ندارد. و یك شخص دیگر که موسوم به فیوزند اد میباشد (۲) بحیث چهارمین پسر گشتاسپ معرفی گردید و از افراد ارجاسپ نام بیدرفش و نامخواست و کهرم ذکر شده است؛ لیکن از گرگسار که در گشتاسپنامه آمده، ذکری نرفته است.

کسانی را که در فوق نام بردیم، پهلوانان معروف معرکهٔ رزم بوده اند در یادگار زریران و گشتاسپنامه در میان قهرمانان و سربازان، زریر، بستور و اسفندیار نسبت به دیگر پهلوانان دودمان گشتاسپ در میدان کارزار برای نابودی نیروی جانب مقابل بیشتر تلاش کردند. ارجملهٔ این پهلوانان اگرچه نام اسفندیار در حماسه های ملی ما مشهورتر است، لیکن در یادگار زریران مقام اول را باید به زریر داد و سپس دلاوریهای اسفندیار

۱- متنهای پهلوی، ص ص ۶ ۷ - ۸ و ۱۷

۲- شاهنامه ثعالبی، ص ۱۲۵

و بستور را به پله تحسین نگریست . نام زریر در فقره های ۱۱۲ – ۱۱۳ و ۱۱۷ آبان یشت به شکل زیریری و ئیری *Zairiwiari* که معنای زرین سینه و جوشن را میرسانند ، ضبط شده است (۱) زریر پسر لهراسپ برادر گشتاسپ سپهبد آریانا و قهرمان نام آور بود، وی در اوستا به اسپه یوذ *Aspoyaogaza* یعنی جنگاور سوار موصوف میباشد . در یادگار زریران (تهم سپهبد نیو) خوانده شده است . (۲) دقیقی در گشتاسپنامه او را زریر سوار گفته است .

ز دانا سپهبد زریر سوار زجاماسپ وز فرخ اسفندیار (۳)

چو بستور پور زریر سوار زخیمه خر امید زی اسپدار (٤)

سیمای زریر در سراسر منظومهٔ آیا تکار زریران و گشتاسپنامه درخشش عجیبی دارد . ارادهٔ او برای مقابله با مخاصمان و معاندان شکست ناپذیر است . هنگامیکه گشتاسپ پس از شنیدن متن نامهٔ ارجاسپ اندوهگین میشود، در واقع زریر است که برای پاسخ گفتن آن آماده گی میگیرد واز بس غیرت وهمت به دشمن خاطر نشان میسازد که با اسپان پیکار گذار بر شما خواهیم تاخت و شما را شربت مرگ خواهیم چشانید . او به دستور گشتاسپ در پی تدارك و فراهم آوری سپاه میشود. جنگاوران با سلاحهای جنگی و با سپر های رستمی رو به آوردگاه مینهند. زریر فرمانده سپاه بر بارهٔ آهنین سمب خویش بر می نشیند و دلیرانه سخت کارزار میکند ، همچون ایزد آذر که

---

۱ - یشتها، ج اول، ص ۲۸۷

۲ – متنهای پهلوی، ص ۲

۳ – شاهنامهٔ چاپ مسکو، جلد ششم ص ۸۰

۴ – همان اثر ص ۱۱۰

اندر نیستان افتد و باد یا آن یار باشد. (۱) اما یکتن از سران لشکر ارجاسپ بنام بیدرفش جادو که در مقابل وی خود را ناتوان میابد، از پشت سر با ژوبین آبدا • به زهر بر او ضربتی وارد میکندو اورا هلاك میسازد.

بستور در هنگام قتل پدر، کودکی رسیده و به استناد یادگار زریران هفت ساله بود (۲) ولی با همین سن کم دلیرانه کارزار کرد و بیدرفش جادو را به انتقام کشتن پدرش، تیری بردل بزد و هلاك ساخت و تا پایان جنگ گشتاسپ وارجاسپ درصف سایر دلاوران وقهرمانان آریا نا بجنگید. یکی از بزرگترین قهرمانانیکه در این جنگ پایداری وکارروایهای اودرخورستایش است، اسفندیار پسر گشتاسپ میباشد. نام این پهلوان دراوستابه شکل سپنتودات (*Spentodata*) به معنای بخشیدهٔ سپنته (مقدس) ودر پهلوی سپندیات آمده است. راجع به وی در فقرهٔ ۱۰۳ فروردین یشت ودر فقرهٔ ۲ و یشتاسپ یشت به نیکو بی سخن رفته و به صفت دلیرخوانده شده است. اسفندیار پهلوانی بودر و یین تن برجسم او هیچ ضربتی کارگر نمیافتاد. مطابق توضیح زراتشت نامه، اسفندیار رازردشت با دادن انار رویین تن کرد. (۳) انار میوهٔ مقدسی به شمار میرفت و بدان سبب قرار اظهار پورداود، در آتشکده ها درخت انار غرس میشد. به تعبیر وله دانشمند معروف و فقید پولندی، انار درآریانای باستانی نمایندهٔ جنگاوری به شمار میرفت. (٤)

---

۱ - متنهای پهلوی، ص ۹ • دقیقی از طرز جنگ آوری زریر چنین توصیف میکند:

«به لشکر گه دشمن اندر فتاد چوَاند رگیا آتش تیزو باد»

۲ - متنهای پهلوی ص ۱۱، ترجمه چندمتن پهلوی ص ۶۹.

۳- زراتشت نامه به تصحیح محمد دبیرسیاقی، چاپ طهوری، ص ۷۷

۴-محمدعلی اسلامی ندوشن، اسفندیار وراز رویینتنی، مجلهٔ دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، سال ۱۹ شماره ۳-۴، ص ۵۰

ستارهٔ بخت اسفندیار هم در یادگار زریران و هم در گشتاسپنامهٔ دقیقی همیشه تابناک است. با وجود دلاوریها و جانفشانی تمام قهرمانان، نخستین جنگ گشتاسپ و ارجاسپ، این نبرد به همت اسفندیار به پیروزی انجام یافت. نام این قهرمانان و امثال آنان که کارنامه‌های ارزشمندی از خود به جا گذاشته اند، در حماسه های ملی ما جاودان است.

۳– شیوهٔ بیان:

یکی از خصوصیات مشترکیکه در حماسه‌ها وجود دارد، نحوهٔ ایراد مطالب، توصیف قهرمانها، بیان چگونه گی جنگ آوری، عزم و ثبات و احساسات آنان و نیز توصیف میدان جنگ، آلات و ادوات جنگی و نظایر آن میباشد. در آثار حماسی گوینده یا نویسنده وقایع را به اسلوب خاص شرح میکند. در گفتن واقعه از ایجاز کار میگیرد و یا با اطناب تشبیهات استعارات و مبالغه هایی سخنی میگوید که موافق موضوع مورد بحث اوست و در پرورانیدن مطالب، اقتضای مناسب را از نظر دور نمیدارد. وقتیکه آثار حماسی از لحاظ شیوهٔ بیان مورد مقایسه قرار میگیرد، با آنکه موضوع آنها یك چیز باشد، تفاوتهایی در میان آنها مشخص میگردد. برای آنکه به خصوصیت و طرز بیان گشتاسپنامه و یادگار زریران وقوف حاصل نماییم بهتر است راجع به هریکی از آنها به طور جداگانه صحبت کنیم و در نتیجه بر این اصل پی ببریم که گشتاسپنامه تا چه حد از یادگار زریران متأثر و ماخوذ است.

در گشتاسپنامهٔ دقیقی اگرچه پیرایه های ادبی وجود دارد، لیکن وی کلام خود را نه با تکلف بسیار، بلکه به ساده گی و گاهی با الفاظ ثقیل بیان میکند. به قول نولدکه او پابند به شکل و صورت ظاهر است. هر وقتیکه یك پهلوان تازه را معرفی میدارد و یا از کشته شدن او سخن میراند، همیشه به یك نحو و اغلب با عین کلمه ها شرح میکند. در گشتاسپنامه مجلسهای رزم بسیار معمولی نگارش مییابد

دقیقی بعضی اصطلاحات را ازیاد بکار میبرد، از قبیل «نگرتا» «یکی نام بودش» و مانند آن (۱)، اما دقیقی از داشتن یك سبك محکم حماسی برخوردار است. در گشتاسپنامهٔ او از لحاظ محاسن و زیبایهای ادبی نیز شواهد فراوان موجود است به حیث مثال در خطابهٔ گشتاسپ بهترین ابیات دیده میشود و دقیقی در این مورد نهایت ایجاز و فصاحت را بکار بسته است. همچنان سخنان وی در باب ظهور زردشت از لطف وزیبایی تهی نیست و همین امر در مورد پیشگویی جاماسپ نیز صدق میتواند کرد.

یکی از وجوه اهمیت دقیقی بکار بردن ترکیبهای فراوان است. این ترکیبها گاهی با متن پهلوی ایاتکار زریران موافقت دارد. گشتاسپنامه از لحاظ به کار بردن تشبیهات واستعارات و ترسیم صحنه های پیکار و توصیف حالات پهلوانان قابل توجه میباشد.

گاهی درین نامه به تشبیهاتی برمی خوریم که از شمار تشبیهات متوسط است، مانند تشبیهات ذیل:

ابر کین شید سپ فرزند شاه ‌‌ ‌‌ ‌‌ چو رستم بیامد میان سپاه (۲)
سرانجام ترکان به تیرش زنند ‌‌ ‌‌ ‌‌ تن پیلوارش به خاك افگنند (۳)
فروغ سر نیزه و تیر و تیغ ‌‌ ‌‌ ‌‌ بتابد چنانچون ستاره ز میغ (۴)
ببندد بر او راه چون پیل مست ‌‌ ‌‌ ‌‌ یکی تیغ زهر آب داده به دست (۵)
پس این لشکر نامدار بزرگ ‌‌ ‌‌ ‌‌ بدشمن درافتند چون شیر و گرگ (٦)

۱- تیودور نولدکه، حماسه ملی ایران، چاپ دوم ص۴۹
۲-دقیقی واشعاراو، ص۴۹
۳-همان اثر، ص۵۰
۴-همان اثر، ص ۵۱
۵- همانجا
۶ همانجا

یکی باره پی بر نشسته چو نیل   به تک همچو آهو به تن همچو پیل (۱)
به لشکر گـهٔ دشمن اندر فتـاد   چو اندر گیا آتش تیز و باد (۲)
بدست اندرون گرز چون سام یل   به پیش اندرون کشته چون کوه تل (۳)

و یا استعاراتی به کار رفته است که زیبا میباشد مانند، استعارات ذیل :

بسی نامدارن و گردان چین   که آن شیر گرد افگند بر زمین (٤)
تو گفتی هوا ابر دارد همـی   وزان ابر الماس بارد همی (۵)

با توجه بـه ابیات زیر میتوان دریافت کـه دقیقـی در تجسم و ترسیم حالات وعواطف پهلوانان ماهراست . این ابیات مضمون گفتاری است از زبان بستور برسر نعش زریر :

همی گفتش ای ماه تابـان مـن   چراغ دل و دیـده وجـان مـن
بدان رنج و سختی بپرور دیم   کنون چونکه رفتی بکـه اسپردیم
همه لشکر و کشور آراستـی   همی رزم بـا آرزو خـواستی
کنون کت به گردون برافراخت نام   شدی کشته خود نا رسیده به کام (٦)

وابیات ذیل در توصیف زریر :

بیامد پس آن نـره شیـر دلیر   نبرده سوار آنکه نامش زریـر
به پیش اندر آید گـرفته کمند   نشسته ا بـر اسپ تـازی سمند

۱- همان اثر ، ص ۵۸
۲- همان اثر، ص ۶۱
۳- همان اثر، ص ۶۴
۴- همان اثر ، ص ۴۹
۵- همان اثر، ص ۵۷
۶ همان اثر، ص ۷۰

ابا جوشن زردر خشان چو ماه بدواندرون خیره گشته سپاه (۱)

در یادگار زریران نیز شیوهٔ بیان بسیار دلکش و شاعرانه است. چون این حماسه اصلاً در زبان پهلوی اشکانی بشعر بوده وبا وصف آنکه در ترجمهٔ پهلوی ساسانی آن تغییرات و تداخلاتی صورت گرفته است، باز هم شیوایی بیان وتأثیر متن اصلی آن در ترجمه مشهود است. تاواد یا آهنگ سخن این حماسه راشاعرانه میخوانند(۲) قدر مسلم اینست که در یادگارزریران اسلوب سخن کاملاً ادبی و شاعرانه و پراز توصیفات است. این امردرواقع ممثل همان ذوق ادبی وبیان شیوییست که ازگاه باستان در آریانا سراغ میشد. چنانکه مثالهای ان در کتاب اوستا مشهور است وتأثیر همین ذوق واستعداد ادبی بود که سخنوران نامی ادب دری نخستین بار ازخراسان سر بلند کردند و گویندگان دیگر به تلمذ وتبعیت از آنان از نواحی دیگر بسیار بعد به آوردن شعردری کوشیدند

باید یادآورشد که در ایاتکارزریران هرچند صحبت از کیش زردشتی است، اما اصول وطریقهٔ این آیین شرح نشده، بلکه بیان پیکارو دلاوریهای قهرمانان آریانای باستانی است. بنابران درمتونیکه چنین حوادث حماسي و پهلوانی محتوای آنرا تشکیل میدهد، بدون شبهه تعبیرات وشیوهٔ بیان رنگ شاعرانه دارد. به قول نولدکه باوجودیکه یادگارزریران برحسب ظاهر به زبان مکالمهٔ فصیح نوشته نشده است، شامل مبالغه های برجستهٔ حماسی زمانهای بعدی میباشد. (۳) حقیقت اینست که شیوهٔ بیان در این کتاب به اقتضای

۱- همان اثر، ص ۵۰

۲- تاوادیا، زبان وادبیات پهلوی، ص ۱۹۳

۳- تیودور نولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۲۱

مناسبتها فرق دارد ، به قول تاوادیا آنجا که سخن از پیش آمد های ساده و جزئی است ، بیان هم ساده است ، اما به علت کوتاهی که دارد گیراو پر- کشش است . مانند همان آغاز کتاب که نامه های دعوت در بارهٔ رها کردن آیین تازه یعنی کیش زردشتی ردو بدل میشود و پاسخ غرورآمیز یکه به این دعوت داده میشود . در جاهاییکه مناسبتی اقتضا میکند زبان بسیار ادبی و پر از تشبیهات شاعرانه و مبالغه آمیز میشود، مثلاً هنگام لشکر کشی ، نالهٔ پر- دردجاماسپ در مورد تعبیر فرجام رزم شایان توجه است: «آ ! کاش ازمادر نزاده بودم و چون زاییده شدم ، کاش در کودکی به سر نوشت خود مرده بودم »(۱) یا مانند نالهٔ دردناك بستور بر سر نعش پدر : «تورا چنین کام بود که با هیونان کار زار کنی . کنون کشته افتاده ای اندرین رزمگاه چون بی تخت وبی گنج مردم و این خوب چهر و گیسوان وریش تو از باد ها پریشان و تن و پیکر و یزه ات به پای اسپان خسته و خاك بروی نشسته »(۲) یا مانند این بیان شیواکه بر واقع توصیف و تصویر نحوهٔ جنگ کردن زریر میباشد :

«آن تهم سپاهبد دلیر زریر آنگونه دلیرانه کار زار کند چنانکه آتش سخت اندر نیستان افتدو باد آن آتش را یار شود » (۳) به این ترتیب تقریباً تمام حالتها وچهره ها در یک کار ادبی و هنری کوچک نمایان شده است.(٤)

مقایسهٔ یادگار زریران با گشتاسپنامه درسه مورد فوق الذکر مارا به این نتیجه میرساند که از لحاظ موضوع ، توالی روایات، توصیف و بیان حالات

---

۱ تاوادیا، زبان و ادبیات پهلوی ص۱۹۳

۲ ملك الشعرا بهار، ترجمهٔ چند متن پهلوی، ص ۷۰

۳ همان اثر ص ۶۷

۴ تاوادیا ، زبان وادبیات پهلوی ، ص ۱۹۴

قهرمانان و به کار بردن تشبیهات، استعارات و با لغه‌ها و استعمال لغات پهلوی، آوردن ترکیبهای اضافی و توصیفی و نظایران میان این دو اثر حماسی، شباهت وجود دارد، بنابران ممکن است در نظم گشتاسپنامه، دقیقی از متن پهلوی ایاتکار زریران مستقیم یا غیر مستقیم استفاده کرده باشد. اینکه کدام پچین یادگار زریران مورد استفاده او بوده است، دقیقاً معلوم نیست.

مهارت دقیقی در سرودن اشعار مدحی وغنایی - :

دقیقی در سرودن اشعار مدحی قدرت بسزایی داشته است و به همین سبب در دربار امرای چغانی منزلت قابل توجه داشت و ازین رهگذر در صف شاعران بزرگ قرار میگیرد.

دقیقی در وصف وغزل وسرودن شعر غنایی نیز مهارت شگفتی انگیز دارد. این موارد بهترین وسیله برای تشخیص سبك عالی وقدرت شاعری اوست. قطعات توصیفی وغنایی وی نشان میدهد که دقیقی شاعر مبتکر بوده است. ازجملهٔ قصاید دقیقی یك قصیده او که پنجاه و پنج بیت آن تا روزگار مارسیده است، بسیار معروف است. ودرین قصیده به توصیف معشوق و ترسیم احساسات لطیف خویش پرداخته است. عوفی در لباب الالباب بیست و هفت بیت، شمس الدین محمد بن قیس رازی در المعجم پانزده بیت، محمد بن عمر الرادویانی در ترجمان البلاغه چهار بیت دقیقی را آورده است. اسدی طوسی در لغت فرس (۱) نام این شاعر و اشعار او را برسبیل تمثیل و استشهاد نقریبا هشتاد و هشت بار ذکر کرده است. یك شعر دقیقی در حصدایق السحر فی الدقایق الشعر رشید الدین وطواط نیز آمده و مولف نامعلوم تاریخ سیستان نیز به نقل شعر وی مبادرت جسته است. برخی از قصاید دقیقی توسط عباس اقبال ازمنابع مختلف جمع آوری شده وضمیمه حدایق السحر به چاپ رسیده است.

۱- اسدی طوسی، لغت فرسی به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران ۱۳۳۶

دقیقی شاعر با استعداد و مبتکر زبان دری بود، مرگ وی با به هنگام وی به فردوسی فرصت داد که به اقتفای او کاخ شاهنامه یی را از نظم پی افگند و کار نا تمام او را به اتمام رساند و از خداوند برای پیشرو سخنور خویش طلب آمرزش کند:

بیخشا خدا یا گناه ورا   بیفزای در حشر جاه ورا

ک) کسایی مروزی:

ابوالحسن(۱)(ابواسحق(۲)) ملقب به مجدالدین کسایی مروزی، در سال ۳۴۱ هجری یعنی در دورهٔ سلطنت نوح بن نصر پادشاه سامانی (۳۳۱-۳۴۳ هـ) بدنیا آمد و تا سال ۳۹۱ هجری که اوایل سلطنت سلطان محمود غزنوی است، در قید حیات بود. چنانکه خودش در این ابیات به آن تاریخ اشاره میکند:

به سیصد و چهل یک رسید نوبت سال
چهار شنبه وسه روز باقی از شوال
بیامدم به جهان تا چگویم و چکنم
سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال
ستوروار بدین سان گذاشتم همه عمر
که برده گشتهٔ فرزندم و اسیر عیال
به کف چه دارم زین پنجه شمرده تمام
شمار نامه یی با صدهزار گونه وبال
دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف
دریغ صورت نیکو دریغ حسن وجمال

۱- نظامی عروضی، چهار مقاله به اهتمام قزوینی، مطبعهٔ ایرانشهر برلین، ۱۳۲۷هـ، ص ۳۲

۲ هدایت - مجمع الفصحا، ج ۱، ص ۲۴۸

کجا شد آن همه خوبی کجا شد آن همه عشق

کجا شد آن همه نیرو کجا شد آن همه حال

گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود

شدیم و شد سخن ما فسانهٔ اطفال

ایا کسایی پنجاه برتو پنجه گذارد

بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال (۱)

لیکن باوجود این اظهار و تصریح قطعی که بهیچ وجه مورد شك نیست آذر وهدایت(۲) کسایی را بارودکی متوفی ۳۲۹ معاصر میپندارند، چون کسایی دورهٔ غزنوی را درنیافته است، بدان سبب عوفی اورا در اعداد شعرای غزنوی میشارد ولی نظامی عروضی اورا از جملهٔ گویندگان عهد سامانی میانگارد. معلوم نیست که کسایی بعد از سال ۳۹۱ هجری چه مقدار در قید حیات بوده است.

صاحب مجمع الفصحا (۳) از نظامی عروضی نقل میکند که کسایی عمر طویل کرده که با آنکه در زمان نوح بن منصور از آل سامان بوده، زمان دولت غزنویه را نیز دریافته ومدایح سلطان محمود غزنوی گفته وحکیم بن شاه سید ناصرخسرو علوی متخلص به حجت زمان حکیم را دریافته و بعضی قصاید او را جواب گفته، چنانکه از مقاطع قصاید ناصرخسرو ظاهر است. دراین سخن هدایت چند اشتباه روی داده است. یکی آنکه معلوم نیست نظامی عروضی غیر از کتاب چهار مقاله که به جمع النوادر موسوم است، کتابی تألیف کرده باشد و نیز صاحب مجمع الفصحا جز همان چهارمقاله از نظامی عروض کتابی در دست نداشته و بدان استناد نکرده

---

۱ - محمدعوفی – لباب الالباب ج ۲، ص ۳۸ - ۳۹

۲ -- هدایت، همانجا

۳ -- همان اثر، ۱ ج ص ۴۲۲

است، درحالیکه درسراپای چهارمقاله یکجا فقط بنام کسایی اشاره شده و نام ناصرخسرو درضمن حکایت هم نیامده است.

دیگرمعاصر بودن کسایی با نوح بن منصور و محمود غزنوی دلیل طول عمر وی نتوانند بود، زیرا نوح بن منصور سال ۳۸۷ هجری وفات یافت و در همان سال محمود غزنوی نیز به جای پدر را امارت غزنین را یافت و درسال ۳۸۹ هجری به استقلال خراسان مستولی شد و ممکن است دیدن شاعرعصر نوح و محمود را در آغاز جوانی فرض کرد. همچنین معاصر بودن و معارضهٔ ناصرخسرو با کسایی درست به نظر نمی آید. بدین معنی که مقاطع قصاید ناصرخسرو واگرچه به کسایی و معارضه با وی اشاره میکند، لیکن نمیتوان استدلال کرد و به یقین گفت که ناصرخسرو در زمان شاعری خود کسایی را دیده و با او معارضه نموده باشد.

صاحب مجمع الفصحا (۱) از میر محمد تقی کاشی نقل میکند که کسایی قصیدهٔ به مطلع ذیل.

جان وخرد رونده برین چرخ اخضر ند یا هردوان نهفته درین گوی اغبر ند

راسرودو نزد ناصرخسرو فرستاد و ناصر خسرو اورادرجواب قصیده یی گفت بدین مطلع:

بالای هفت چرخ مدور دو گوهر ند کز نورهر دو عالم و آدم منور ند

که صحت این روایت مورد تردید است زیرا این هردو قصیده را بنام ناصر خسرو نسبت داده و در دیوان وی ضبط نموده اند و مطقع قصیدهٔ دوم را که ظاهر آمأخذ روایت میر محمد تقی کاشی است، به نقل مجمع الفصحا (۲) اینطور است:

من چاکر و غلام کسایی که او بگفت جان وخرد رونده برین چرخ اخضر ند

باین طریق نقل میکند:

ناصرغلام وچاکر آنکس که این بگفت جان وخرد رونده برین چرخ اخضر ند (۳)

۱- هدایت، مجمع الفصحاء ج ۱، ص ۴۸۴

۲- همانجا

۳- همانجا

درین صورت نام کسایی ساقط میگردد و بر اصل دعوی که میگویند قصیده دوم را ناصر خسرو در جواب کسایی گفته است، دلیلی باقی نمیماند. چیزیکه مایهٔ تعجب بیشتر است ، اینست که هدایت در ضمن قصیدهٔ اول این بیت را نقل میکند :

ای حجت زمین خراسان بس نماند

تا اهل جهل روز وشب خویش بشمرند

ناصر خسرو در این شعر به لفظ حجت خطاب شده و چنانکه میدانیم حجت لقبی است که به نائب امام که در بلاد به تبلیغ مذهب اسمعیلی می پرداخته، اطلاق می‌شده است . از اینرو باید این بیت پس از گرویدن ناصرخسرو به مذهب اسمعیلی و انتخاب وی به دعوت اهل خراسان و بازگشتن او به وطن با لقب حجت یعنی در سال ٤٤٤ سروده شده باشد . مسلم است کـه کسایی درین تاریخ از زنده گی چشم پوشیده بود .

بنا بران باید چنین نتیجه گرفت که ناصرخسرو قصیدهٔ کسایی را بعد از وفات او جواب گفته و میرمحمد تقی کاشی به اشتباه افتاده و معارضه را در زنده گی هر دو شاعر پنداشته است وشاید منشأ اشتباه او این بود که ناصر خسرو به مناسبت استادی و مقام کسایی در شاعری در مقاطع اشعار خویش ازوی بسیار نام برده وخویش را با وی برابر و گاهی برتر شمرده است.

آنچه مسلم است اینست که کسایی از شعرای اواخر عهدسامانی و اوایل عهد غزنوی بوده و در ستایش محمود شعر سروده است . به همین جهت عوفی او را در شمار گوینده گان دورهٔ غزنوی یاد کرده است . تاریخ و فات او به درستی معلوم نیست ، ولی طوریکه از اشعارش برمیاید او روزگار جوانی را پیموده و به مرحلهٔ پیری رسیده ورخسارش پرچین و مویش سپید شده است.

اگرا بروش چین آردسزد گرروی من بیند

که رخسارم پراز چین است و چون رخسار پنها نه

کسایی ، عتبی وزیر نوح بن منصور (۳۶٦– ۳۸۷ ﻫ .) را مدح گفته و او را در حق کسایی انعام وصلات فراوان بوده است، چنانکه سوزنی درین باره گوید :

کرد عتبی با کسایی همچنان کرد ار خوب

ماند عتبی از کسایی تا قیامت زنده نام

گویا عتبی ممدوح کسایی، عبدالله بن احمد معروف با بوالحسن عتبی است.

وطن اصلی کسایی مرو بوده است و در این مسأله همه تذکره نگاران اتفاق نظر دارند و علاوتاً یکی از شعرای متقدم در این مورد گفته است :

زیبا بود ار مرو بنازد به کسایی چونانکه سمرقند به استاد سمرقند(۱)

وناصر خسرو نیز مروزی بودن وی را یاد کرده است .

هدایت بر آنست که کسایی کسوت زهد ببر داشته و کلاه فقر بر سر گذاشته است . هرچند شاعر موصوف بیشتر عمر خویش را به مداحی وصله ستانی سپری کرده و در اشعارش به طور صریح از زهد و تصوف ذکری نرفته است ، شاید در اواخر عمر از مداحی دست گرفته باشد ، اما باید دید که این عمل شاعر موصوف معلول چه علتی بوده است . ممکن است پیری او را خسته و ناتوان ساخته و بدان سبب خواسته از این جهان و همه چیز آن روی بتابد و آنرا ناچیز بشمرد . زیرا یاد ایام شباب و حوادث و واقعاتیکه شاعر در ایام جوانی به آنها رو برو میشده و از آنها متلذذ و یا متألم می گردیده گوینده را به رو یاهای ضد و نقیض متوجه میساخت او را به نکوهش جهان –

---

۱ – محمد عوفی «لباب الالباب» چاپ لیدن ج ۲ ص ۳۸

بر میانگیخته است . یا شاید کدام حادثهٔ دیگر اجتماعی و یا اقتصادی و نظایر آن شاعر موصوف را از مدح گویی پشیمان میساخته است .

ای آنکه جز از شعر غزل شعر نخوانی
هرگز نکنی سیر دل از لنبل و ترقند
آن جهان را بدین جهان مفروض
گر سخندانی این سخن بنیوش
بکف چه دارم ازین پنجهٔ شمرده تمام
شمار نامه‌یی باصد هزار گونه وبال
جوانی رفت و پنداری بخواهد کرد پدرودم
بخواهم سوختن دالم که من انجا بپیهودم
به مدحت کردن مخلوق روح خویش بخشودم
نکوهش راسز اوارم که جز مخلوق نستودم

یان ریپکا متذکر شده است که کسایی باز مانده عمر خود را وقف تفکرات عارفانه کرد و هرچند انگیزهٔ تحول باطن وی روشن نیست ولی درصداقتش در این باره تردیدی روا نمیباشد . (۱)

هدایت زاهد بودن کسایی را به روی لفظ کسایی ادعا کرده است یعنی چون کسایی کسوت زهد ببرداشته ، بدان سبب بدان نام مسمی شده است. اگر این فرض قبول شود ، باید گفت که شاید شاعر موصوف در پایان حیات بدین نام

۱- یان ریپکا و دیگران ، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲۳۷

وشهرت یافته باشد. ولی باز برین فرض علت تخصیص او باین اسم از میان زهاد عصر که نا چار آنان هم کسوت زهد در بر داشته و کلاه فقر بر سر گذاشته اند، معلوم نیست و شاید جز تناسب کسا و کسوت صاحب مجمع الفصحأ را علتی معلوم بوده که بر دیگران هویدا نگشته است.

ظاهراً لفظ کسایی بر کسی اطلاق میشد که کسا بفروشد یا ببافد و یا بپوشد وعده یی از علما بدین نام معروفند که از آنجمله ابوالحسن علی بن حمزه نحوی معروف قرن دوم، ابواسحق ابراهیم بن احمد کسایی مروزی رامیتوان یاد کرد که نام وی در انساب سمعانی دیده میشود. (۱)

خلاصه کسایی از گوینده گان طراز اول او اخر عهد سامانی و اوایل عهد غزنوی است و ناصر خسرو او را بعنوان «فاضل» و «شهره» یاد کرده است:

از حجت گیر پند و حکمت   گر حکمت و پند را سزایی
با نو سخنان او کهن شد   آن شهره مقالات کسایی
دیبهٔ رومیست سخنهای او   گر سخن شهره کسایی کساست
که دیبای رومیست اشعار او   اگر شعر فاضل کسایی کساست

حتی ناصر خسرو به اقتفای قصیدهٔ او به مطلع:
«این گنبد گردان که بر آورد بدینسان . . .»
قصیده یی به مطلع:
این گنبد پیروزهٔ بی روزن گردان   چونست گلستان گهو گاهی چو بیاباد
سروده و در پایان آن گفته است:
چون بندهٔ مستنصر بالله بگوید   بر مشتری و زهره شود قلعهٔ یمگان
پژمرده بدین شعر من این شعر کسایی   «این گنبد گردان که بر آورد بدینسان»

کسایی اشعار بسیار داشته ولی متأسفانه از اشعار این شاعر استاد که در وصف و تشبیه کم نظیر است، جز مقدار کمی باقی نمانده است.

---

۱ - دکتور محمد معین، حواشی مقالهٔ دوم ازچار مقالهٔ نظامی عروضی

ل) عمارهٔ مروزی:

ابومنصور عماره بن محمد از اهالی مرو بود (۱) و بدان سبب به مروزی منسوب گردیده است. مروزی از گویندگان توانای قرن چهارم هجری است و از یک رباعی که در مدح سلطان محمود غزنوی از او باقی مانده چنین معلوم میشود که شاعر موصوف اوایل عهد غزنوی را نیز دریافته است:

سعید نفیسی در تعلیقات لباب الالباب از قول محمد بن علی شبانکاره یی مؤلف جمع الانساب حکایتی را درباره سلطان محمود غزنوی و مدیحهٔ عمارهٔ مروزی درحق او نقل میکند. «در درستی قول به حدی بود که شاعری بود در مرو و نام او عماره واو هرگز از مرو بیرون نیامده بود و اما شعری که گفتی خوب بود روزی رباعی گفت و با میر محمود فرستاد به غزنین پیش غلامی از غلامان امیر و گفتی که چون اورا وقت خوش باشد و آن غلام فرصت نگاه میداشت تا وقتی به شراب خوردن نشست و بحث در روباعیها مرفت و هر کسی روباعی میخواند و آن غلام روباعی به دست سلطان داد و آن روباعی اینست:

بنفشه داد مرا لعبت بنفشه قبای — بنفشه بوی شد از بوی آن بنفشه سرای

بنفشه هست و نبید بنفشه بوی خوریم — بیاد همت محمود شاه باری خدای

و گفتند شاعریست در مرو اورا عماره میخوانند سلطان فرمود که براتی نویسند به عامل مرو تا از خزانه من ده هزار دینار به آن شاعر رسانند و اگر وفات کرده باشد به ورثه او رسانند. وزیر این حکایت فراموش کرد و اگر فراموش نکرد گفت سلطان فراموش کرده باشد.

غلامی که رباعی داده بود با وزیر گفت وزیر گفت تا از سلطان نپرسم باز ندهم و روزی دیگر سلطان را یاد آمد و گفت وزیر را بخواندند از او پرسید که آن برات که بان شاعر کرده بودم دادی گفت توقف داشتم که دوش مست بودی.

---

۱ — عباس اقبال، عماره مروزی، مجلهٔ شرق، سال اول، ص ۸

سلطان بفرمود تا ده هزار دینار در استرها بار کردند و چند کس همراه او کردند و به عماره ایشان سپردند وزیر را به تدارک آن کار آن سال پانصد دینار مصادره فرمود و گفت تا شما بدانید که سخن من یکی باشد چه در مستی و چه در هوشیاری.(۱)

عماره با امرای سامانی رابطه داشته از او شعری در رثای امیر ابوابراهیم اسمعیل بن نوح بن منصور سامانی ملقب به «المنتصر» که در سال ۳۹۵ هجری در بیابان مرو به دست بادیه نشینان عرب کشته شد، باقی مانده است. (۲)

از اشعار باز مانده عماره معلوم میشود که وی در سخن آوری قدرت عظیم داشته است. وی در وصف باده و بهار و امثال آن اشعار موجز و مختصر ساخت که بدیع و دلکش بود و از این راه گوی سبقت را از دیگران بربود. این شعر را در اندرز به کامجویان جهان گفته است:

غره مشو بدانکه جهانت عزیز کرد

ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار

مار است این جهان و جهانجوی مارگیر

از مارگیر مار بر آرد بسی دمار (۳)

به قول هرمان اته عماره در نظم اشعار پر مغز و امثال لطیف مهارت داشته و نامش حتی در زمان انوری قصیده سرای معروف که او را نمونه و سر مشق دانسته، ورد زبانها بوده است. (٤)

۱ـ سعید نفیسی تعلیقات لباب الالباب، تهران ۱۳۳۵ ص ص ۶۵۴-۶۵۵؛ سعید نفیسی آثار گمشدهٔ ابوالفضل بیهقی، تهران ۱۳۱۵ ص ۱۰۵ و نیز درباره عماره رجوع شود به حبیب اللهی نوید عماره مروزی مجله یغما، شماره دوازدهم سال ۱۳۵۴ ص ص ۷۳۲-۷۳۳

۲ـ محمد عوفی، لباب الالباب به کوشش سعید نفیسی، ص ۲۲۶

۳ ـ ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمهٔ علی صالح پادشاه ج ۱ ص ۶۷۹

۴ـ هرمان اته، همان اثر ص ۳۰

عماره در غزل شهرت فراوان داشت. محمد بن منور نوادهٔ ابو سعید رادر کتاب اسرار التوحید نظر چنان است که روزی قوالی بیتی از عماره رادر محضر شیخ ابوالخیر قرائت کرد، شیخ را بسیار خوش آمدو پرسید که این بیت از آن کیست ؟ قوال گفت از آن عمارهٔ مروزی شیخ بر خاست و با جماعت صوفیان بزیارت خاك عماره شد. (۱) این قطعهٔ اودر گذشتن زمستان و آمدن بهار از بهترین پارچه های شعری است.

جهان ز برف اگر چند گاه سیمین بود
زمرد آمد و بگرفت جای تودهٔ سیم
بهار خانهٔ کشمیریان به وقت بهار
به باغ کرد همه نقش خویشتن تسلیم
به دور بام همه روی آبگیر نگر
پشیزه ساخته بر شکل پشت ماهی شیم

قرار بیان هرمان اته عماره در نجوم نیز مهارت داشته است. (۲)

تأثیر شاعران دورهٔ سامانی بر گوینده گان دوره های دیگر

شعر دری از آغاز عهد سامانی رو به استحکام و انکشاف گذاشت و گوینده گان متعدد مطالب و موضوعات مختلف را در انواع گوناگون شعر بیان کردند. در حقیقت سخنوران این دوره پیش آهنگان کاروان شعر دری بوده و این حلهٔ نفیس را به بازمانده گان به ار مغان گذاشته اند. بامطالعه در اشعار باقی ماندهٔ عهد سامانی و آثار سخن سرایان روزگاران بعد، پی میبریم که برخی از سخنوران ادوار متأخر تحت تاثیر اندیشه وروشی کلام آنان قرار گرفته ومضامین اشعار شان را در اشعار خویش آورده و یا به

۱ــ محمد بن منور اسرار التوحید، چاپ ذبیح الله صفا ص ۲۸۰؛ لباب الالباب به کوشش نفیسی، ص ۶۵۵

۲ــ هرمان اته، همانجا

تضمین و اقتفای آن پرداخته اند. البته این کار معلول دو علت است ، یکی اینکه عده یی از شعرای ادوار بعد ، با استفاده از مضامین اشعار آنان سخنان خویش را پر مایه تر و لطیف تر میساخته اند ودیگر اینکه گروهی به فکر همسری با آنان یا برتری از ایشان به چنین کار دست برده و برازنده گی مقام خویش را در سخن آوری نشان داده اند . از میان شاعران دورهٔ سامانی مضمون اشعار شهید بلخی ، ابوشکور بلخی، رودکی ،دقیقی- بلخی، کسایی مروزی و غیره در آیینهٔ سخن گوینده گان دوره های دیگر انعکاس یافته است ، چنانکه بیت ذیل از شهید :

کودك شیر خواره تا نگریست

مادر او را به مهر شیر نداد

مایهٔ الهام مولینای بلخی در سرودن این بیت شده است .

تا نگرید ابرکی خندد چمن

تا نگرید طفل کی نوشد لبن

ویا این بیت :

با ادب را ادب سپاه بس است

بی ادب با هزار کس تنها ست

مولینا بلخی را در سرودن ادبیات آتی مورد نظر بوده است :

از خدا جو ییم تو فیق ادب

بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

بی ادب تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

مائده از آسمان در میرسید

بی شری و بیع بی گفت و شنید

در میان قوم موسی چند کس
بی ادب گفتند کو سیر و عدس

مسعود سعد سلمان بیتی از شهید را با تبدیل جای دو مصراع چنین تضمین کرده است:

خدا یگانا این داستان معروفست
که کرد بنده به شعر خود اندرون تضمین
«هزار بنده ندارد دل خداوندی
هزار کبک ندارد دلی یکی شاهین»

ابیات ذیل از مثنوی آفرین نامهٔ ابوشکور بلخی را که در تأثیر وراثت و صفات و خصایل فطری سروده شده:

کرا دوست مهمان بود یا نه دوست | شب و روز تیمار مهمان به دوست
به دشمن برت استواری مباد | که دشمن درختیست تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود گوهرا | اگر چرب و شیرین دهی مر ورا
همان میوهٔ تلخت آرد پدید | از او چرب و شیرین نخواهی مزید
زدشمن گراید ون که یابی خبر | گمان بر که زهر است هر گز مخور

فردوسی برین مضمون آورده است:

درختیکه تلخ است ویرا سرشت | گرش بر نشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش به هنگام آب | به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به کار آورد | همان میوهٔ تلخ بار آورد

جامی خواهرزادهٔ خود عبدالله هاتفی (۹۲۷ هـ) را برانگیخت تا بدان سیاق قطعه یی بسراید.

هاتفی شعر ذیل را سرود:

اگر بیضهٔ زاغ ظلمت سرشت | نهی زیر طاوس باغ بهشت
به هنگام آن بیضه پروردنش | زانجیر جنت دهی ارزنش

دهی آبش از چشمهٔ سلسبیل   بدان بیضه دم دردهد جبرئیل
شود عاقبت بیضهٔ زاغ زاغ   کشد رنج بیهوده طاووس باغ

مضمون این قطعه ابوشکور را :

ازدور به دیدار تو اندر نگریستم   مجروح شد آن چهرهٔ پرحسن وملاحت
وزغمزهٔ تو خسته شد آزرده دل من   وین حکم قضا نیست جراحت به جراحت

درشعر حافظ شیرازی چنین میبابیم :

محتسب خم شکست و من سر او   سن بالسن والجروح قصاص

رودکی از جملهٔ شاعرانی است که اشعارش بیشتر مورد اقتفا قرار گرفته است ، چنانکه قصیدهٔ معروف او به مطلع :

بوی جوی مولیان آید همی   یاد یار مهربان آید همی

را گویندگان متعدد استقبال کرده اند . به قول عروضی سمرقندی (۱) نخستین کسیکه بدین کار دست برد ، معزی است و قصیدهٔ او بدین مطلع میباشد :

رستم از مازندران آید همی   زین ملك از اصفهان آید همی

مولینای بلخی نیزغزلی بدان طرز به مطلع ذیل دارد :

بوی باغ و گلستان آید همی   بوی یار مهربان آید همی

آذر بیگدلی نیز بدان اسلوب قصیدهٔ یی سروده است بدین مطلع :

از صفاهان بوی جان آید همی   بوی جان از اصفهان آید همی(۲)

علاوه برآنها برخی ازشاعران دیگر نیز بدین اقتفا دست برده اند ، لیکن شعر هیچکدام از نگاه استحکام و جزالت به پای شعر رودکی نمیتوانند رسید (۳) .

۱ـ نظامی عروضی، چهار مقاله، چاپ برلین، ص ۳۸
۲ـ آتشکده چاپ بمبی، سال ۱۲۹۹، ص،۴۵۰
۳ـ دکتور محمد معین، حواشی مقالهٔ دوم ازچهار مقالهٔ نظامی عروضی ص ۱۶۳ ـ ۱۷۳

مضمون این بیت رودکی را

ز آمده شادمان بباید بود　　و ز گذشته نکرد باید یاد

عمر خیام در این رباعی جا داده است :

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن　　فردا که نیامده است فریاد مکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن　　حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

همچنین مسعود سعد، قطران، سنایی، عنصری، ازرقی، رشید وطواط، ظهیر فاریابی، سعدی، عطار و غیره از اشعار رودکی متأثر شده اند . (۱)

این خمریۀ بشار مرغزی :

رزرا خدای از قبل شادی آفرید

از رز بود شراب و هم از رز بود نبید

سرمشق منوچهری دامغانی در ایجاد مسمط خمری او بوده است .

تأثیر عمده دقیقی شاعر دیگر این عهد بر فردوسی و مخصوصاً ایجاد شاهنامه توسط شاعر اخیر الذکر، در نتیجۀ این تأثیر است و کمتر شاعری از دورۀ سامانی را میتوان یافت که اینگونه تأثیر بر گویندۀ دورۀ بعدی کرده باشد .

کسایی شاعر دیگر این دورۀ تأثیر خویش را بر گوینده گان دوره های دیگر گذاشته است، چنانکه ناصرخسرو قبادیانی برخی از قصاید او را اقتفا نموده و به شیوۀ او مضامین پند و حکمت آورده است . از شعار روی که در وصف می وجام است مضمون قطعۀ ذیل :

جام کبود و سرخ نبید و شعاع زرد

گویی شقایق است و بنفشه است و شنبلید

آن روشنی که چون به پیاله فرو چکد

گویی عقیق سرخ به لؤلؤ فرو چکید

---

۱ سیعد نفیسی، احوال و اشعار رودکی، ص ص ۴۵۱ – ۴۶۳ .

وآن صافی که چون به کف دست برنهی

کف از قدح ندانی، نی از قدح نبید(۱)

سرمشق بعضی از شاعران دوره های بعد در سرودن شعر خمری شده است. ویا این قطعه ذیل از اشعار کسائی که در وصف گل سروده شده:

گل نعمتی است هدیه فرستاده از بهشت

مردم کریم ترشود اندر نعیم گل

ای گل فروش گل چه فروشی به جای سیم

وز گل عزیز ترچه ستانی به سیم گل(۲)

مورد نظر خیام در سرودن این بیت بوده است:

من درعجبم زمیفروشان کاینان

به زانچه فروشند چه خواهند خرید

اینگونه تاثیرات، اقتفا ها و تضمینها را به پیمانه زیاد میتوان یافت که از ذکر مثالهای بیشتر در این مورد به سبب جلوگیری از اطالهٔ کلام در گذشتیم.

نثر دری در دورهٔ سامانی

آغاز نثر دری وچگونه گی تطورو شیوه های آن:

جمله ها وفقره های پراگندهٔ دری که توسط البیان والتبین (۳) خزانة الادب (٤) طبقات الشعرا (۵) ودیگر کتب قدیم عربی به ما رسیده به اواسط قرن اول هجری یا کم بعد از آن متعلق است. اگر خصوصیات سبک «مقدمهٔ شاهنامه

۱- ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۸، ج۱، ص ۴۴۷

۲- همانجا

۳- جاحظ، البیان والتبین، طبع مصر ج ۱ ص ۱۶

۴- عبدالقادر، خزانة الادب، طبع بولاق، ج ۲ ص ۱۵۶.

۵- ابن قتیبه، طبقات الشعراء طبع لیدن ص ۲۱۰

ابو منصوری را که فعلاً قدیمترین نثر مدون دری است، در نظر بگیریم باید به این حقیقت معترف شویم که نثر دری باید پیش از قرن دوم وسوم هجری شروع شده باشد. زیرا از روش نویسنده گی و دقت وروانی آثار منثوری که از قرن چهارم باقی مانده است، به خوبی اشکار می گردد که نثر دری باید سابقه یی داشته باشد، منتهی نثر نویسان این دوره دنبالهٔ نثر قدیم را گرفته با تصرفهای چند از قبیل ادخال لغتهای تازه وارد عربی در اثر تقلید و ترجمه از آثار منثور قرن سوم هجری عرب آثاری بوجود آوردند. این نکته را نیز نا گفته نباید گذشت که نثر ابومنصور معمری وابوالفضل بلعمي وابوالمؤايد بلخی نثری نیست که بدون سابقه بوجود آمده باشد. پس حتماً باید نثر دری قبل از آن یعنی در قرنهای اول و دوم نیز وجود داشته باشد. (۱)

نثر دری در طول عمر خویش از مواجه شدن به تحول و تغییر بر کنار نمانده است و باید هم نمی ماند. زیرا آثار فرهنگی به مثابه روبنای قابل توجه در جامعه، به موازات پدیده های دیگر تغییر میکند تا مطابق شرایط گوناگون در ایضاح پیوند رویدادهای اجتماعی، به نحوی از انحا نقش خود را ایفا نماید. باید به خاطر داشت که ایجاد و تطور انواع و اشکال گوناگون ادبی وهم ارتقا و انحطاط مکتبها، روشها ومیتودهای ادبی در مسیر تاریخ امر اتفاقی نیست و با تکامل و تغییر جامعه ارتباط دارد پس مراحل تکامل ادبیات و پدید آمدن انواع وروشهای شعر و نثر ادبی، نه تنها انعکاسی از تکامل جامعه است، بلکه بوسیلهٔ آن میتواند تثبیت گردد. البته مراحل تکامل ادبیات پیچیده، مگر دارای قاعده است. این مراحل باپذیرفتن تاثیراتی از عوامل مختلف بوجود میآید. در میان این عوامل، تکامل زنده گی اجتماعی، اساس عینی

۱ـ ملك الشعرا بهار، سبك شناسی، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۲، ج ۲

تکامل ادبیات به شمار میرود و این کلید اساسی است که ما میتوانیم تاریخ تکامل ادبیات هر دورهٔ را درك کنیم .

این را نیز باید یاداور شد که ادبیات دری، از جمله نثر دری، درطول دوام خویش مطابق به مقتضیاتی که در کشور ما درزمانه های مختلف وجود داشته ، هستی پذیرفته وحایز خصوصیاتی شده است که این خصوصیات را در کشور های دیگر مثلاً کشور های اروپایی به نحوی دیگر میتوان پیدا کرد ، به همین سبب سنجیدن دوره ها ومراحل تحول نثر دری با سبکها ومکتبهای ادبی یکه در بعضی از کشورهای دیگر جهان مشهور ومتداول است، کاردشوار میباشد. زیرا خصوصیات اجتماعی هرجامعه، ادبیاتی رامطابق به همان خصوصیات میافریند .

آنچه که با ارتباط به نثر دری میدانیم اینست که آثار منثور این زبان از روز پیدایش تا کنون با تغییراتی رو بروشد. درهرعصر مطابق شرایط وایجابات رنگی خاص به خود گرفت. مثلاً از نظر شکل با تغییرات املایی ، انشایی و دستوری مواجه گردید. گاهی بعضی کلمه ها متروك شده ودستهٔ جدیدی از لغات به میان آمده است. زمانی معنای تعدادی از الفاظ تغییر خورده یامعنای برخی از کلمه ها توسعه یافته ودرموارد گوناگون بمفاهیم مختلف بکار رفته است . یا مترادفها ومعانی مجازی رو به افزونی گذاشته وبا نفوذ زبان عربی ، مقداری از کلمه های عربی وسپس کلمه های ترکی ومغولی در آن راه یافته ، بر اثر تقلید ازعربی وهنر نمایی های خود دری گویان ، برای اینکه قدرت نویسنده گی آنها در نزد سلاطین، امرا و دانشمندان تثبیت شود ، به سوی تکلف وتصنع و پیچیده گی سوق داده شده است (۱) در دورهٔ معاصر مبتنی بر اوضاع و احوال مشخص وضع دیگر به خود گرفته

۱- مجلهٔ ادب، شماره چهارم ، سال دهم ۱۳۴۱ ص ص ۷-۱۲

است که بررسی ویژه گی آن در این مرحله ها باید حین نوشتن تاریخ ادبیات هر دورۀ مشخص مد نظر باشد .

از نظر موضوع همانندشکل که در بالا به طور مختصر به آن اشاره شد ، نیز نثر دری در هر دوره حایز خصوصیاتی بوده است . گاهی موضوعات علمی مذهبی ، حکمی ، تصوفی ، داستانی در آن شرح شده و زمانی موضوعات اخلاقی ، پند واندرز ، عشقی ، سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و امثال آن تشریح گردیده است . ولی ناگفته نباید گذاشت که در آثار منثور قدیم دری ، روح فیودالی با خصوصیات خاص آن که در خراسان دورۀ اسلامی رایج بود نیز منعکس است .(۱) از این حقیقت نمی توان چشم پوشید که اگر کلیه آثار منثور حایز این گونه خصوصیات نیست ، بلکه آثاری هست که در آن از طبقات مظلوم و مردم فقیر و تهی دست به نحوی از آنحاو مطابق به خصوصیات وشرایط دوران گذشته یادآوری وجانبداری میشود. مخصوصاً این امر درآثار عرفانی وآثار دارای جنبه های اجتماعی و داستانهای فلکلوری مکتوب ونظایر آن صورت گرفته است .

ازانجاییکه بحث برتحول نثر دری از نظر موضوعات و یا محتوی ازآغاز تا امروز نمیتواند به صورت همه جانبه دراین بخش از گفتار بررسی شود ، بنابران لازم است دروقت نوشتن تاریخ ادبیات هردوره این منظور به طور مشخص و مستند با تحلیل اوضاع جامعهٔ روزگار مورد بحث وبا بررسی آثار ارائه گردد ، با در نظر داشتن این حقیقت می باید خصوصیات نثر دری دورۀ اول مخصوصاً نثر دوره سامانی که این اثر در واقع به بررسی تطور ادبی تا پایان آن دوره اختصاص یافته است ، از نظر موضوع شرح گردد ولی ما این کار را درمبحث آینده ضمن بررسی ویژه گیهای نثر دوره سامانی از نظر شکل ومحتوی ایضاح خواهیم کرد وفعلاً باید به ذکر این مسأله مبادرت ورزید که نثر دری از نظر

۱ــ یان ریپکا ودیگران ، همان اثر، ص ۲۴۷

شیوهٔ نگارش به انواع مختلف تفکیک شده است که آنها عبارتند از : نثر ساده ومرسل، نثر مصنوع و متکلف، نثر صنعتی و مشکل و نثر ساده وجدید. هریکی از این شیوه ها در مرحله یا دورهٔ جداگانه یی متداول بوده است، به حیث مثال دوام نثر ساده و مرسل را میتوان میان سالهای (۳۰۰–۴۳۲ هـ .) تخمین کرد . آثار منثور دورهٔ سامانی که مورد بحث ماست ، به شیوهٔ نثر ساده و مرسل مربوط است . ناگفته نباید گذاشت که تفکیک شیوه ها و دوره های تطور نثر دری، همانند دوره های شعر هنوز هم به حیث یک مسأله حل‌طلب قابل توجه است ، زیرا آرای محققان در این زمینه تا کنون به یک فیصله ثابت قاطع و مورد قبول همه مجامع علمی نرسیده است .

بررسی ویژه‌گیهای آثار منثور دورهٔ سامانی از نظر شکل، موضوع و تعدد

در قرن ٤ هـ . همانند شعر ، نثر ویژه گی خود را دارد . در این قرن کتابهایی به همت نویسنده گان و مترجمان تألیف و یا از عربی ترجمه شد . امرا در دورهٔ سامانی برای بقای نام و کسب شهرت خویش و نیز به تأسی از حس رقابت با خلافت عباسی ، مبالغی را در راه فراهم آوردن ترجمه هایی از زبان عربی خرچ میکردند و یا برای تدوین و تألیف آثار مربوط به داستانهای آریانای کهن و تاریخ آن متوجه میشدند . داستان گرد آوردن شاهنامهٔ ابومنصوری با توجه ابومنصور محمد بن‌عبدالرزاق طوسی ومخارج و زحماتیکه آن سپه‌سالار و وزیرش ابو منصور المعمری در این راه تحمل کرده اند ، از آنجمله است . اقدام اشخاصی از قبیل نوح بن نصر برای ترجمهٔ کلیله و دمنه و نوح بن منصور جهت ترجمهٔ تاریخ و تفسیر طبری و نظایر آن نیز از قبیل آن کوششها میباشد و این کار مطابق‌خواست زمان صورت میگیرفت ،

مبارزه‌های دو صد ساله مردم خراسان برای حصول استقلال سیاسی و ادبی سبب شد که نماینده‌گان ادب دری، در فکر تدوین تاریخ قدیم و ذکر سرگذشت نیاکان خویش بیفتند و در تالیف کتابهای داستانی از «خوتای نامک» پهلوی پیروی واز ترجمه های عربی آن به‌خوبی استفاده کنند.

از جمله آثار منثور سدهٔ چهارم هجری کتب شاهنامه است. علاوه از شاهنامهٔ ابومنصوری، شاهنامهٔ ابوالمؤید بلخی است که به «شاهنامه بزرگ» مشهور بوده است، ولی متأسفانه فعلاً آنرا در دست نداریم. آثار مهم دیگری که نمونهٔ بهترین نثر دری این عهد به شمار میرود ترجمهٔ تاریخ طبری و تفسیر آن، حدود العالم، عجایب البلدان، تفسیر قرآن، رسالهٔ استخراج و رسالهٔ شش فصل است. که از بعضی جز نام و یا اندکی باقی نمانده است.

آثار منثور این دوره از نگاه خصوصیت لفظی خیلی قابل توجه است. مفردات ترکیبها، پیشاوندها و پساوندها و جمله ها طبیعی و نزدیك به فهم است. لغات عربی به استثنای برخی از لغات دینی، اداری و نظامی که در زبان دری آن دوره معادل نداشته‌و تعداد آنها بیش از پنج تاده در صدنیست و بسیار کم است. دیگر اینکه‌در نثر این دوره ایجاز واختصار دیده میشود. جمله هاکوتاه والفاظ ومعانی با یکدیگر مساوی است و مانند دوره های بعد برای بیان یك مطلب کوچك صفحه های متعدد را با اطناب و تکلفات بیمورد وجمله های خیلی دراز وترکیبات مشکل دوراز ذهن و مترادفها و سجع وموازنه (جز درمقدمه بعضی از کتابها) وصنایع دیگر پر نمی کردند. در نثراین دوره تکرار نقیصه‌و عیب شمرده نمی‌شد، تکرار الفاظ وکلمه‌ها، تکرار فعل ها در جمله های متعاطف وهم تکرار جمله های جایز وجزو نگارش

بود . در ساختن افعال از اسمها مانند دوره های بعد به قیاس عمل نمی‌شد، به‌حیث‌مثال از کلمه های (جنگ، ترس، فهم، خواب، رقص) وغیره فعلها ی قیاسی ساخته گی مانند (جنگیدن، ترسیدن، فهمیدن، خوابیدن و رقصیدن) و غیره نمی ساختند، زیرا چنانکه معلوم است این فعلها از فعلهای سماعی و متداول در نثر پهلوی و دری نبوده است ودردوره‌های بعد به وسیلهٔ شعر یا در ضمن نثر فنی این فعلها به قیاس فعلهای قدیم که از اسامی ساخته میشده بوجود آمده است . (۱)

ازنگاه محتوی آثار منثور این دوره به تعداد زیاد درموضوعات گوناگون علمی، فلسفی، دینی، تاریخی، جغرافیایی وغیره نوشته‌شده است . متاسفانه عدهٔ زیاد از آن آثار گرانبها به اثرحوادث ناگوار نابود شده وجز اندکی ازآن باقی نمانده است . بنابران اظهار نظر درباره موضوعات آثار آن عهد مشکل است . باآنهم با تعمق درآثار باقی ماندهٔ دوره سامانی، میتوان درك کرد که موضوعات آن آثار روایات وداستانهای مربوط به دوره های افسانه یی و پهلوانی آریانای باستانی، جغرافیا ودانستنی های در باب هفت اقلیم جهان قدیم ، تاریخ های مفصل پیش از اسلام و دورهٔ اسلامی ، سر گذشت اشخاص وشگفتی های روز گار باستانی ، طب ، نجوم و داروشناسی را در بر می گیرد .

برخی از مطالب فوق‌مانند داستانهای حماسی‌وروایات متعلق به‌دوره های افسانه یی و پهلوانی ، دانستنیهای مربوط به هفت اقلیم و تقسیمات جهان قدیم و شگفتیهای آب و خشکه و نام گذاری روزو ماه و سال و تقویم و

---

۱ - ملك الشعرا محمد تقی بهار ، سبکشناسی، ج۱،ص ص ۳۰۴ - ۲۳۳

جشنهای باستانی مانند سده ، مهرگان ، نوروز ، از متنهای اوستایی و ویدی منشأ گرفته است ، یك بخش دیگر که شامل تاریخ اسلام و مطالب دینی است ، از عربی ترجمه شده و باید گفت که نویسنده گان اینگونه آثار عربی نیز از هم میهنان ما بوده اند . بخش بزرگ دیگر این آثار توسط خود خراسانیان به وجود آمده است . حتی در قسمت تفسیر و حدیث و فقه ، مفسران بزرگ و محدثان نامدار و فقهای چیره دست ، از خراسان و ماوراءالنهر وعده یی کمی از فارس چه در این دوره و چه در دوره های بعد که خواه به زبان دری و خواه به عربی نوشته اند ، به وجود آمده اند و ترجمهٔ آثار عربی خراسانیان نیز به دست دانشمندان و نثر نویسان بلخ و بخارا و سمرقند و سیستان و هرات صورت گرفته است .

از خلال آثار منثور دورهٔ سامانی ، مؤثرات و عوامل اجتماعی و اوضاع عمومی جامعه و احوال مردم و طرز بینش آنان بسیار اندك انعکاس یافته است . (۱)

واضحست که کتابهای مربوط به دارو شناسی و نجوم بیشتر بر موازینی تشریح گردیده که صبغهٔ فنی و علمی آن بیشتر است . در آثار نجومی مثلاً در آثار ایوب طبری باور مردم رادر ارتباط به تاثیر کواکب بر زنده گی انسان میتوان یافت . از کتاب حدود العالم در بارهٔ موضوعات اقتصادی و از جمله پیداوار مناطق مختلف ، میتوان معلوماتی به دست آورد و نیز از چگونه گی صنایع دستی ، کار گاههای بافنده گی ، معادن وشیوهٔ بهره برداری از آن ، عادات و رسوم مردم و امثال آن ، اطلاع حاصل کرد .

۱- متنهای قدیم فارسی ، نثر فارسی دری ، از انتشارات پوهنځی ادبیات ، ۱۳۴۲ ص۹۳

آثار منثور این دوره از لحاظ تعداد زیاد نیست، با آنهم همین مقــدار معدود میتواند قوت زبان و ادبیات دری را در آن عصر نشان دهد. اینــک در پایان به معرفی آثار میپردازیم .

۱ - مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری :

مقدمهٔ شاهنامه منثور ابومنصوری، قدیم ترین نثر مدون است. لیکن باری بعضی از محققان «رساله درعقاید فقه حنفی» را قدیمترین نثر دری می انگاشتند. مخصوصاً این نظر زمانی شیوع یافت که دکتور مهدی بیانی محققِ ایرانی مطالبی در معرفــی وسرگذشت رسالهٔ درعقاید فقه حنفی نگاشت. این مقاله نخست در مجلهٔ ارمغان لاهور وسپس در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران نشر شد. وی در آن مقاله مدعی شد که گویا این رساله قدیمترین نثر دری است. به تأسی از تحقیق وادعای وی بعضی از مستشرقان وعده یی ازمحققان اظهار داشتند که رسالهٔ مذکور قدیمترین نثر دری است. (۱)

نسخهٔ خطی این رساله متعلق به بیانی بوده و دراحکام فقه حنفی توسط حکیم ابوالقاسم بن محمد سمرقندی تصنیف شده و به خط محمد بن حافظ معروف به خواجه محمد پارسا به سال ۷۹۵ هـ . استنساخ شده است. رسالهٔ مذکور شامل سه بخش است، یکی مقدمه انشای خواجه محمد پارسا، دیگــر متن، تصنیف ابوالقاسم سمرقندی وسوم خاتمه، انشای خواجه محمد پارسا .

بیانی مدعی شده که متن این رساله قدیمترین نثر دری موجود است که تاکنون به وجود آن اطلاع داریم، زیرا که جزان قدیمتر نثر دری موجود، همان مقدمهٔ

۱ـ یان ریپکاو دیگران، تاریخ ادبیات ایران ، ص ۲۷۳؛

شاهنامهٔ ابومنصوری است که به سال ۳٤٦ ه تالیف شده است ودر صورتیکه به‌اتفاق مورخانیکه ترجمهٔ احوال ابوالقاسم سمرقندی را ضبط کرده اند وی درروزعاشورای ماه محرم سال ۳٤۳ هجری درسمرقند در گذشته است وبا اشاره یی که‌مورخان به‌طول‌عمروی کرده‌اندا گراین کتاب رادراواسط‌عمر تالیف کرده ومثلاً هفتادسال‌زیسته‌ودرچهل‌ساله‌گی آنرا انشا کرده باشد، تاریخ تالیف آن حدود سال ۳۱۵ هجری یعنی تقریباً ۳۵ سال قبل‌ازخاتمه تالیف شاهنامهٔ ابومنصوری میشود واگر نهایت احتیاط راروا داریم و تاریخ تألیف این کتاب را مقارن مرگ وی هم بدانیم باز چهار سال انشای آن برشاهنامهٔ ابومنصوری مقدم میشود .(۱)

بیانی با تأسف مینویسد که نام این کتاب و امیر سامانی که به امر وی کتاب مذکور ترجمه شده ، معلوم نیست و خود حکیم ابوالقاسم اسحاق سمرقندی در حدود سال ۳۲۰ ه . متن عربی مؤلفه خویش را به زبان دری ترجمه کرده ولی اصل ترجمهٔ دری آن از بین رفته و مطالب آن در کتاب خواجه‌محمدپارسا به خط وی‌نقل واستنساخ شده است.

پوهاند عبدالحی حبیبی با ارتباط به همین موضوع ،مقاله یی به نشرسپرده و در آن خاطر نشان ساخته است که با پیدا شدن متن اصلی ترجمهٔ کتاب «السواد الاعظم» اثر حکیم سمرقندی که نسخهٔ خطی آن در موزیم کابل موجو داست ، اکثر آن احتمالات در تعیین‌قدیمترین نمونهٔ نثر دری از بین میرود ، طوریکه از مقدمهٔ ترجمهٔ دری کتاب برمیآید نام اصلی کتاب عربی «السواد الاعظم» بوده و ترجمه آن به زبان دری توسط خود حکیم صورت

---

۱ محمد معین برگزیدهٔ نثرفارسی ، ۱۳۳۲ ، ص۲ پاورقی

نگرفته، بلکه شخص نامعلومی آنرا در حدود هشتاد سال بعد از تألیف اصل کتاب عربی، درعصر نوح دوم سامانی به زبان دری گردانیده است :

کتاب السواد الاعظم از قدیمترین تألیفات ائمه مذهب حنفی است که آنرا حکیم سمرقندی در حدود سال ۲۹۰ ه . به زبان عربی در شرح شصت و یک یا شصت و دو مسألهٔ کلامی (به قول حاج خلیفه در کشف الظنون) به امراسمعیل بن احمد سامانی (۲۷۹—۲۹۵ ه) در بخارا نوشت .

این حکیم سمرقندی قاضی سمرقند بود و از اصحاب و پیروان امام و متکلم معروف ابو منصور ماتریدیست که در عاشورای ماه محرم سال (۳۴۳) از جهان رفت و در گورستان معروف چاکردیزهٔ سمرقند مدفون است .

چون متن عربی السوادالاعظم در عهد منصور دوم به زبان دری ترجمه شده و عصر امارت وی از ۳٦٦ تا ۳۸۷ هجری دوام داشت ، بنا بران ترجمه کتاب مذکور در سال ۳۷۰ ه ، تخمین میتواند شد (۱) درین صورت این ترجمه بعد از مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری و مقارن با ترجمه تاریخ و تفسیر طبری میشود. اما اهمیت آن در تاریخ ادبیات از ین وجه است که اکنون یك متن مکمل را که فراهم شدهٔ همان عصر سامانی است، دردست داریم .

پس از تذکر مطالب فوق بدین نتیجه میرسیم که رساله در عقاید فقه حنفی ممکن است انشای خواجه محمد پارسا و صورت محرف متن السوادالاعظم ویا ترجمه دری آن باشد و بدان سبب اقدم نثر دری ، به حساب نمی رود قدیمترین نثر دری همان مقدمهٔ شاهنامهٔ منثور ابومنصوری است .

شاهنامهٔ منثور ابومنصوری از پر بهاترین آثار دوره سامانی است . این شاهنامه به فرمان ابومنصور بن عبدالرزاق طوسی سپهسالار خراسان (۲)

---

۱ پوهاند حبیبی، یك کتاب گم شدهٔ فارسی، مجلهٔ یغما شماره پنجم سال شانزدهم مردادماه ۱۳۴۲

۲ ـ در بارهٔ شرح احوال او رجوع شود به زین الاخبار طبع برلین ص ۴۱-۴۵ -۵۱ - ۵۲ - تاریخ بخارا ص ۹٦ ، نمونهٔ سخن فارسی ، داکتر مهدی بیانی ج ۱ بخش اول ص۱

در بین سالهای ۳۳۰ — ۳۵۰ تحت رهنمایی وزیراو، ابو منصور المعمری از طرف چهار نفر دانشمند زردشتی ومؤبدان پهلوی شناس تالیف گردید. چنانکه معمری در مقدمهٔ این شاهنامه بدینصورت مینویسد : «... آغاز کار شاهنامه از گرد آوریدهٔ ابو منصور المعمری دستور ابو منصور عبد الرزاق عبد الله فرخ، اوّل ایدون گوید درین نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته اند وسخن را بزرگ داشته اند و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند. چه اندرین جهان مردم بدانش بزرگوار تر و مایه دار تر و چون مردم کزوی چیزی نماند پایدار بدان کوشد تا نام او بماند و نشان او گسسته نشود، چه (چو) آبادانی کردن و جایها استوار کردن دلیری و شوخی و جان سپردن و دانایی بیرون آوردن مردمان را به ساختن کار های نو آیین ... پس امیر ابو منصور عبد الرزاق مردی بود با فرو خوش کام بودو با هنر و بزرگ منش بود، اندر کام روایی و بادستگاهی تمام از پادشاهی و ساز مهتران و اندیشهٔ بلند داشت و نژادی بزرگ داشت و کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان بشنید خوش آمدش از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یادگاری بود اندرین. جهان پس دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوند کتب را از دهقانان وفرزانه گان وجهان دیده گان ازشهر ها بیاوردند وچاکر او ابو منصور المعمری به فرمان او نامه کرد وکس فرستاد به شهر های خراسان وهشیاران از آنجا بیاورد و از هر جای چون شاج پسر خراسان از هری، و چون یزدان داد پسر شاپور از سیستان، و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور و چون شاذان پسر برزین از طوس و هر چهار شان گرد کرد و بنشاند بفراز آوردن این نامه های شاهان ...» (۱) و بدین ترتیب کار تدوین شاهنامهٔ ابومنصوری صورت گرفت.

---

۱ ــ هزارهٔ فردوسی، متن مقدمه شاهنامه ابومنصوری، صص ۱۳۴—۱۳۷

شاهنامه ابومنصوری در بوجود آمدن شاهنامه های بعدی و از آن جمله شاهنامهٔ فردوسی تاثیر عمیق دارد، چنانکه از مقدمهٔ کار شاهنامه فردوسی برمیآید که الروی بر شاهنامه ابومنصوری و دیگر روایات حماسی بنیاد شده است.

ابومنصور المعمری بر این شاهنامه منثور مقدمه یی نگاشت و قرار یکه از متن مقدمهٔ مذکور بر میآید تاریخ اتمام آن سال ۳٤٦ هجری بوده است. این مقدمه که به مقدمهٔ قدیم شاهنامه نیز موسوم است، توسط شاهنامه فردوسی تا روزگار ما رسیده است و تا سال ۸۲۹ هجری به حیث مقدمهٔ شاهنامهٔ فردوسی با ان تجلید شده بود و در همین سال بایسنغر میرز ابن شاهرخ از تیموریان هرات، فرمان داد که مقدمهٔ قدیم را از شاهنامه بردارند و به جای آن مقدمهٔ دیگر بنویسند. این مقدمهٔ جدید بنام مقدمهٔ بایسنغری نیز معروف است.

خلاصه مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری یا مقدمهٔ قدیم شاهنامه فعلاً قدیمترین نثر زبان دری پس از اسلام میباشد. از ین مقدمه نسخه ها یی در کتابخانه — های بزرگ جهان موجوداست.

۲— ترجمهٔ تاریخ طبری :

نام عربی این کتاب موسوم است به (تاریخ الرسل والملوك لابی جعفر محمد بن جریر الطبری» متوفی به سال ۳۱۰ ه که ابوعلی محمد بن محمد بلعمی به امر منصور بن نوح آنرا به زبان دری ترجمه کرد. طوریکه خود ش در پیشورد گوید: «و بدانکه این تاریخ نامهٔ بزرگست گرد آوردهٔ ابی جعفر محمد بن جریر الطبری رحمة الله که ملك خراسان ابوصالح منصور بن نوح فرمان داد دستور خویش را ابوعلی محمد بن البلعمی که این تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است، پارسی گردان هرچه نیکوتر، چنانکه اندروی نقصانی نباشد.... پس رنج بردم و جهد و ستم برخویشتن نهادم و این را پارسی گردانیدم...» (۱)

---

۱ — تاریخ بلعمی به تصحیح ملك الشعرا بهار، تهران ۱۳٤۱، ص ۲.

راجع به تاریخ ترجمهٔ این کتاب اقوال مختلف است، اما مطابق تحریر مجمل التواریخ که به حقیقت نزدیکتر است و بهار (۱)، ریو (۲) آنرا تأیید کرده اند، ترجمهٔ تاریخ طبری به سال ۳۵۲ هجری صورت گرفته است. (۳)

ترجمهٔ تاریخ طبری شامل تمام متن تاریخ محمد بن جریر طبری نیست، زیرا مترجم نام روات و اسناد پیاپی را از آن حذف کرده و مطالبی را راجع به تاریخ آریانای کهن و بعضی موضوعات دیگر از خویشتن افزوده است. بدان سبب کتاب مذکور از شکل ترجمه بر آمده و رنگ تألیف را بخود گرفته است و بدین جهت گروهی از محققان آنرا بنام تاریخ بلعمی میخوانند، هرمان اته مستشرق آلمانی در ین خصوص می نویسد: «اهمیت این کتاب که از لحاظ زبان و سبك به شیوهٔ روان و خویش آیندی نوشته شده هنوز هم با قیست ولی از زمانیکه متن عربی به دست آمد و طبع شد، تاریخ بلعمی مرجعیت خودرا از دست داد زیرا مترجم در آن تصرفاتی که گاهی ازحد جاز خارج میشود، به کار برده است.» (٤)

تاریخ بلعمی از مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری بیشتر لغت عربی دارد و لیکن از داشتن سجع و موازنه و مترادفات بتعداد زیاد مبراست. اگر سجعی در آن وجود داشته باشد، صرف در فاتحهٔ کتاب و جایهایی مانند آن میباشد وآن بغایت نادراست. (۵)

---

۱ ـ سبکشناسی، ج۲ ص۹

۲ ـ ریو فهرست نسخ خطی فارسی برتیش موزیم، ج۱ ص۶۹.

۳ـ مجمل التواریخو القصص به تصحیح بهار، چاپ تهران ص ۱۸

۴ـ هرمان اته، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمهٔ شفق ص ۲۸۰

۵ـ سبکشناسی ج۲ص۹

تاریخ بلعمی از قدیمترین نثر زبان دری است . اگرچه در مدت تقریباً هزار سال که از ترجمهٔ آن سپری میشود ، مانند سایر آثار ادبی از تصرفات نساخ وتفنن های نویسنده گان وحاشیه نویسان بر کنار نمانده است ، باز هم از خلال کلمات و عبارات پراگنده ودست خورده ، طرز تحریر شیرین هزار سال پیش به خوبی دیده میشود .

این تاریخ درباره وقایع مختلف از بدوآفرینش تا آغاز قرن سوم معلومات میدهد . سبك تحریر کتاب هر چند تا اندازه یی ترجمهٔ نثر عربی است و خواه ناخواه در طرز واسلوب دری تأثیر کرده است ، با آنهم قلم مترجم سعی داشته تا ترکیبات ولغات وشیوه زبان دری راازدست ندهد . بدین سبب کتاب مذکور از تاریخ بیهقی و کلیله ودمنه نصرالله از لغات و اصطلاحات عربی وحتی لغات مهجورزبان دری وارسته و نثر ساده وفصیح است .

از تاریخ بلعمی نسخه های متعدد خطی در کتابخانه های جهان وجوددارد . این کتاب در سال ۱۳۶۳ هجری درهندوستان به طبع رسید . قراراظهار ادوارد براون ، هرمان زوتنبرگ درسالهای ۱۸۶۸ ــ ۱۸۷٤ میلادی ترجمهٔ دری تاریخ طبری را درچهار جلدبه فرانسوی ترجمه ودر پاریس منتشر ساخت .

بهترین طبع تاریخ بلعمی درسال ۱۳٤۱ هـ . به تصحیح ملك الشعرا بهار و به کوشش محمد بن پروین گنابادی صورت گرفت . در تصحیح این کتاب سه نسخه که تاریخ نخست ۱۰۸۷ و تاریخ دوم ۱۰٦۰ وتاریخ سوم ۸۵۲ هجری است ، اساس قرارداده شده است و نیز برای این منظور از نسخه های متعدد خطی وچاپی ترجمهٔ دری و نسخ چاپی عربی اصل کتاب استفاده و یك متن مکمل آن کتاب به دوستداران ادب و تاریخ تقدیم شده است .

۴- ترجمهٔ تفسیر طبری:

متن عربی این کتاب به «جامع البیان فی التفسیر قرآن» موسوم ومؤلف آن جریر طبری است. ترجمهٔ آن مقارن ترجمهٔ تاریخ طبری وظاهراً به سال ۳۵۰ هجری توسط جمعی از علمای ماوراءالنهر به دستور ابو صالح منصور بن نوح سامانی صورت گرفته است. این ترجمه در چهارده مجلد بود سپس آنرا هفت مجلد کردند. قدیمترین نسخهٔ این ترجمه که فعلاً موجود است، در سال ۶۰۶ هجری استنساخ شده است. لیکن متاسفانه جلد چهارم آن مفقود است. یك نسخهٔ ناقص این ترجمه در کتابخانه ملی پاریس که تاریخ کتابت آن پیش از سال ۶۲۴ ویك نسخه ناقص دیگر در کتابخانهٔ موزه بریتانیا که تاریخ آن ۸۸۳ میباشد، موجود است.

قرار اظهار زریاب خویی، تفسیری که فعلاً از محمد بن جریر طبری به دست است و در سی جزو و ده جلد در مصر به طبع رسیده، به کلی غیر از آن چیز یست که بنام ترجمهٔ تفسیر طبری به زبان دری موجود است و با تطبیق بین این دو، یعنی متن طبری و ترجمه دری حقیقت واضح میشود. در طبری چند روایت آمده که هیچکدام در سیاق حکایت و مطلب با ترجمه تطابق ندارند. علاوه بر آن تفسیر طبری پر است از مطالب مربوطه به صرف و نحو و لغت و روایات مختلف واستشهادت از شعرای عرب وطرق متعدد روایات وقرائت وغیره که در ترجمه از آن اثری نیست. فقط گاهی داستانهاییکه مربوط به انبیاً است وبه مناسبتی در قران مجید به آن اشاره شده نقل گردیده است واین داستانها هم بـا متن طبری موافقت ندارد. (۱)

بنا بران باید گفت که علمای مترجم تفسیر را ملاك قرارداده واستنادهای در از را از آن حذف کرده اند وازمأخذهای دیگر هـم مطالبی داخـل ترجمه

۱- محمد معین، برگزیده نثر فارسی، حاشیه، ص۳۷

نموده‌اند که در نتیجه کتاب ازصورت ترجمه خارج و مانند تاریخ بلعمی شکل تألیف را به‌خود گرفته است.

٤- آثار ابوالمؤید بلخی:

یکی از آثار ابوالمؤید بلخی کتاب گرشاسپ یا گرشانامه است که یکی ازسرودهای هجایی دری بنام «سرود آتشکدهٔ کرکویه» توسط آن به‌ما رسیده است. این کتاب مأخذ گرشاسپنامه اسدی طوسی ویکی از کتبی است که دربارهٔ تاریخ باستانی کشور ما معلومات مفیدودلچسپی دربرداشته ودرتاریخ سیستان فصلی ازین کتاب روایت شده است.(١)

اثر دیگرابوالمؤید موسوم به‌عجایب البلدان است. (٢) دراین کتاب در سالهای بعدتصرفاتی شده وحوادث سال ٥٦٢ه وشعبان سال ٦٠٦ه درآن داخل گردیده است. (٣) ازمتن آن چنین برمی آیدکه ابوالمؤید آنرا برای ابوالقسم نوح بن منصور سامانی (٣٦٥-٣٨٧ ه) گردآورده است. تاریخ سیستان آنرا کتاب عجایب بر وبحر وگاه بنام کتاب بلدان میخوانند واز آن مطالبی نقل میکند. (٤)

٥- آثار دیگر منثور دورهٔ سامانی:

ازجملهٔ آثاریکه دردورهٔ سامانی نگارش یافته است، یکی هم کتابی بوده است از یك نویسندهٔ ناشناس درجغرافیا که ظاهراً برای امیر ابوالحارث

١- تاریخ سیستان، به تصحیح بهار؛ ٣٥ص ص٣٨

٢- محمد معین ، همان‌اثر، ص٢٢

٣-سبکشناسی ، ج٢ص ١٩

٤- تاریخ سیستان باتصحیح بهار ص‌ص ١٦-١٧

محمد بن احمد از امرای چغانی که بر جوزجان حکم میراند، نوشته شده و تالیف آن در سال ۳۷۲ ه صورت گرفته است. (۱) این کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب است که از لحاظ زبان وارائه موضوعات اقتصادی و اجتماعی اهمیت قابل توجه دارد. دانشمندان بزرگ چون بارتولد و مینورسکی در معرفی و توضیحات بسیاری از مطالب این کتاب خدمات زیادی انجام داده اند.

از همین دوران دور ساله بنام رسالهٔ استخراج در شناختن عمر و شش فصل راجع به استرلاب موجود میباشد که راجع به نجوم و چگونه گی تاثیر آن بر آدم و عالم معلومات میدهد. مؤلف آنها شخصی بوده است بنام محمد بن ایوب طبری. تفسیر قرآن از قرن چهارم هجری از مولف ناشناخته و نیز کتابهای هدایت المتعلمین فی الطب از ابوبکر ربیع بن اخوینی بخارایی که تقریباً به سال ۳۷۰ تحریر یافته و تفسیری بر کلابادی در تصوف و نیز کتاب الابنیه عن حقایق الادویه، نگارش موفق ابومنصور هروی که به عقیدهٔ بهار مربوط به دوران منصور بن نوح سامانی بوده (۲) و به قول محمد قزوینی تعیین تاریخ آن

۱- مقدمهٔ مینورسکی برحدودالعالم، آکسفورد سلسله اوقاف گیب ۱۹۳۹ ص ۷

۲- بهار، سبکشناسی، ج ۲ ص ۲۴

غیر مقلد وراسخ، دوا عدا د آثار د و رۀ سا ما نی به حساب میروند (۱). لیکن هیچ کدام خصوصیات ادبیات هنری را ندارد و تنها شاید از لحاظ بررسی مسایل دستوری و لغوی و موضوعات دیگر مورد توجه قرار گیرد .

از نویسنده گان معروفی که چند عدد از آثار خویش را به زبان دری نگاشته و بخشی از زنده گی شان تا پایان قرن چهارم هجری رابطه دارد و از آنان باید در دورۀ غزنوی به تفصیل یاد آوری شود ، ابوعلی سینا (متولد ۳۷) وابوریحان بیرونی (متولد ۳۶۲ ه) است . ابوعلی سینا در افشنه نزدیک خرمیشن از توابع بخارا تولد شد و در سال ۴۲۸ در همدان پدرود زنده گی گفت . پدرش از بلخ بود و در محیط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بلخ پرورده شده بود به همان سبب ابوعلی یکی از فرزندان نامی بلخ به حساب میرود و آثار دری او از لحاظ زبانی وعلمی قابل توجه است .

جامع العلوم ابوریحان بیرونی در خوارزم تولد یافت ، در غزنه به فعالیتهای علمی فنا ناپذیر خویش پرداخت و در همین شهر به سال ۴۴۳ ه . چهره در نقاب خاك نهفت . بدان سبب وی نیز از دانشمندان بزرگ خراسان محسوب میشود . آثار دری او نیز از لحاظ زبانی ، شناختن رسوم ورواجها ومسایل علمی دارای اهمیت فراوانست .

۱- یان ریپکا ودیگران، همان اثر ص ۲۴۴

این هر دو دانشمند را همچنان توجه بر آن بود که اکثر آثار خویش را طبق رسم معمول زمان به زبان عربی بنویسند. کتاب دانشنامه علایی ابن سیناء و التفهیم بیرونی در قطار سایر آثار دری آن دوران حایز خصوصیات نثر دورهٔ سامانی و به سبک ساده و روشن است. (۱)



۱ همان اثر ، ص ص ۲۲۴ - ۲۲۵

فهرست مآخذ

الف) دری و عربی :

۱ ـ آذر بیکدلی ، لطفعلی بیک ، آتشکده ، چاپ بمبی
۲ ـ آریانا دایرة المعارف ، کابل
۳ ـ آسانا ، دستور جاماسپ جی منوچهر جی جاماسپ ، متنهای پهلوی با دیباچهٔ ماهیار نوابی ، بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۰
۴ ـ ابن الندیم ، ابوالفرج محمد ، الفهرست ، ترجمهٔ رضا تجدد ، تهران ، ۱۳۴۳
۵ ـ اته ، هرمان ، تاریخ ادبیات فارسی ، ترجمهٔ دکتور رضازاده شفق ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ، ۱۳۳۷
۶ ـ اسدی طوسی ، ابو نصر علی ، لغت فرس ، به تصحیح محمد دبیرسیاقی ، تهران ، ۱۳۲۶
۷ ـ الهام ، پوهاند محمد رحیم ، نقش افغانستان در ورود و انتشار زبان دری در هندوستان ، مجلهٔ ادب شمارهٔ ۳ ـ ۴ ، سال ۱۳۵۴
۸ ـ انوری ، حسن ، اصطلاحات دیوانی در دورهٔ غزنوی و سلجوقی ، تهران ، ۱۳۴۹
۹ ـ براون ، ادوارد ، تاریخ ادبی ایران ، ترجمهٔ علی صالح پاشا ، ج ۱ ، تهران

۱۰ــ بلعمی، ابوعلی محمد، تاریخ بلعمی، به تصحیح بهار، تهران، ۱۳۴۱
۱۱ــ بهار، محمدتقی ملک الشعرا، سبکشناسی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۳
۱۲ــ بهار، محمدتقی، ملک الشعرا، ترجمهٔ چندمتن پهلوی به کوشش محمد گلبن، تهران، ۱۳۴۷

۱۳ــ بیهقی، ابوالفضل محمد، تاریخ بیهقی، چاپ نفیسی، ۱۳۱۹
۱۴ ــ پطر و شیفسکی، اسلام در ایران، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارت پیام، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۵۴

۱۵ ــ تاریخ سیستان، به تصحیح بهار، تهران، ۱۳۱۴
۱۶ ــ تاوادیا، زبان و ادبیات پهلوی، ترجمهٔ نجم آبادی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۸

۱۷ ــ ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، غرر اخبار ملوک فرس وسیرهم چاپ زوتنبرگ، پاریس، ۱۹۰۰

۱۸ ــ ثعالبی، شاهنامه، ترجمهٔ محمود هدایت، تهران، ۱۳۲۸
۱۹ جامی، عبدالرحمن، بهارستان، چاپ وین
۲۰ ــ جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، چاپ هند.
۲۱ ــ جوزجانی، منهاج السراج، طبقات ناصری، کابل، ۱۳۴۲
۲۲ ــ جامی، سیف الدین، آثار الورزاء، به تصحیح جلال الدین حسینی.
۲۳ ــ حبیبی، عبدالحی، تاریخ مختصر افغانستان، کابل، ۱۳۴۶
۲۴ ــ حبیبی، عبدالحی، زبان دوهزارسال قبل افغانستان یا مادر زبان دری، کابل، ۱۳۴۲

۲۵ ــ حبیبی، عبدالحی، صندوق جواهر، مجلهٔ ادب، سال ۱۳۴۶
۲۶ ــ حدودالعالم، با مقدمهٔ مینورسکی، چاپ اوقاف گیب، ۱۹۳۹

۲۷ ـ خانلری ، پرویز ناتل، تاریخ زبان فارسی، بنیاد فرهنگ ایران، چاپ سوم ، تهران ،۱۳۵۰

۲۸ــ خاوری، اسدالله ودیگران، سه گفتار در زمینهٔ ادب و تاریخ ایران، انتشارات دانشگاه پهلوی ، شیراز، ۱۳۴۸

۲۹ــ خوارزمی، ابی عبدالله محمد، مفاتیح العلوم، ترجمهٔ دری حسین ــ خدیوجم ، تهران .

۳۰ــ دارمستتر، جیمس ، تاریخ تلفظ وصرف پښتو، با تعلیقات پوهاند حبیبی، کابل ، ۱۳۵۶.

۳۱ــ دارمستتر ، جیمس، وندیداداوستا، ترجمهٔ موسی جوان، تهران، ۱۲۴۲،

۳۲ـدقیقی، ابومنصور محمد، دیوان اشعار، به کوشش محمددبیرسیاقی، تهران ،۱۳۴۷۷

۳۳ــ دل آچار ،زبان وزبانشناسی، انقره، ۱۹۶۸

۳٤ـدیاکونف، اشکانیان، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۱

۳۵ــ دینوری ، ابوحنیفه احمد ،اخبارالطوال، به اهتمام ولادیمیرــ گیرگاس، لیدن، ۱۸۸۸

۳٦ــ دین محمد، دستور پهلوی، پنجاب ، ۱۹۳٤

۳۷ــ رودکی ابوعبدالله جعفر، آثارمنظوم تحت نظر براگینسکی، مسکو

۳۸ــ ریپکا، یان ودیگران، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی، تهران، ۱۳۵٤

۳۹ــسمرقندی، دولتشاه، تذکرةالشعرا، به اهتمام ادوارد براون، چاپ لیدن

٤۰ــ سیستانی ، سرود آتشکدهٔ کرکوی، مجلهٔ آریانا، سال ۱۳٤۵، دورهٔ ۲٤، شمارهٔ ــ ۲٦۸

۴۱- شجیعی، پوران، منظومه های درباری ایران، اصفهان، ۱۳۴۹

۴۲- صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، چاپ اول، تهران، ۱۳۲۴

۴۳- صفا، ذبیح الله، علوم عقلی در تمدن اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۱

۴۴- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، تهران، ۱۳۳۸ و ۱۳۴۲

۴۵- طبری، ابوجعفر محمد، تاریخ طبری، سلسلهٔ سوم، چاپ لیدن.

۴۶- طبری، احسان، برخی بررسیها در بارهٔ جهانبینیها و جنبشهای اجتماعی ایران، انتشارات حزب تودهٔ ایران، ۱۳۴۸

۴۷- طوسی، ادیب، بحثی در بارهٔ زبان فارسی، مجله ارمغان، سال ۱۳۵۳، دورهٔ ۴۳، شمارهٔ یک

۴۸- عطار، شیخ فریدالدین، الهی نامه، چاپ استانبول

۴۹- عوفی، سدیدالدین محمد، لباب الالباب، طبع براون و نیز، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۵

۵۰- فردوسی، ابوالقاسم حسن، شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۶

۵۱- فردوسی، داستان رستم و سهراب، با مقدمه و توضیح مجتبی مینوی، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، تهران ۱۳۵۲.

۵۲- فضل الله، رشیدالدین، جامع التواریخ، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و مدرسی رضوی

۵۳- قزوینی، محمد، بیست مقاله، تهران، ۱۳۳۳.

۵۴- کای بار و دیگران، دیانت زردشتی، ترجمهٔ فریدون وهمن، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸

۵۵- گردیزی، ابوسعید عبدالحی، زین الاخبار، به تصحیح پوهاند حبیبی بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷.

٥٦ــ گورکی، ماکسیم، ادبیات از نظر گورکی؛ ترجمهٔ ابو تـراب باقرزاده، انتشارات روز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۷ .

٥٧ــ گویواه راستار، دستور زبان پارسی میانه، ترجمهٔ ولی‌الله شادان، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۳۷

٥٨ــ لسترنج، جغرافیای تاریخی خلافت شرقی، ترجمهٔ محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۳۷

٥٩ــ مجمل التواریخ والقصص، تهران، ۱۳۱۸،

٦٠ــ محجوب، محمد جعفر، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، ۱۳۵۰

٦١ محمد بن منور، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابـوسعید، به تصـحیح ذبیح الله صفا، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۱

٦٢ــ مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به اهتـمام ادوارد بـراون چاپ لیدن

٦٣ ــ مسعودی، ابـوالحسن علی، التنبیه والاشراف، چاپ لیدن و ترجمهٔ دری ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹

٦٤ ــ مسعودی، ابوالحسن علی، مروج الذهب، چاپ باربیه دو مینار، پاریس

٦٥ ــ معین، محمد، فرهنگ پارسی، تهران، ۱۳۴۲

٦٦ ــ معین، محمد، نثر فارسی، تهران، ۱۳۳۲

٦٧ ــ مقدسی، شمس الدین ابوعبدالله محمد، احسن التقاسیم فی معرفت ــ الاقالیم، لیدن، ۱۹۰٦

٦٨ ــ مقدم، مهدی، چند نمونه از متن نوشته های باستان، ایرانکوده، تهران، ۱۳۴٦

٦٩ ــ منظومهٔ درخت آسوریک، به کوشش ماهیار نوابی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴٦

۷۰ — میرزا یف، عبدالغني، ابو عبدالله رودکی، ستالین آباد، ۱۹۵۸
۷۱ — ناصر خسرو، ابومعین، سفرنامه، برلین، ۱۳۴۱
۷۲ — ندوشن، محمدعلی اسلامی، اسفندیار و رازرویین تنی، مجله دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، سال ۱۹ شماره های ۳ـ۴
۷۳ نظامی عروضی سمرقندی، ابوالحسن نظام الدین احمد، چهار مقاله به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۳۳ و به اهتمام محمد قزوینی، برلین، ۱۳۴۵
۷۴ — نعمانی، شبلی، شعرالعجم، ترجمهٔ فخرداعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۵
۷۵ — نفیسی، سعید، پیرامون تاریخ بیهقی، تهران، ۱۳۳۲
۷۶ — نفیسی، احوال و اشعار رودکی، تهران، ۱۳۰۹ـ۱۳۱۹
۷۷ — نفیسی، ماه نخشب، تهران، ۱۳۴۷
۷۸ — نفیسی، نثر فارسی در قرن چهارم، مجلهٔ ارمغان، شمارهٔ اول
۷۹ — نفیسی، آثار گمشدهٔ ابوالفضل بیهقی، تهران، ۱۳۱۵
۸۰ — نگهت سعیدی، محمد نسیم، دوره ها و مکتبهای شعر فارسی افغانی، مجله ادب، سال دهم ۱۳۴۱، شمارهٔ اول
۸۱ — نگهت سعیدی، متنهای قدیم فارسی دری، از انتشارات پوهنځی ادبیات پوهنتون کابل، ۱۳۰۲
۸۲ — نگهت سعیدی، شیوه ها و دوره هـای نثر فارسی، مجله ادب، سال دهم ۱۳۴۱، شمارهٔ چهارم
۸۳ — نوایی، امیرعلیشیر، مجالس النفایس، ترجمهٔ حکیم محمدشاه به اهتمام علی اصغر حکمت
۸۴ — نولدکه، تیودور، حماسه ملی ایران، ترجمهٔ بزرگ علوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۰۵

۸۵- نوید، ابوالقاسم حبیب الهی، عمارهٔ مروزی، مجله یغما، سال ۱۳۵٤، شمارهٔ دوازدهم

۸٦- یارشاطر، احسان، زبانها و لهجه‌های ایرانی، مقدمهٔ لغتنامهٔ دهخدا، شمارهٔ مسلسل ٤٠

۸۷ - یشتها، گزارش پور داود، چاپ دوم، تهران ۱۳٤۷

ب) انگلیسی :

88- Arberry, AJ. Classical Persian Literature London, 1967.

89- Boyce, Mary, The Manichean Hymn Cycles in Parthian, London, 1954.

90- Brown, Edward, Literary History of Persia, London, 1902

91- Gershevitch, A Grammar of Manichean Sogdian Oxford, 1954.

92- Ishaq M. Daqiqi The Precursor of Firdusi Indo - Iranica Vol. 2, 1967.

93- Kent, R. Old Persian, Amercan Oriental Society,- New -Hayen ,Connecticut, 1953.

94- Mackenzie, D. H. A. Aconcise Pahlavi Dictionery, London, 1971

95- Reichelt, Hens, Avesta Reader, Berlin, 1968.

96- Rieu, Cataloque, of The Persian Manuscripts in The British Museum, London, 1936

97- Yan Rypka, History of Iranian Literature Hollaned, 1986.

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۶	۱۵	*Dresheg*	*freshtag*
۲۷	۵	زبا نها دی	زبا نهای
۲۷	۶	*Takhri*	*Tukhri*
۲۸	۶	*dadaaiti*	*dazaaiti*
۲۸	۱۸	ایرانکرده	ایرانکوده
۲۹	۲۲	هما ان اثر	همان اثر
۳۲	۱	گفته شده شده	گفته شده
۳۴	۱۵	ادبیات	ابیات
۳۸	۱۲	(٤)	(۱)
۳۸	۲۱	٤	۱
۴۱	۲۰	کاب	کالب
۴۱	۲۲	القا یسم	التقاسیم
۴۱	۲۲	القالیم	الاقالیم
۴۳	۲۲	چاپ‌سوم	چاپ چهارم
٤٤	۲۲	زبیح الله	ذبیح الله
٤۷	۱۵	کویی	گویی
٤۹	۲۰	آمزیه	آمدیه
۵۳	٤	گسترا یند،	گسترا نیده
۵۳	۱۷	ابن العباس	این العباس
۵٤	۳	ابن العباس	این العباس
۵٤	۵	گسترا یده بجود فضل	گسترا نیده بجود فضل

درستنامه

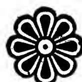
صفحه	سطر	نادرست	درست
٤	١١	انگدمینو	انگرەمینو
٩	١٥	دورها	دورەها
١٥	١٤	yuona	yaona
١٥	١٥	yugna	yajna
١٥	١٦	yagahon	yazashn
١٦	٧	حیر	خیر
١٦	٧	بری	برای
١٧	١٤	یشتهتا	یشتها
١٩	١	٣	٤
٢١	١١	franeo	franco
٢٢	١٤	زیرات	زیرا
٢٤	٢٠	بمار	بهار
٢٥	٧	(٤)	(٣)
٢٥	١٢	(٥)	(٤)
٢٥	٢٣	(Rug)	(guf)

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۹	٤	گشت‌وز	وزوگشت
۱۰۹	۵	بری	بزی
۱۱۰	۲۰	آندوگرگانی‌ازردووی	آندوگرگانی‌ودورازی
۱۲۱	۳	ازتاریخ وورد	از تاریخ ورود
۱۲۱	٦	(۲۹۵—۳۱ هـ.)	۲۹۵ – ۳۰۱ هـ.
۱۲٤	۱	سال ۲٦۳ هـ:	سال ۳۲٦ هـ:
۱۲۹	۸	اینک مدمی	اینك مدحی
۱۲۹	۸	لفظمی	لفظ‌همه
۱۲۹	۹	جر یرم شعر	جریرم به شعر
۱۳۰	۲۱	۳ – منظومهٔ	۲— منظومهٔ
۱۳۱	۱	وراین	و رامین
۱۳۱	۸	خرورا	خروار
۱۳۲	۲۲	مجلس‌النفایس	مجالس‌النفایس
۱۳۳	۸	*gan gay*	*Jan gay*
۱۳٤	٦	دهحذا	دهخدا
۱۳۸	٤	بنیز	فبیذ
۱٤۱	۱۹	همان‌اثرج۱ص۳٦۵	همان‌اثرج۱ص٤۰٤
۱٤۳	۲۱	همان‌اثرج۱ ص۳٦۷	همان‌اثرج۱ص٤۰۷
۱٤۳	۱۹	ابو شکور	بو شکور
۱٤٤	۱۹	به‌کوشش‌دکتورمعین‌ص۸۳	طبع براون ج۱ص۸۱
۱٤٤	۱۷	س	بسن

صفحه	سطر	نادرست	درست
٥٤	٥	درعا لم بدین	درعا لم بدین
٥٤	٨	تأمل	تأمل است
٥٥	٦	عروض	عروضی
٥٧	٢	مرزازمانی	مرززمانی
٥٧	٤	نفیس	نفیسی
٥٨	١	تعیین	تعیین
٥٨	٤	تدرج	تدریج
٥٩	١٨	چنتن	چنین
٥٩	٢٢	مجاع	مجامع
٦٢	٦	شاهای غرجستان	شارهای غرجستان
٦٢	١٨	لشکر کیشها	لشکر کشیها
٦٣	١	ین دودمان	این دودمان
٦٣	٧	میدهم	میدهیم
٦٦	١٢	فروش	فروشی
٦٩	٢	مسنوجات	منسوجات
٩١	١٤	اوحنیفه	ابوحنیفه
٩٢	٧	رام لیشت	رام یشت
٩٤	١٤	ج تاوادا	ج. تاوادیا
٩٦	١٩	تاودیا	تاوادیا
٩٦	١٥	حماس	حماسی
٩٩	١	موجدان	موبدان

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۴۴	۱۹	همان اثر ج۱ ص۳۶۴	همان اثر ج۱ ص۴۰۲
۱۴۵	۱۵	تاریخ ادبیات در ایران ج۱	تاریخ ادبیات در ایران ج۱ ص ۳۷۰
۱۴۶	۱۸	۱۳۶۲	۱۳۴۶
۱۴۸	۲۰	زامهٔ	نافهٔ
۱۵۰	۱	به اهتمام نفیسی	لیکن در لباب الالباب به اهتمام نفیسی
۱۵۱	۱۳	اوراجمعی	نام اوراجمعی
۱۵۵	۱۶	پیکارباد	پیکاربود
۱۵۶	۱۹	بپاداشی	به پاداش
۱۵۹	۱۸	سیبک	سبک
۱۶۲	۱۳	ردآورندهگان	گردآورندهگان
۱۶۳	۸	بسی	پسی
۱۶۴	۱۱	*Koesar*	*Kofsar*
۱۶۵	۱۵	گنجانیده است	گنجانیده شده است
۱۶۵	۱۶	رویات	روایات
۱۶۶	۱۸	حاصل پیام	حامل پیام
۱۶۶	۲۲	براده شیء	بدادش
۱۸۲	۷	میشارد	میشمارد
۱۸۲	۹	از نظامی عروضی	نظامی عروضی

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۸۲	۲۰	همان اثراج	همان اثرجا
۱۸۸	٤	مغروض	مفروض
۱۸۸	۱۲	روباعی	رباعی
۱۹۵	۱	آن صافی	آن صافیی
۲۰۰	۲۲	جمله های جایز	جمله‌ها جایز
۲۰۱	۳	قیاس	قیاسی
۲۰٦	٦	دانسه	دانسته
۲۱۰	۳	۳۵۰	۳۵۲
۲۱۱	٤	گرشانامه	گرشاسپنامه



طبع مطبعه ریاست نشرات وزارت تحصیلات عالی و مسلکی تیراژ (۱۰۰۰) جلد